

بیاتاز...

گمراہے ہا بیابان

بیرون رویم

مؤلف: محمد قطب

مترجم: سامان میر توگلی

عنوان کتاب:	بیا تا از گمراهی های بیابان بیرون برویم
عنوان اصلی:	هلم نخرج من ظلمات التیه
نوشته:	محمد قطب
برگرداننده:	سامان میر توکلی
موضوع:	اخلاق اسلامی - مواعظ و حکمت‌ها
نوبت انتشار:	اول (کاغذی) / (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	فروردین (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، جمادی الآخر ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت قطب www.ghotb.net



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

«فهرست مطالب»

۱ مقدمه
۷ فصل اول: چگونه وارد بیابان شدیم؟
۱۸ فصل دوم: وسعت بیابان
۵۶ فصل سوم: بیداری مبارک
۶۴ فصل چهارم: فردای موعود

مقدمه:

بیا تا از بیابان سرگردانی بیرون رویم...

این ندایی است برای همه کسانی که «لا اله الا الله محمد رسول الله» را بر زبان می‌رانند. بدون شک این کلمه‌ی بزرگ بود که امت اسلام را به عالم هستی آورد، و آن را به مقام سروری همه‌ی امت‌های زمین و تمامی ملل تاریخ رساند:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ آل عمران: ۱۱۰

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (مثل شما به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور و آئینی که برآند. ولی تنها عده کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.»

همین کلمه بود که امت را به تکاپو در همه عرصه‌های زندگانی بشر واداشت و به آن در همه زمینه‌های جنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فکری، اخلاقی و روانی برتری بخشید. و از او، پس از مدتها انزوا یاد پرشکوهی در حافظه‌ی تاریخ به جا گذاشت. و تنها بر زبان راندن لا اله الا الله نبود که این ثمرات را به بار آورد. بلکه؛ گفتن آن، داشتن یقین قلبی به آن و عمل به مقتضیات آن، چیزی بود که همه آن نتایج شگفت‌انگیز را در پی داشت که تاریخ آنها را به خاطر سپرده است و این همان وعده‌ی پروردگار است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ نور: ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آباد گردانند) همانگونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، آنچنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند).»

این امت، با تمام مواصفتاش، در جهان واقعیت قرار داشت اما بعدها به اسطوره‌ها پیوست.

و امروز .. واقعیت چقدر با آرمانها فاصله دارد! بلکه چه اندازه از پایین ترین حدی فاصله دارد که جایز نیست امت از آن فروتر رود.

امروز امت کورمال کورمال در ظلمات بیابان حرکت می کند بدون آنکه راهنمایی داشته باشد .. مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگار هستند!

خداوند عزوجل پیش از این نیز امتی را با بیابان آزموده است:

أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ مائده: ۲۶

«در سرزمین (خشک بیابان) چهل سال سرگردان می گردند.»

علت این ابتلا آن بود که، آنان از زیر بار فرمان پروردگار مبنی بر وارد شدن به سرزمین مقدس شانه خالی کردند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ مائده: ۲۶-۲۰

«(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همه شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاه خانه خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است * ای قوم من! به سرزمین مقدسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خوشنودی خدا را از دست ندهید) * گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت * دو نفر (سردار) از مردان خداترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافه درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکل کنید * گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدس پای نمی نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بردار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!) * (موسی رو به درگاه پروردگار کرد و

عاجزانه) گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم؛ میان من و این قوم ستم‌پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما) * (خداوند به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می‌گردند (و راه به جایی نمی‌برند) و بر قوم ستم‌پیشه و نافرمان غمگین باش.»

چه بسا که حکمت این بیابان، آن باشد که این قوم مستضعف که زیر سلطه فرعون بزرگ شده بودند، لیاقت حمل امانتی که به ایشان محول شده بود را کسب کنند. زیرا نمی‌توانستند آن رسالت مقدس را به انجام رسانند و حاکمیت خداوند عزوجل را در زمین محقق سازند، خداوند عزوجل برای مدت معینی آنها را به بیابان فرستاد تا آن نسل زبون و ذلیل از بین رفتند و جایشان را نسل جدیدی گرفت که در بیابان متولد شدند و در مشقت پرورش یافتند. بنابراین دارای بنیه‌ی قوی‌تری بوده و سختی‌ها را راحت‌تر تحمل می‌کردند، خداوند عزوجل این نسل را به سرزمین مقدس راه داد و به ایشان قدرت و تمکین عطا فرمود.

امروز امت اسلام در بیابانی به سر می‌برد که برخلاف بیابان بنی اسرائیل، نمود عینی ندارد بلکه بیابانی معنوی است در افکار، احساسات، اعتقادات و رفتارها.

این مصیبت زمانی از طرف خداوند عزوجل بر این امت نازل شد که از حمل رسالت الهی که بر عهده‌ی وی گذاشته شده بود سر باز زد، رسالتی که مقبولیت و خیر این امت در آن نهاده شده است و وظیفه و ماموریت این امت تلقی می‌شود.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بقره: ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.»

این بیابان، یک قرن پیش آغاز شد.. زمانیکه این امت، شریعت را کنار گذاشته و قوانینی را که خداوند عزوجل، آنها را شریعت‌های جاهلی نامیده است، به جای آن نشاند. شریعت‌هایی که در آنها حکم از ان کسانی غیر از خدا بود؛ و ارزش‌های اخلاقی و سجایای خود را با رفتار و سلوک غرب جایگزین کرد، به قرآن و سنت رسول خدا پشت کرد.. افکار، نظام‌ها، ایدئولوژی‌ها و ارزش‌ها را از جایی وارد کرد که مصدر افکار، نظام، جهان بینی‌ها و اصول اخلاقی می‌پنداشت.

فتنه غرب که با شکست نظامی مسلمانان شروع شد سرآغاز آن بیابان هولناک بود. البته قبل از آن، امت به بیماری-های گوناگونی مبتلا شده بود که نزدیک بود او را از پای در آورد و به رکود و انزوا کشیده شده بود. با این حال به بقایای دین خود گردن می‌نهاد و همان‌ها را به عنوان دین صحیح قبول داشت و حتی یک لحظه به تغییر هویت نمی‌اندیشید و از آن ابا نداشت؛ اما ناگهان همه چیز پس از آن شکست دگرگون شد و بی‌آنکه از تجربه‌ها و اندرزهای گذشتگان سربلند خود، مشعلی برگیرد هراسان و ترسان به هرسوی دوید تا راه نجات و هدایت را بیابد و پیوسته در آن بیابان خوفناک به دنبال سراب‌های کامیابی دوان بود.

اکنون بیش از یک قرن از آن زمان می گذرد و امت همچنان در بیابان سرگردان است ... اما سرانجام بیداری فرا رسید و پیشگامان امت از بیابان خارج شدند تا از منبع حقیقی قدرت و هدایت، راه نجات کسب کنند. منبعی که مدت های مدید از آن غافل مانده و در نتیجه، به آن برهوت گرفتار شده بودند. ولی بیداری این امت هنوز در اول راه است و راه دور و دراز، و مأموریت های دشواری در پیش دارد که برای رسیدن به اهداف خود باید آنها را پشت سر بگذارد و هنوز هم دسته های بزرگی از این امت در گمراهی های بیابان به راه خود ادامه می دهند اما اینکه خداوند عزوجل چه مدت زمانی را برای گذراندن امت در بیابان مقدر کرده است؟ جزء امور غیب است و فقط خدا از آن آگاه است.

ولی ما بر این باوریم که وقت آن فرا رسیده است تا امت، خود را از آن ورطه برهاند. امروز هر کس که بهره ای از بصیرت برده باشد می داند که عامل اصلی این فتنه، غرب بود و می تواند صورت حقیقی غرب را لمس کند. وحشی گری صلیبی ها در جنگ با بوسنی و هرزگوین و سپس سکوت خفت بار غرب صلیبی در قبال آن همه جنایت، گواه این چهره زشت اند.

هر انسانی بایستی از دو حقیقت آگاه شود: نخست میزان کینه و دشمنی غرب نسبت به اسلام و مسلمانان و دوم دروغ و تزویر در «تمدنی» که مردم فکر می کنند تمدنی انسان دوست و براساس احترام به دیگران و تحقیق حقوق آنها بنا نهاده شده است.

علی رغم همه ی کمالات، پیشرفت های علمی و مادی، تسخیر ماه و سفر به فضا .. غرب؛ دروغگو ترین تمدن تاریخ است. اگر چه همه این جنبه های مثبت برای وجود یک تمدن لازم است اما کافی نیست. تمدن حقیقی تمدنی است که براساس جوهر حقیقی «انسان» پی ریزی شود. براساس همه جوانب وجود او، و نه یکی از آنها، و باید در همه ی عرصه های زندگی اش رسوخ کند. همان طور که خداوند عزوجل می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بقره: ۲۰۸

«ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی به صلح و آشتی درآیید، و از گامهای اهریمن پیروی نکنید. بی گمان او دشمن آشکار شما است.»

(ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ) یعنی همه با هم و نیز هر یک از شما با تمام وجود مسلمان شوید با روح، عقل، احساسات، وجدان و اخلاق مسلمان شوید. اگر هر کدام از اجزای وجود انسان تسلیم این دین ربانی نشود فرصتی به شیطان کمین کرده می دهد و او هم فرصت را غنیمت شمرده انسان را از دین خارج و به دوزخ گرفتار می کند.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنِي مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ اعراف: ۱۶ و ۱۷

«(شیطان) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می کوشم) * سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ

(و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می روم و (گمراهشان می سازم و از راه حق منحرفشان می نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.»

وحشی گری صلیب در بوسنی و هرزگوین و سکوت ننگین غرب در برابر آن، ماهیت آن «تمدن» دروغین را فاش کرد. این جنایت ها نشان دادند که سران آن، جوانب بسیاری از وجود خود را در اختیار شیطان گذاشته اند. اما این تنها گوشه ی کوچکی از خیانت هایی است که جهان متمدن انجام داده و یا در مقابل آن ساکت مانده است و در نهان و آشکارا آنرا تأیید کرده است؛ کشتار تاجیکستان، قتل و عام مسلمانان هند و کشمیر، کشتارهای فلسطین، کشتارهای فیلیپین و چندین نمونه ی دیگر در اقصی نقاط جهان را به راستی چه باید نامید؟ اینک فریب خوردگان غرب باید به خود بیایند و خود را از تاریکی های بیابان نجات دهند.

چون خودباختگی در برابر غرب - که از اختلافات عقیدتی امت نشئت می گرفت - عامل اصلی گم شدن در بیابان بود؛ بنابراین، کشف چهره ی حقیقی غرب باید سرآغاز خروج از آن باشد. در حقیقت، انسان هرگز از آن بیرون نمی آید مگر آنکه با تمام وجود دین خدا را بپذیرد و از حقیقت لا اله الا الله محمد رسول الله، مطلع شود. روی سخن ما با همه امت است، تا به حال خود بیاندیشند و از بیابان رهایی یابند و به ویژه با جوانان این بیداری است. زیرا آنها پیشگامانی هستند که امت را به راه خود باز می گردانند و این بازگشت و همچنین حرکت در آن را برایشان آسان می سازند.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ انعام: ۵ - ۳

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید).»

این کتاب را نوشته ام تا در کمال اختصار چگونگی ورود امت را به بیابان و وسعت آنرا که همه ی زندگی روانی، فکری، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را دربر گرفته است بیان کنم. سپس به نقشی که دعوت و بیداری با وجود همه نقاط ضعف و لغزش ها، ایفا کرده است پرداخته ام و چشم انداز فردایی که در آن، زحمت ها به بار می نشیند و امت به کلی از تاریکی های بیابان می رهد و بار دیگر به اقتدار و شوکت دست می یابد، ترسیم کرده ام و خداوند عزوجل وعده داده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ نور: ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد. همانگونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آنچنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند).»

و خداوند (عزوجل) مردم را به عامل اصلی نجات از بیابان و دعوت به راه حق و برنامه‌ی صحیح رهنمون خواهد شد.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یوسف: ۱۰۸

«بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم).»

محمد قطب

فصل اول

چگونه وارد بیابان

شدیم؟

در واقع جنگ صلیبی از قرن‌ها پیش شروع شده است و اوج آن اخیراً در بوسنی و هرزگوین بود. با قاطعیت می‌توانیم بگوییم که سرآغاز آن، بیرون راندن مسلمانان از اندلس بوده است. آخرین دولت اسلامی اندلس در سال ۱۴۹۲م، سقوط کرد و پس از آن دادگاه‌های تفتیش عقاید با بی‌رحمی تمام به نابود کردن مسلمانان پرداختند و به طور کامل اسلام را در آن منطقه ریشه کن کردند. سپس پاپ دستور داد تا مسلمانان را در خارج از اندلس نیز تحت فشار قرار دهند. از آن پس هر کس را که به نصرانیت نمی‌گروید از دم تیغ می‌گذرانند. سفرهای اکتشافی "واسکو دوگاما" و "ماژلان" در حقیقت ظاهر سازی و تصنعی بودند. آنها می‌خواستند از این طریق نقاط ضعف سرزمین‌های اسلامی را شناسایی کنند و مقدمات جنگ و سیطره بر جهان اسلام را فراهم آورند. این بار برخلاف جنگ‌های صلیبی نخستین، دولت عثمانی، با اقتدار و توانمندی و پیشروی گسترده در شرق اروپا از هر لحاظ عرصه را بر آنها تنگ کرده بود. این امر باعث شد تا صلیبی‌ها راهی نو اتخاذ کنند. اگر آنها مستقیماً به قلب جهان اسلام بیت‌المقدس، حمله می‌کردند مجدداً طعم تلخ شکست را می‌چشیدند. بنابراین حملات خود را به سرزمین‌های دورتر از قبیله آفریقا متمرکز کردند. این بار نصاری برای تصرف بیت‌المقدس تنها نبود، بلکه یهودیان نیز به طرز ویژه‌ای با آنها همکاری داشتند.

دو قرن، دوازده و سیزده هجری، (هجده و نوزده میلادی) گواهند که صلیبی‌ها جنگ‌های پیاپی و خونینی علیه جهان اسلام به راه انداختند و پس از آنکه این جنگ‌های سخت با شکست مسلمانان پایان یافتند و بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی به تصرف صلیبی‌ها درآمد مسلمانان در برابر ایشان سر خضوع فرود آوردند.

طبعاً این شکست‌ها تصادفی نبود و عللی داشت. دلایل ظاهری این شکست، عقب افتادگی مسلمانان در علم، فناوری، اقتصادی، استراتژی جنگی و نظامی بود. این اسباب به تنهایی برای شکست نظامی در مقابل غرب کافی بود زیرا صلیبی‌ها در همه این امور از مسلمانان پیشرفته‌تر بودند. نبرد "امبابه" که میان ممالیک و ناپلئون رخ داد نمونه‌ی آشکاری برای این حقیقت بود که کلاً ۲۰ دقیقه به طول انجامید. در این جنگ ممالیک نه از شجاعت کم داشتند و نه به پیشروی دشمن در سرزمین خود راضی بودند. بلکه توپ‌های قدیمی آنها سبب این شکست بود که علاوه بر اینکه برد کوتاهی داشت می‌بایست پس از هر بار شلیک سرد و دوباره از باروت پر شوند. بنابراین نمی‌توانستند در برابر توپ‌هایی که پشت سر هم و بی‌وقفه از فاصله دورتر از تیررس آنها شلیک می‌شد، مقاومت کنند. لازم است که بررسی عمیق آن برحه از تاریخ تنها به اسباب ظاهری محدود نشود، زیرا در غیر این صورت حقیقت در پشت پرده پنهان می‌گردد. برای پی بردن به علت‌های حقیقی آن شکست، تعمق و تأمل بیشتری لازم است. مورخ مسلمان برای مطالعه آن دوره خواه ناخواه حداقل از دو جهت باید موضع متفاوتی با موضع مورخ غربی اتخاذ کند.

۱- در سال ۱۹۹۲م اسپانیا به مناسبت پانصدمین سال اخراج مسلمانان از اندلس جشن‌هایی بر پا کرد و به همین منظور مادرید را برای مذاکرات میان عربی و یهودیان در خصوص فلسطین - یعنی اخراج مسلمانان از اندلس دوم! - پیشنهاد کرد و عربها هم قبول کردند!

نخست آنکه مورخ غربی، روحیه صلیبی گری دارد و ذاتاً خواهان جنگ با جهان اسلام است اما آن را پنهان می کند. غرب ادعا می کند که جنگ های اخیر، برخلاف جنگ های نخستین، ارتباطی با دین ندارد و از دلایل اقتصادی محض ناشی می شود. یک بار برای دست یابی به مواد خام ارزان قیمت و یک بار هم برای ایجاد بازارهایی که کالای غرب را در آن به فروش برسانند! و بار دیگر برای دستیابی به محصولات کشاورزی روی داده اند! و این در حالی است که واسکودو گاما - نخستین پیشاهنگ جنگ صلیبی جدید - که به کمک نقشه های دریانورد مسلمان ابن ماجد به جزیره هند شرقی رسید صریحاً گفته است: اینک حلقه ی طناب را به گردن اسلام انداختیم کافی است آن را بکشیم تا خفه شود. و ماژلان که یکی دیگر از پیشکسوتان جنگ صلیبی بود با اصرار از پاپ خواست اجازه ی حمله به فیلیپین را بدهد تا به یکی از اهداف مشخص خود برسد. هدف او الحاق فیلیپین به سرزمین های صلیبی بود. وی پس از کسب رضایت از پاپ، با شک و دودلی روانه ی فیلیپین شد. و در یکی از جزایر آن، صلیب را برافراشت. در پی این رویداد، مسلمانان او را کشتند و به این قائله فیصله دادند.^۲

منافع و مصالح متعددی باعث شد تا غرب، صورت صلیبی خود را مخفی کند. اول اینکه احساسات مسلمانان تحریک نشود تا آنها تحت عنوان جهاد مقدس علیه آن قیام نکنند. زیرا این اصطلاح برای سربازان صلیبی - صهیونی بت پرست و گاوپرست از هر چیزی خطرناک تر است و از مدت ها پیش قدرت آن را در هند، الجزایر، و سایر نقاط محک زده بودند.

کرومر سفیر انگلیسی در کتاب خاطرات خود که به «مصر مدرن» موسوم است در نخستین روزهای اشغال مصر می نویسد: «وظیفه ی مهم مرد سفید پوست که با عنایت خدا بر این سرزمین ها چیره شده است این است که پایه های تمدن مسیحیت را تا آنجا که ممکن است تثبیت کند به نحوی که به محور روابط مردم تبدیل شود. او در هر پست و مقامی که باشد - برای احتیاط - نباید به طور رسمی به تبلیغ مسیحیت اقدام کند بلکه باید همواره مراعات نهادهای دینی مسلمانان از قبیل مراسم های دینی و... را در نظر داشته باشد!». هدف او از این سخن ها آشکار است، دور کردن مسلمانان از اسلام بدون اینکه خود به آن پی ببرند. این معنی احتیاط است یعنی عدم ظهور آنها!

انکار انگیزه ی صلیبی ای که در پشت جنگ های اخیر قرار داشت، برای تحقق این هدف کرومر بود، یعنی عدم شوراندن روحیه ی جهاد مقدس علیه نظامیان و تلاش برای قانع کردن مسلمانان به گونه ای که حتی اگر به مقاومت روی بیاورند با واقعیت ها کنار بیایند و به شیوه ای غیر از جهاد مقدس که صلیبی ها از آن می ترسند مبارزه کنند. به منظور ترویج این دروغ در میان مسلمانانی که در اراضی غضب شده زندگی می کردند غرب ادعا می کرد که مدت ها است دین را کنار گذاشته است و محرک او برای این جنگ ها نه دین که صرفاً منافع اقتصادی است.

۲- با این وجود، ما به فرزندانمان می آموزیم که این سفرها، سفرهایی اکتشافی علمی بوده اند! و به آنها می گوئیم که "انسان هایی وحشی" قدر چکیده و درون مایه علم را ندانستند و ماژلان را از انجام سفراش بازداشتند و او را کشتند.

در بیابان این دروغ بزرگ بر سر زبان های مردم می چرخید و داعیان جنگ فکری - عمداً یا سهواً - آنرا پخش می کردند تا از به وجود آمدن هر نوع حرکت اسلامی و جهادی جلوگیری کنند. بله اروپا در داخل، دین خود را کنار گذاشت .. اما روحیه ی صلیبی اش را که در رگهایش جریان داشت و همواره او را به جنگ با اسلام سوق می داد، هرگز کنار نگذاشت. این واقعیتی است که خاورشناس اتریشی «محمد اسد» در کتاب معروفش که آنرا بعد از اسلام آوردنش نوشته است و «الإسلام علی مفترق الطرق» نام دارد، به آن اعتراف می کند. او می گوشت این واقعیت عجیب را تفسیر کند که در تاریخ همانند آن روی نداده است. او می نویسد: «این کینه، هنگام طفولیت فکری و مدنی اروپائیان در درون آنها شکل گرفته است. و برحه بلوغ پس از آن، نتوانست آنرا از جانهایشان بزدايد زیرا آنچه که در کودکی نقش می بندد همواره همراه آدمی است.»^۳

ما به گواهی محمد اسد و تفسیرش نیازی نداشتیم زیرا خداوند عزوجل به خوبی شهادت داده است که:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ بقره: ۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی.»

ما شاهد کشتارهای توجیه ناپذیر بوسنی و هرزگوئین بودیم. «اوین» نماینده بریتانیا که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در منطقه ی بوسنی و هرزگوئین منافی ندارد، هنگامی که حرف می زند گویی از زبان صربها سخن می گوید. و گاه برای صربها بیش از خود آنها می طلبد و حتی بارها خواستار مجازات مسلمانانی شد که در مقابل صربها از خود دفاع می کردند!

جنبه دوم که ابراز آن بر مورخ مسلمان واجب است و مورخ اروپایی مطلقاً آن را بیان نمی کند این است که سبب واقعی همه عقب ماندگی های اخیر مسلمانان انحراف عقیدتی و دور شدن از حقیقت لا اله الا الله است.

ضعف جزو ذات این دین نیست چون که این همان دین قدرت، جهاد و تمکین است که ظرف چند سال امپراطوری فارس را به طور کامل و نصف امپراطوری روم را از صحنه ی تاریخ برچید. و این همان دینی است که مغولها را در اوج اقتدار شکست داد و صلیبی های قدیم را درهم شکست و در اکثر سرزمین های آباد آن روزگار با بالندگی و اقتدار مستقر شد. ضعف پدیده ی عارضی در زندگی مسلمانان است و تا زمانی که به درستی به دینشان پایبند بودند به سراغ آنها نیامد. چه به علت رفاه طلبی ای باشد که شاهان عثمانی را پس از آن که بر دشمنان چیره شدند فراگرفت و چه به خاطر حلقهات ذکر صوفیان که توانایی های روحی مسلمانان را ریشه کن می ساخت و آنها را از جهاد منصرف می کرد و به جذبه های روحی که بیشتر شبیه به حالت مستی است، سوق می داد. باگسترش خرافات و اعتقاد به معجزات و کرامات موهوم و منسوب به شیوخ زنده یا مرده و سستی در فراگیری علوم مادی و آبادانی زمین و رویگردانی از اسباب تمکین و همچنین وجود استبداد و سلطه ی سیاسی که باعث می شود مردم

۳- به کتاب "الإسلام علی مفترق الطرق"، به ترجمه عمر فروخ، صفحه ۵۹ - ۵۸ مراجعه کنید.

درونگرا شوند و از مشغول شدن به قضایای عمومی که سرنوشت امت را تعیین می کند، سر باز بزنند و تنها به آداب و رسوم عبادی دین اکتفا کنند و سرانجام، دین به رعایت شعایر خشک و بی روح تبدیل شود؛ سبب، هر کدام از این ها باشد جزو ذات این دین نیست و از نصوص وحی و سوابق تاریخی آن، هنگامی که به طور کامل در واقعیت زندگی تطبیق می شد برداشت نشده است. مورخ باریک بین اروپایی نیز به این حقیقت پی برده است زیرا:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بقره: ۱۴۶

«آنان که بدیشان کتاب داده ایم، او را می شناسند بدان گونه که پسران خود را می شناسند و برخی از آنان بی گمان حق را پنهان می دارند، درحالی که می دانند.»

ما از مسلمانان می خواهیم با واقعیت کنونی کنار نیایند و برای تغییر آن تلاش کنند و به حقیقت اسلام، که غرب از هیچ چیزی به اندازه آن نمی ترسد باز گردد.

مورخ اروپایی و مسلمانان دنباله رو او - عمداً - جنایت بزرگ تری از مخفی کردن این حقیقت انجام داده اند. آنها به مردم قبولانده اند که علت همه ی این بلاها، ضعف ها، انحطاط و خرافات جهل و نادانی و سرسپردگی و سستی ها در ذات دین است و برای رهایی از خرافات و نادانی چاره ای جز کنار گذاشتن دین نیست و بایستی بندهایی را که مانع حرکتند گسست. آنها حریصانه هر نوع نشانه ای که احتمال داشت مردم را به خود بیاورد زدوده اند!

روزی یکی از همکارانم^۴ چیزی برایم تعریف کرد. او در اوایل دهه ۱۹۶۰ و در آخرین سفرش به قاهره با مستشرقی آشنا می شود و در مورد همه چیزهایی که به اسلام و مسلمانان مربوط می شود و اینکه افکار و اندیشه های آنها حول چه چیزی می گردد از او سؤال می کند و در خلال صحبت هایشان از او می پرسد: آیا فلان شخص را می شناسی؟ (و اسم مرا ذکر کرده بود) دوستم به او پاسخ مثبت می دهد سپس می پرسد آیا او از فارغ التحصیلان الازهر است؟ می گوید خیر او فارغ التحصیل زبان انگلیسی دانشگاه قاهره است! آن مستشرق از اینکه یکی از فارغ التحصیلان این رشته درباره اسلام مطلب بنویسد اظهار تنفر و تعجب می کند، زیرا هدف از ایجاد این رشته، پرورش سکولارها و انتقال فرهنگ و برنامه های غرب به جهان اسلام بوده است. در ادامه آن خاورشناس از نوشته های من به ویژه کتاب «شبهات حول الإسلام»^۵ انتقاد می کند. او از هیچ چیزی به اندازه انتقاد من از مادی گری غرب و اینکه به تمدن مادی و بی روح آن تاخته بودم، خشمگین نمی شود و با عصبانیت به دوست من می گوید: «شما با معنویت خود چه چیزی ساخته اید؟! اگر ما مادیات را به شما نمی دادیم نمی توانستید زندگی کنید!» دوستم - خدا بیامرزش - به او می گوید: «که من معتقدم اسلام تنها معنویت نیست بلکه در بین جهان مادی و عالم روحانی خلاصه می شود و از مردم می خواهد که در هر دو میدان به فعالیت پردازند.» آن مستشرقی پاسخ می دهد: «اما

۴- ما در اداره فرهنگ عمومی و وزارت آموزش عالی قاهره کار می کردیم.

۵- طبیعتاً این کتاب خشم مستشرقین (شرق شناسان) زیادی را برانگیخت زیرا این کتاب شبهاتی را که اروپایی ها با تلاش فراوان برای دور کردن مسلمانان از اسلام وارد کرده اند، پاسخ می دهد و از زشتی های تمدن غرب که می خواهند جایگزین اسلام کنند، رونمایی می کند.

واقعیت شما برخلاف آن است!» آن دوست ادامه داده بود: «امروزه واقعیت امر مسلمانان از حقیقت اسلام دور است!» آن مرد با عصبانیت و خشم از جایش بلند می شود و می گوید: «او این را می گوید؟! کجا این سخن را گفته است؟» دوستم گفت: «در کتابی به نام هل نحن مسلمون؟» آن خاورشناس در حالی که خشم خود را فرو برده بود گفت: «این امر خطرناکی است!» راست می گوید، از این لحاظ خطرناک است که فردی بداند و مردم را آگاه کند که حقیقت اسلام غیر از آن چیزی است که به نام اسلام می شناسند و اینکه علت اصلی واقعیت تلخی که مسلمانان با آن رو به رو هستند دوری از اسلام است.

تاریخ نویس مسلمان در نگارش تاریخ آن برحه، تکلیفی شرعی برعهده دارد که باید آن را ادا کند. او موظف است علت اصلی شکست نظامی در مقابل غرب و شکست معنوی ای را که به دنبال داشت را تفسیر کند. شکست در میدان جنگ نتیجه طبیعی عدم اتخاذ اسباب قدرت و تمکین است؛ اما عدم اتخاذ آن اسباب به خودی خود حاصل خللی اعتقادی بود که مسلمانان را از حقیقت دین منحرف کرد و از عمل به مقتضیات آن باز داشت. تفکر "ارجاء" که عمل را از ایمان جدا می داند و ایمان را صرفاً تصدیق قلبی و اقرار به زبان می شناساند یک انحراف عقیدتی آشکار است و به وضوح برخلاف اعتقادات سلف صالح است که ایمان را قول و عمل می دانستند و بر این باور بودند که علمی که عمل در پی ندارد علم واقعی نیست و همانا ثمره حقیقی علم، عمل است. این انحراف اعتقادی به تصویر نادرستی از دین و رفتارهای غیر دینی انجامید. رفته رفته مردم تکالیف شرعی را بدون هیچ حرجی به جای نمی آوردند - زیرا به گمان خود - می پنداشتند که تا زمانی که در باطن وظایف شرعی را تأیید می کنند و با زبان به آن اقرار می کنند مؤمنان راستین هستند هرچند که به انجام آن مبادرت نورزند. و تصوف نیز، شیخ را در ذهن مرید به حدی بزرگ جلوه می داد که واسطه میان او و خداوند می شد. این تفکر نیز یک انحراف عقیدتی بود و با اعتقادات نیکان گذشته و برداشت ایشان از کتاب و سنت در تعارض بود.

میان بنده و خداوند عزوجل، غیر از عمل صالح که موجب رضایتمندی و خوشنودی پروردگار است، واسطه ای وجود ندارد و هیچ کدام از عبادات به اندازه جهاد در راه خداوند عزوجل، امر به معروف و نهی از منکر و تلاش برای اصلاح انحرافات جامعه و... انسان را به خدا نزدیک نمی سازد.

از نتایج دیگر این انحراف عقیدتی، انواع شرک در عبادت از یک سو و اعتقاد به اوهام و خرافات از سوی دیگر است. ترک اعمال سازنده ای که خداوند عزوجل به وسیله آنها، مطابق با سنت تکوینی خود زمین را تغییر می دهد و انتظار برای معجزه ای که یکی از اولیای خداوند عزوجل انجام می دهد و مشکلات را بدون خستگی، گرسنگی و پریشانی خاطر حل کند.. همه و همه نمونه هایی از این انحراف است. ایمان ناقص به قضا و قدر، مسئولیت را از انسان ساقط می کند و باعث می شود او خطاها و اشتباهات خود را از طریق قضا و قدر توجیه کند و تسلیم اتفاقات شود و برای تغییر واقعیت ها اقدامی نکند تا از قدر خدا سر باز نزند، چون به خدا توکل دارد ضرورتی برای ایجاد اسباب نمی بیند. چنین طرز تفکری عدم اتخاذ اسباب را می طلبد چون می پندارد این کار نقض ایمان و عدم توکل به خداوند عزوجل است. تمامی اینها عقایدی مخالف با معتقدات پیشینیانی است که از لحاظ ایمان به قضا و قدر

خالص ترین مردمان بودند، با این وجود با فهمی که از کتاب خداوند عزوجل و سنت رسولش (صلی الله علیه و سلم) داشتند، می دانستند که ایمان به قضا و قدر مسئولیت انسان را نسبت به اعمالش از وی ساقط نمی کند و مخالف با تلاش برای تغییر به منظور دستیابی به قدر جدیدی از جانب خدا نیست و توکل صحیح مانع اتخاذ اسباب نمی شود و همچنین حتمیت تحقق قدر خداوند عزوجل و مشیت او، با اتخاذ اسباب تعارض ندارد.

بعد از جنگ احد، خداوند عزوجل به مسلمانان آموخت که شکست در این غزوه از کوتاهی خودشان است چون از دستور پیامبر (صلی الله علیه و سلم) تخلف کرده بودند و در عین حال قضا و قدر خداوند عزوجل هم می باشد.

أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنَّ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ آل عمران: ۱۶۵ و ۱۶۶

«آیا (به ناله و فغان افتاده اید و بی حال و زبون شده اید) هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما دست داده است (و می گوئید: این (کشتار و فرار) از کجا است؟! و حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن، (پیروزی) کسب کرده اید (و از طرف کشته و اسیر گرفته اید؟! بگو: این (شکست خوردن و کشته شدن) از ناحیه خودتان (و نتیجه مخالفت با رهنمودهای رسول خدا) است. بیگمان خداوند بر هر چیزی توانا است (و پیروزی و شکست در حیطه اختیار او است). و آنچه در روزی که دو دسته با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا بود، و برای این بود که خداوند، مؤمنان را بنمایاند.»

هنگامی که شکست در جنگ احد به وقوع پیوست، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) از تلاش برای تغییر واقعیت باز نایستاد و مسلمانان را - با وجود جراحات فراوان - به رویارویی با دشمن واداشت و به فضل پروردگار دشمن روی برتافت و بدون درگیری عقب نشینی کرد.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ آل عمران: ۱۷۴ - ۱۷۲

«کسانی که پس از (آن همه) زخمهایی که خوردند و جراحتهایی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند (و هنوز زخمهای جنگ احد التیام نیافته به تعقیب مشرکان پرداختند و به سوی حمراء الأُسُد شتافتند و بدین وسیله کار بسیار نیکویی کردند)، برای کسانی از آنان که (چنین کار) نیکی کردند و (از نافرمانی خدا و رسول ترسیدند (و) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است * آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است * سپس آنان با نعمت بزرگ و فضل و مرحمت سترگ خداوند برگشتند، و حال آن که هیچ گونه آسیبی بدیشان نرسید، و رضایت خدا را خواستند و خداوند دارای فضل و کرم سترگی است.»

پس از آن واقعه، پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، فرمان از سوی خداوند عزوجل دریافت کرد که او و پیروانش را از آن پس به آماده شدن و سپس توکل بر خدا امر نمود.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ آل عمران: ۱۵۹

«و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن.»

تصمیم گرفتن، تلاش برای آمادگی را اقتضا می کند و گرنه آرزوی محض محسوب می شود و واقعیت را تغییر نمی دهد. خداوند عزوجل بیان می کند که کسانی که کفر ورزیدند هرگز نمی توانند از خداوند عزوجل پیشی بگیرند و او را ناتوان سازند قدر خداوند عزوجل مبنی بر اقتدار این دین در زمین قطعاً به وقوع می پیوندد و از پیش تعیین شده است ولی با این وجود به همان شیوه مسلمانان را به اتخاذ اسباب فرا می خواند.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ * وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ انفال: ۵۹ و ۶۰

«کافران تصور نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته اند و (از قلمرو کیفر ما) به در رفته اند. آنان (هرگز ما را) در مانده نمی کنند (و ما جزای خیانت و عذرشان را خواهیم داد) * برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می شود و هیچگونه ستمی نمی بینید.»

این انحراف در اعتقاد به قضا و قدر به سربار بودن، شیوع فقر، بیماری، ناتوانی، رکود و فرو گذاشتن سببها - و من جمله اسباب قدرت یابی - می انجامد در حالیکه خداوند عزوجل برای ترساندن دشمنانش، ما را به ایجاد آنها دستور می دهد.

برداشت نادرست از ارتباط طبیعی میان دنیا و آخرت، و میان عمل برای دنیا و عمل برای آخرت، انحراف حقانیت دین و معتقدات نیکان گذشته است، کسانی که از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) دریافته بودند که جهان مزرعه آخرت است و همچنین آبادانی زمین به مقتضای عقیده ربانی جزئی از عبادات است. و عمل برای آخرت با تلاش برای آبادانی زمین منافاتی ندارد.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ملک: ۱۵

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید زنده شدن دوباره در دست او است.»

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ قصص: ۷۷

«به وسیله آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد.»

در زمان رسول الله (صلی الله علیه و سلم) عده‌ای تصمیم گرفتند تا آخر عمر روزه بگیرند و تمام شب را نماز بخوانند و هرگز ازدواج نکنند و گمان می‌کردند تصمیم پسندیده‌ای گرفته‌اند؛ رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) آنها را از این کار نهی کرد و فرمود:

«أَلَا إِنِّي أَعْبُدُكُمْ لِلَّهِ وَأَخْشَاكُمْ لَهُ، وَلَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأَقُومُ وَأَنَا مِمَّنْ، وَأَتَزَوِّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۶

«من از همه شما بیشتر خدا را می‌پرستم و بیشتر از او می‌ترسم و با این حال روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و در شب، هم می‌خوابم و هم نماز می‌خوانم، و ازدواج هم می‌کنم؛ بنابراین هرکس از سنت من عدول کند از ما نیست.»

فهم نادرست کلمه‌ی لا اله الا الله به سستی در آموختن و دانش‌های نجوم، فیزیک، ریاضیات، جغرافیا و ... انجامید. زیرا مسلمانان معتقد بودند این دانش‌ها به زندگی دنیوی مربوط می‌شود و در نتیجه در تمام عرصه‌ها عقب ماندند. از اینجا در می‌یابیم که عقب افتادگی علمی، تکنولوژیکی و مادی که یکی از علل شکست نظامی در برابر غرب بود حاصل عقب افتادگی اعتقادی بود. این انحرافات نسل به نسل در میان مسلمانان بیشتر می‌شد و رفته رفته اعتقاد صحیح در هاله‌ای از جهل فرو رفت و نتوانست قدرت معجزه‌آسایش را در زندگی مسلمانان نشان دهد. وظیفه مورخ مسلمان فقط به این محدود نمی‌شود.

قضیه دیگری در میان بود که به اندازه عامل اول اهمیت دارد و از نظر کسانی که تنها به محسوسات ایمان دارند، پنهان می‌ماند. شکست نظامی، پدیده مهم‌تری به دنبال داشت و آن شکست روحی بود. در بسیاری از کتاب‌هاییم^۷ گفته‌ام که در طول تاریخ هیچ شکستی به اندازه شکست اخیر بر روحیه و روان مسلمانان تأثیر نگذاشت. در حقیقت مسلمانان با مشاهده تفاوت زیادی که از لحاظ علم، فناوری و پیشرفت‌های مادی و مدنی با غرب داشتند به شدت غافلگیر شدند.. این امر تأثیر به‌سزایی در این شکست روانی داشت. مسلمانان پس از آنکه آن شکست نظامی را متحمل شدند و به برتری فاحش دشمنانشان از لحاظ مادی پی بردند، به دلیل خلأ معنوی و اعتقادی تا این حد سرخورده شدند و روحیه‌اشان را باختند.

۶- متفقاً علیه

۷- در این زمینه به عنوان مثال به کتاب "واقعا المعاصر" رجوع کنید.

اگر پیش از این مسلمانان دچار هزیمت می شدند، بر رفتارها، تصورات، سلوک و عقاید خود ثابت می ماندند. نخستین شکست در روز اُحد روی داد و خداوند عزوجل وحی نمود:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران: ۱۳۹

«و از جهاد در راه خدا به سبب آنچه بر سرتان می آید سست و زبون نشوید و (برای کشتگانان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات خداوندی و قوه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید).»

آنها از این آیه پند گرفتند و در حالیکه از شکست خود غمگین بودند دریافتند که به رغم شکست های موقت، به سبب ایمانشان برترند؛ بنابراین وقتی که در جنگ با صلیبی ها و تاتارها با شکست فجیعی مواجه شدند خود را نباختند. مغول وارد بغداد شد و خلافت عباسیان را برچید و مسلمانان را بیش از حد تحقیر و ذلیل کرد به نحوی که یکی از آنان از خانه اش خارج می شد، به مسلمانی برمی خورد و به او می گفت همین جا بمان تا بروم شمشیرم را بیاورم و بکشم؛ آن مسلمان نیز در نهایت ذلت و حقارت منتظر می ماند تا آن تاتاری شمشیرش را می آورد و او را می کشت .. ذلتی فروتر از این وجود ندارد! اما روح آنان ذلیل و حقیر نشد! و هرگز تاتار را به چشم برتر نمی نگریستند و گمان نمی کردند که مغول به سبب غلبه اشان از ایشان بهترند بلکه از نظر ایشان مغول ها اقوامی وحشی و خونریز و بت پرست های خدانشناسی بودند و دین حق را نمی پذیرفتند. مسلمانان در بدایت امر از صلیبی ها شکست خوردند و آنها در جای جای سرزمین های اسلامی دولت های کوچکی برپا کردند که مدت زمان درازی بر مسلمانان تسلط داشتند و آنها را به ستوه می آوردند، اما ارواحشان هرگز ذلیل نشد! صلیبی ها را به دلیل غلبه و استیلا، برتر و بهتر از خود نمی دانستند! بلکه آنها را مشرکین صلیب پرست و دیوث های بی ناموسی می پنداشتند. زیرا به علت گسترش بی بندوباری در میانشان هیچ غیرتی نسبت به ناموس نداشتند .. از این رو ایشان را کوچک می دانستند.

آن زمان که مسلمانان به عقیده صحیح روی آوردند نصرت و پیروزی از سوی خداوند عزوجل آمد. آنها به ایجاد اسباب پرداختند و فریاد «وا اسلاما» بر زبان هایشان جاری شد. مسلمانان نه تنها پیروز شدند بلکه تاتارها پس از آنکه از طرف مسلمانان متحمل شکست شدند، به اسلام گرویدند. بدین ترتیب صلاح الدین به اصلاح عقیده مردم و فراهم کردن اسباب همت گماشت و پیروزی چشم گیری را رقم زد. بار دیگر بیت المقدس به دامن اسلام بازگشت و در شرق، برای قرن ها مسلمانان سدی در برابر صلیبی ها بنا نهادند. آثار این حادثه از منطقه فراتر رفت و اروپائیان پس از شکست به تأثیر تمدن اسلامی پایه های نهضتی را بنا کرد.^۸

۸- این روند پیروزی در رنسانس اروپا ناشی از آموخته های علمی شان نبود بلکه متأثر از شکست صلیبیان در برابر مسلمانان بود، و قیام این نهضت اروپایی تنها نشئت گرفته از اسلام بود. و تنها سببی بود که اروپاییان را آنگونه که خود به آن اعتراف کرده اند، برجسته و ایده آل کرد و مسلمانان در شکست کنونی شان این باور را ندارند که بازگشتشان به اسلام همان تاثیری را دارد که برای اروپا در بر داشت. و قضیه ای است منطبق با آموخته علمی گسترده.

اگر به درگیری های مسلمانان با دشمنانشان از لحاظ عقب ماندگی تمدنی بنگریم پی می بریم که هنگام رویارویی با ایران و روم دستانشان تقریباً خالی بود. ولی این تفاوت فاحش هرگز ایشان را لحظه ای به درنگ و نداشت و اصلاً در باطن هم برای آن ارزشی قائل نبودند. "ربعی بن عامر" را می بینیم که در کمال عزت نزد رستم غرق در تجملات می رود و به همه این ها با دیده تحقیر می نگرد و کم ارزش می شمارد به نحوی که با نوک نیزه اش گلیم هایشان را پاره می کند و افسار الاغ کوچک خود را به سریرهای گران بهای آنها می بندد و در جواب رستم که از او پرسید: «چه چیزی شما را از سرزمین خود به اینجا کشانده است؟» می گوید: «پروردگار ما را برانگیخت تا کسانی را که می خواهد، از عبادت بندگان پروردگار به سوی پروردگار بندگان بیرون بریم و از تنگنای دنیا به کامیابی دنیا و آخرت راهنمایی نمایم ..»

در اینجا شکوه ایمان در برابر شکوه دروغین «تمدن مادی» و کالاهای دنیوی ایستاد! اما موضع مسلمانان در برابر حمله صلیبی اخیر اینگونه نبود .. آنها نه عقیده صحیح داشتند و نه از شکوه ایمان برخوردار بودند. به همین خاطر به ذلت، درهم شکستند و به خود باختگی دچار شدند. در طول تاریخ، این نخستین بار است که دشمنان را برتر از خود احساس می کنند، نه در میدان های علم، تکنولوژی و جنگ افزارها، این ظاهر امر است؛ بلکه در افکار، سلوک و عقاید.

سبب این امر تنها شکست نظامی و تفاوت تمدن های مادی نبود .. بلکه خلل در ایمان علت اصلی شکست بود .. خلل در شکوه و برتری ..

وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران: ۱۳۹

«و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشید.»

سبب، انحراف عقیدتی ای بود که مسلمانان از چند قرن پیش به آن مبتلا شده بودند. به همین خاطر شکست نظامی به خود باختگی انجامید .. و آنگاه که خود باختگی شروع شد، امت وارد بیابان شد.

فصل دوم

وسعت بیابان

وسعت بیابان بسیار زیاد بود .. خیلی بیشتر از آنچه اکثر مردم تصور می کنند .. گویا نمی توان گوشه ای از زندگی امت را یافت که از آن متأثر نشده باشد. مانند این است که در خلال نیم قرن یا بیشتر، به امتی غیر از آنچه که قبلاً بود تبدیل شده باشد. در تمام زمینه ها دگرگون شد: در اعتقادات، افکار، احساسات و رفتارها .. در سیاست، اجتماع، اخلاق، تفکر، ادب، هنر و ... در همه چیز بی شک این امت کاملاً منقلب شده بود. در این مدت کوتاه بسیار تفاوت کرده بود. اما رویداد تلخ آن بود که گمان می برد به زندگی برتر دست یافته است! او در حالی که از دین، عادات، میراث و آرمان های خود دست برمی داشت، فکر می کرد نخستین گام را در راه راست برمی دارد! نکته ای هست که مورخ مسلمان باید آن را دریابد و برای دیگران روشن کند و آن این است که پیش از این انقلاب، امت - نه تنها - بر راه راست حرکت نمی کرد بلکه به شدت از آن دور شده بود و در واقع فقط گمان می کرد که در مسیر آن قرار دارد! همچنین رویکرد جدیدی که اتخاذ کرده بود اصلاً به سوی آن راه راست نبود! بلکه انحراف جدیدی از آن بود که از انحراف پیشین بسیار خطرناک تر است. گمراهی نخست با همه انحرافات آن همانند حجابی بود که واقعیت را می پوشاند. بدیهی است که در صورتیکه آن را بر می داشتند، حقیقت چهره می نمود .. اما گمراهی دوم در جهت عکس قرار داشت و پرخطرتر بود زیرا این احتمال وجود داشت که هرگز به راه راست برنگردد با این گمان که راه پیشین، سرچشمه همه دردها و بیماری ها و دوری از آن، خود دوا و شفاست!! آنچه مسلمانان را بر آن داشت تا وارد بیابان شوند حقیقت اسلام نبود .. جهل، خرافات، سستی، ضعف، عدم ایجاد اسباب، منفی نگری و عدم همیاری، جزو ذات اسلام نیستند. تحقیر زن، او را در تاریکی های جهل و خرافات نگاه داشتن، فرو گذاشتن نقش وی در زندگی و محدود کردن او به بارداری، شیردادن و زایمان .. در اسلام جایی ندارد. استبداد و سلطه حاکمان، جلوگیری از دخالت مردم در امور عمومی، چه رسد به امر به معروف و نهی از منکر .. در اسلام جایی ندارد. امتناع فقها از بررسی مسائل ضروری زندگی مردم و به طریقه اولی تحریم اجتهاد و آن را بدعتی خطرناک و مضر به حساب آوردن .. در اسلام جایی ندارد.

و ده ها مورد دیگر که بر اجتماع حاکم بودند، همگی وارد شده بودند و کلاً انحراف از مقتضیات لا اله الا الله محسوب می شوند. اما راه چاره نه کنار گذاشتن این دین، بلکه بازگشت به سوی آن بود و کنار نهادن انحرافات که در زندگی مردم به وجود آمده بود. وجود عالمی ربانی لازم بود تا امور دینی را برای مردم تجدید کند و پرده ای را که چشم بصیرت آنها را پوشانده بود، کنار بزند و آنها را به راه راست بازگرداند. چقدر تفاوت هست میان آنچه که نیاز امت بود و آنچه که به وقوع پیوست.

دشمن در کمین نشسته احساس می کرد که بیداری، هر آن ممکن است روی دهد .. جنبش «شیخ محمدبن عبدالوهاب» هشدار می محسوب می شد که می توانست امت را به خود بیاورد و متوجه دوریش از حقیقت دین بشود. آن هنگام چه بر سر حمله صلیبی می آمد؟! صلیبیون نوین چگونه با امتی که از ایمانی تجدید شده همانند امت «صلاح الدین» برخوردار است، رویارو خواهند شد؟ از این رو کوشیدند تا جنبش به اصطلاح وهابیت را در

نطفه خفه کنند؛ «محمدعلی» و پسرانش را شوراندند تا آن را سرکوب کنند .. و در همان حال امت را شتابان به داخل بیابان سوق می دادند تا بیش از پیش از راه نجات دور شوند.

واقعیت آشفته ای که مسلمانان با آن روبه رو بودند و گمان می کردند رنگ و بوی اسلامی دارد، خود آن انحراف جدید را شعله ورتر می ساخت. به دروغ در گوش مردم خوانده بودند که اسلام شما را به ورطه نابودی کشاند و در حضيض پستی و ذلت فرو برد و فرا روی شما دو انتخاب بیشتر قرار ندارد یا به دین خدا گردن نهید و همچنان در عقب افتادگی و ضعف بمانید یا اینکه راهی را انتخاب کنید که اروپا دو قرن پیش از شما در پیش گرفته است و دین خود را کنار بگذارید!

از سوی دیگر، معایب حکومت عثمانی به این انحراف جدید دامن می زد ..

برخلاف آنچه که از روی عمد به مردم القا شده بود تا آنها را از حاکمیت اسلام بیزار کنند و مقدمات روی آوردن ایشان را به حاکمیت قانون غیر خدا فراهم کنند، حکومت عثمانی سراسر زشتی و بدی نبود. برای عثمانیان نزد خداوند عزوجل و مردم همان کافی است که صلیبی ها را به مدت چهار قرن ناکام گذاشتند و تا واپسین لحظات حیاتشان فلسطین را فرو نگذاشتند و تا سرحد مرگ از نقشه های صهیونیزم، که صلیبی گری جهانی آن را با تمام توان مادی و معنوی حمایت می کرد جلوگیری به عمل آوردند.

اما بدون شک زشتی هایی داشتند .. و حکومت ایشان با ظلم و ستم های فراوانی همراه بود ..

به مردم گفتند این است حال و روز جامعه ای که دین بر آن حکومت بکند، این حاکمیت ذاتاً استبدادی است ممکن نیست چیزی غیر از آن باشد. به روزگاری که دین در اروپا حاکم بود بنگرید سراسر ظلم، بهره کشی و پایمال نمودن حقوق ملت بود. اروپا از آن شرایط رهایی نیافت مگر پس از آنکه از شر حاکمیت دین خلاص شد و آن را در چهارچوب عبادت محصور نمود و از سیطره بر امور زندگی دور ساخت. راهی جز این در پیش ندارید .. دین را هر چه بیشتر در عبادت خلاصه کنید و از تمامی عرصه های دیگر به ویژه میدان سیاست بزدايید متضرر نخواهید شد .. مسلمان می مانید! اما آزاد خواهید شد، پیشرفت خواهید کرد .. متمدن خواهید شد!

امت گرفتار شده در کوره راه های بیابان متوجه نیرنگ و دروغی که در این سخنان بود نشد؛ مگر کسانی که خداوند عزوجل به آنها رحم کرد. دینی که اروپا از آن سرباز زد تا ترقی کند و متمدن شود آیینی نبود که از جانب پروردگار نازل شده باشد ساخته دست بشریت فاسد بود، خیالات، اوهام و هواهای بشری آنرا تباه کرده بود. اشتباه اروپا در اصل این بود: پیروی از این آئین تباه و عدم درک خلل های نهفته در آن، پذیرفتن سخنان پاپ های کلیسا

همچون کلامی مقدس که پیروی از آن واجب است به بهانه اینکه ایشان جانشین های پتروس هستند و خداوند - مقصودشان عیسی علیه السلام است به او حق تحریم و تحلیل و عصمت را داده است.^۹

أَتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ توبه: ۳۱

«یهودیان و ترسایان (مسیحیان) علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می کنند، و خودسرانه قانونگذاری می نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می برند و سخنان آنان را دین می دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می شمارند. (در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را پرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می دهند.»

اما دینی که مسلمانان به آن معتقد بودند به رغم انحرافات موجود آئین راستینی بود که از طرف خداوند عزوجل نازل شده و اصل آن، در قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) به مدد پروردگار محفوظ مانده بود.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ حجر: ۹

«ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می داریم).»

اشتباهی که در زندگی مسلمانان روی داد امتناع از بکارگیری این دین بود. چه با ایجاد بدعت ها و انجام گناهان و چه با شانه خالی کردن از زیر بار تکالیف، و چه با اندیشه های عارضی از قبیل ارجاء یا تصوف منحرف. به همین خاطر برای هر حالت راه حل متفاوتی وجود دارد. در مورد اروپا، پشت کردن به آن دین فاسد و جایگزین نمودن آن با دین صحیح راه چاره است اما راه نجات مسلمانان دست کشیدن از انحرافات است که به سلوک آنها راه یافته و بازگشت به دین صحیح است. اما این دو راه چاره چقدر از هم دورند!

اروپا نصف راه چاره را پیمود و از طی نصف دیگر سرباز زد. از آن دین فاسد روی برگرداند اما دین حق را نپذیرفت در نتیجه بحرانی که امروزه غرب و متعاقباً بشریت مغلوب از آن می نالند به وجود آمد که همانا گسترش مادی گری و سرکوب تمایلات معنوی انسان است و به عبارتی ملموس تر، پیشرفت علمی و مادی یا فناوری عاری از ارزش و اخلاق می باشد.

۹- آنها گمان می کنند که عیسی به حواری خود پتروس گفت: «تو پتروس هستی و کلیسای من را بر این صخره بنا می کنی آنچه را در زمین حرام می کنی در آسمان حلال نخواهد بود و آنچه را در آن حلال می کنی در آسمان حرام نخواهد بود!!» این سخنی است که امکان ندارد از پیامبری از فرستادگان خدا صادر شود.

اما امت مسلمان در بیابان گرفتار شده، نه نصف راه علاج را پیمود و نه حتی یک چهارم و نه یک هشتم .. بلکه زهرهایی که غرب در کامش ریخت با اشتیاق بلعید با این گمان که این راه نجات است.

به جای آنکه انحرافات را که به آن دچار شده بود رها کند، دینش را کنار گذاشت و در عین حال اسبابی را که غرب برای پیشرفت علمی و مادی خود بدانها تمسک بسته بود فراهم نکرد. و از علم چیزی جز پوسته آنرا نچسبید و از کوشش لازم برای آن و مداومت و صبردر تحصیل و نظم و انضباط در امور زندگی که تلاش ها را به بار می‌نشانند و مانع از بین رفتن و ضایع شدن آنها می‌شود، ابا کرد؛

و به جای آن، فساد غالب در زندگی غرب را پذیرا شد! لذا تباهی‌های پیشین دو چندان شدند و این امت نه تنها امراض ناشی از انحراف اعتقادی را که به رکود سیاسی، اقتصادی، نظامی، علمی و مادی و ... انجامیده بود معالجه نکرد، بلکه بیماری‌های جدیدی را که به محیط اسلامی او روی آورده بودند بر آنها افزود. بیماری‌هایی از قبیل انحرافات اخلاقی، می‌گساری، قمار، لهو و بالیدن به گناهان کبیره ..

به همین دلیل امت سرگردان در بیابان نتوانست تفاوت فاحشی میان رویکردی که در دوران ظلم و ستم عثمانی می‌بایست اتخاذ کند و راه چاره جایگزینی، که غرب به وی پیشنهاد کرد را درک کند ..

لغزش حکومت عثمانی استبداد سیاسی بود .. که می‌بایست با تربیت امت براساس روحیه صحیح سیاسی اسلام اصلاح شود که عبارت است از شنیدن و اطاعت کردن از حاکم تا زمانی که از خدا و پیامبر > پیروی می‌کند و آگاه و هوشیار بودن امت نسبت به اعمال حاکم تا ضوابط شریعت را در کارهای خود به کار بندد. همانند این داستان معروف: «هنگامی که عمر ابن خطاب (رضی الله عنه) برای مردم سخنرانی می‌کرد گفت: ای مردم گوش کنید و فرمانبردار باشید .. سلمان فارسی (رضی الله عنه) به او گفت: امروز شنیدن و اطاعت کردن در کار نیست. عمر (رضی الله عنه) گفت: چرا؟ پاسخ داد: تا زمانی که برای ما روشن نکنی که پارچه‌ای که لباس است را از آن دوخته‌ای از کجا آورده‌ای؟ تو مرد بلند قدی هستی و مقدار پارچه‌ای که به بقیه مسلمانان رسید برای تو کافی نیست. پس از آنکه عمر برای سلمان توضیح داد که پارچه‌ی اضافی سهم پسرش عبدالله (رضی الله عنه) است و به وی داده است تا لباسش را کامل کند، به او گفت اینک ادامه بده! گوش و اطاعت می‌کنیم.»

و صحیح آن است که امت اسلام، در حق آسمانی خود که نظارت بر کارهای حاکم، نصیحت و پند و اندرز دادن وی و بازگرداندن او به راه حق می‌باشد کوتاهی کرد، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمودند:

«لا والذی نفسی بیده حتی تأطروهم علی الحق أطرا»^{۱۰}

«نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست تا وقتی که آنها را به راه حق برنگردانید.»

کوتاهی در این امر به زمان بنی‌امیه برمی‌گردد و استبداد عثمانی نه آغاز انحراف بلکه ادامه تاریخی آن دوران بود .. تکلیف، تکلیف است حتی اگر مردم تفریط کنند و با قدمت این ظلم و ستم، از گردن‌ها ساقط نخواهد شد و

اصلاح واجب است .. و برای این کار به عالمی ربانی، مجاهد و مجرب نیاز است که مسلمانان را به اصلی بازگرداند که از آن دور شده‌اند؛ هرچند در این راه، جان خود را از دست بدهد همان‌طور که بسیاری از علمای اسلام در طول تاریخ چنین کرده‌اند.

راهی که آنها اتخاذ کردند زدودن قانون اسلام و آوردن قوانین غرب بود تا دولتی نو همانند کشورهای اروپایی برپا کنند.

چه قدر تفاوت میان این راهها هست!

مسلمانان - در بیابان - ابعاد حقیقی قضیه را درک نکردند ..

خطایی که در زندگی امت مسلمان روی داد از شریعت سرچشمه نمی گرفت تا با زدودن و کنار زدن آن، برطرف شود! بلکه از بی توجهی به حقوقی نشأت می گرفت که شریعت خدایی برای آنان تعیین کرده بود. لذا چاره‌ی آن وارد کردن یکی از نظام‌های اروپایی و تلاش برای پیاده کردن آن نبود و به زودی خواهیم دید که آوردن چنین نظام‌هایی مشکل را از دوش مسلمانان برنداشت!

مشکل اروپا در قرون وسطی از پدیده‌ای موسوم به تئوکراسی یا حکومت رجال دینی برآمده بود. ایشان از راه حاکمیت معنوی‌ای که بر مردم داشتند آنها را به زیر سلطه‌ی خود کشانده بودند. کم کم علمای این آیین فاسد، خود را واسطه‌هایی میان بنده و خداوند عزوجل معرفی کردند. آنها عقیده را تحریف کردند و به انسانهای عادی، قداستی فوق بشری بخشیدند و دینی با عقیده‌ی منحرف و عاری از شریعت به وجود آوردند.

این پدیده ناخوشایند از نظر اروپایی‌ها راه‌حلی غیر از جدا نمودن دین از سیاست نداشت. در حقیقت مقصود آنها گرفتن امور سیاسی از دست رجال دینی بود لذا سیاست را سکولار کردند؛ بدین معنا که دین در آن نفوذ نداشته باشد و چه بسا که اروپا جز این چاره‌ای نداشت. زیرا با دین خداوند عزوجل آشنا نبود و در زندگی خود عدالتی برخاسته از دین را تجربه نکرده بود.

اما اروپا زمانیکه از زیر یوغ پاپ‌ها رهید به ورطه استبداد پادشاهان و پتروسها گرفتار شد همان‌هایی که علم جدایی دین از سیاست را برافراشته بودند تا خود به تنهایی و بدون رقابت صاحبان کلیساها، برگردن مردم سوار شوند .. همین سلطه مطلق بود که توسط انقلاب‌های پیاپی ریشه کن شد، این جریان با انقلاب فرانسه آغاز گردید. دموکراسی علاجی بود که اروپا به آن روی آورد تا زمینه را برای نظارت مردم بر کارهای پادشاه فراهم کند و قانون‌گذاری را حقی برای همه مردم و نه شخص حاکم تعریف کرد.

موقتاً از یک واقعیت غیرقابل اغماض می‌گذریم: وارد شدن یهود به معرکه و روی آوری آنها به بازارهای دموکراسی به سبک خاص خود، یعنی نظام سرمایه‌داری که از اوان انقلاب صنعتی، از سردمداران آن بودند. و نیز گسترش فساد اخلاقی در جامعه اروپا تا بنابر نوشته‌های تورات تحریف شده بر پشت عوام (که در آیین آنها به

غیر یهود اطلاق می شود) سوار شوند.^{۱۱} و این براساس یکی از اصول خطرناک یهودیت صورت گرفت که بعدها آن را شعار خود قرار دادند:

Laissez Passer Laissez faire «یعنی: بگذار (هر چه می خواهد) انجام دهد. بگذار (از هر راه که می خواهد) حرکت کند.»

مقصود از این شعار، آزادی سرمایه داری برای کسب سود بیشتر و آزادی ملت ها برای ایجاد فساد اخلاقی تحت عنوان آزادی شخصی بود. گذشته از همه اینها، جدا کردن دین از سیاست راهکار اروپا برای یک بحران اروپایی محض بود که اساساً از عدم پایبند بودن به یک آیین آسمانی که قضایا را به آن رفع و رجوع دهند ناشی می شد. اروپا عقیده ای منحرف و بدون شریعت داشت.

با اینکه مسلمانان نیز همانند اروپاییان، به استبداد سیاسی حکام دچار شده بودند اما مشکل آنها به کلی فرق می کرد .. لذا نوشتن همان دارو به ایشان نه تنها گرهی از کارشان نگشود بلکه دردی دیگر بر آن افزود، همانند پزشکی ناآگاه که با مشاهده علامت مشترکی در بین چند بیماری برای همه آنها داروی یکسانی تجویز می کند؛ مثلاً به بیماری مبتلا به تیفوس داروی منتزیت می دهد زیرا در هر دو درجه حرارت بدن بالا می رود در این صورت مریض نه تنها شفا نمی یابد بلکه مقاومت بدنش ضعیف تر و حالش وخیم تر می شود.

همانطور که گفتیم مشکل مسلمانان فرو گذاشتن حقوق سیاسی ای بود که شریعت الهی^{۱۲} برایشان تعیین کرده است و اگر این نظام سیاسی پیاده شود خلافت راشد به وجود می آید که بهترین نظام کل جهان به شمار خواهد آمد. راه چاره ای که عالم ربانی مجاهد و مجدد بایستی در پیش گیرد احیای روحیه مسلمانان صدراسلام - از راه راهنمایی و تربیت - است زیرا آن را به صورت تمام و کمال در تمام عرصه های جهان رخنه داده بودند.

اما وارد کردن نظام دموکراسی و سایر سیستم های سیاسی غرب^{۱۳} به همراه زدودن شریعت اسلامی از حکومت، باعث بروز چه چیزهایی در میان امت شد؟

منجر به ایجاد مشکلات فراوانی شد که هنوز هم امت از آن می نالد و تا زمانی که به مسیر خداوند عزوجل برنگردد و گام هایش را با دواى ربانى ای که خداوند عزوجل برای هدایت مردم و شفای دلها فرو فرستاده است اصلاح نکند همچنان نالان خواهد ماند.

۱۱- یهودیان در کتاب مقدس تحریف شده اشان می گویند: «عوام، خرهایی هستند که خداوند آنها را برای گروهی برتر و برگزیده خلق کرده است تا بر پشتشان سوار شوند، و هرگاه یکی از این خرها تلف شود، بر خر دیگری سوار می شویم.» نظرشان در مورد "عوام" که هر امتی غیر از یهود را شامل می شود، این چنین است. و دموکراسی سرمایه داری یکی از اسبابی است که برای تسخیر و رام کردن عوام، برای انجام کارهایشان، به کار گرفته اند.

۱۲- آنچه که قابل توجه است این است که، آنچه را که دموکراسی به عنوان حقوق ملت ها می خواند، حقوقشان در خدمت به اعمال و رفتار حاکم است، که آنرا قانونی واجب بر همه امت می نامند.

۱۳- از ابتدا، دموکراسی وارد شد، بعد از آن سوسیالیستی و اکنون به دموکراسی ایی باز گشته است که مسلمانان خواهان آن باشند.

به زودی به تباهی‌هایی که تعطیلی شریعت در جامعه بیابانی به بار آورد، خواهیم پرداخت. اما اجرای واقعی دموکراسی در زندگی مردم به مشکلات و مسخره بازی‌های فراوانی انجامید.

وقتی که مصری‌ها انقلاب ملی^{۱۴} خود را در سال ۱۹۱۹ به بار نشانند، چرچیل سیاستمدار بریتانیایی، وزیر حکومت محافظه کاران وقت بود. زمانی که اخبار انقلاب به گوشش رسید گفت: «مصری‌ها چه می‌خواهند؟ گفتند خواستار پارلمان و قانون اساسی هستند. باتمسخر گفت به آنها اسباب بازی ای بدهید تا با آن سرگرم شوند!!»

اما مسخره بازی‌ها با دخالت حکومت در انتخابات برای پیروزی نامزد دولت و تقلب در آن، سوء استفاده از جهل رأی‌دهندگان، جایگزین کردن صندوق‌های اصلی با صندوقهایی که از قبل آماده شده‌اند و در برگیرنده نسبت مطلوب آرا (یعنی ۹۹.۹٪) می‌باشد!!، دستگیری مخالفین برای جلوگیری از شرکت و دخالت در انتخابات، تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخابات به نحوی که به نفع برخی از نامزدها تمام شود، جلوه نمود.

از جمله کوچک‌ترین مصیبت‌هایی که گریبان‌گیر مسلمانان شد ایجاد شکاف و دشمنی در خانواده‌ها به علت طرفداری از احزاب گوناگون، انتشار دروغ‌های سیاسی، فریفتن اکثریت‌ها با دادن وعده‌هایی شیرین، گسترش پارتی بازی، انباشتن هر حزبی که به حکومت می‌رسید از افراد بی‌کفایت و در نتیجه پایمال شدن منافع اکثریت بود. گذشته از همه این‌ها دولتی صلیبی که سلطه خود را در کل منطقه گسترده بود در واقع تنها قدرت حاکم به شمار می‌آمدند و از طریق آن احزاب، بر مردم حکومت می‌کرد؛ اما عموم ملت به علت کشمکش‌های حزبی و فرقه‌ای ملتفت نبودند و دشمن با پنهان‌کاری و استتار توانست مسلمانان را از جهاد علیه خویش باز دارد و آنها را به درگیری‌های میان احزاب مشغول کند.

همه این ناآرامی‌ها مقدمه‌ای برای رویدادهای ناگوارتر بودند، یعنی همان کودتاهای نظامی که به بهانه اصلاح تباهی‌هایی که احزاب در زندگی مردم ایجاد می‌کردند، صورت می‌پذیرفت. این کودتاها اوج مصیبت به شمار می‌آمدند.

ملل عرب پیش از این علیه ظلم و ستم حکومت ترکها^{۱۵} برخاسته و خواستار جدا شدن از حکومت عثمانی شده بودند. اما یهود و نصاری بار دیگر علیه این امت پاک توطئه کردند. در واقع این «لورنس»، یکی از عناصر اطلاعات بریتانیا، بود که انقلاب بزرگ عرب را هدایت می‌کرد. او به عربها قول داده بود که پس از انقلاب حیات نوینی از سر خواهند گرفت. در جهت تمدن، پیشرفت و ترقی گام خواهند داشت و سرانجام به آرزوهای تاریخی خود خواهند رسید.

۱۴- این انقلاب، در آغاز اسلامی بود ولی سعد زغلول باشعار «دین برای خدا و وطن برای همه» آن را به یک انقلاب سکولار ملی تبدیل کرد! برای اطلاع از این شخصیت، به کتاب "واقعا المعاصر" ص ۳۲۴ - ۳۱۱ مراجعه شود.

۱۵- ملت ترک نیز علیه حکومت عثمانی دست به شورش زدند - یا شورانیده شدند - اما آنچه که بعد از انقلاب و به دست اتاتورک نصیبشان گشت، بسیار شدیدتر از چیزی بود که در زمان حکومت سلاطین عثمانی از آن گله و شکایت داشتند!!

انقلاب بزرگ عرب، وحدت جهان اسلام را بر هم زد و در جنگ جهانی اول^{۱۶} عامل اصلی شکست دولت عثمانی بود. این انقلاب باعث از بین رفتن راه آهنی شد که سلطان عبدالحمید میان استانبول و مدینه ی منوره برقرار کرده بود. بعد از جنگ، فرانسه و بریتانیا جهان عرب را به دولت های بسیار کوچک، ضعیف و بی ارزش تقسیم کردند که از هر لحاظ در برابر اشغالگران صلیبی سرافکننده و مطیع بودند؛ و فلسطین که هدف اصلی بازی بود زیر سلطه بریتانیا گرفتار شد و برای تسلیم آن به یهود و تشکیل اسرائیل مقدمه چینی کردند. این بهایی بود که جهان عرب هنگامی که علیه دولت عثمانی شوریدند یا شورانده شدند پرداخت: استقلال، کرامت و سرزمین مقدسی که خداوند عزوجل آن را مبارک و مکان اسراء و عروج پیامبر (صلی الله علیه و سلم) قرار داده بود و در آن سومین حرم شریف، بیت المقدس قرار داشت را از دست داد و این سرزمین مقدس، اسیر غرب صلیبی شد و یهود در آن دست به ویرانکاری زد.

از نظر دین خداوند، ستم و بیداد عثمانیان امری مقبول نبود و سکوت در برابر آن نیز جایز نبود ..

ولی راه حلی که به امت اسلام پیشنهاد شد در کل بسیار بدتر از مشکلی است که از آن به ستوه آمده بود. شاعر چه زیبا می گوید:

رب یوم بکیت منه فلما *** صرت فی غیره بکیت علیه!

چه بسیار روزی که از دست آن می گریستم اما وقتی روز دیگر فرارسید، برای از دست رفتن روز قبلم، می گریستم. ولی اوج مصیبت هنوز فرا نرسیده بود. همان طور که قبلاً اشاره کردیم اوج این سیاه روزی ها وقتی بود که کودتاها به وقوع پیوستند تا فساد را که راه حل پیشین ایجاد کرده بود پاک کنند و امت را از زیر نفوذ بیگانگان، پس از جدایی جهان عرب از دولت مادر رها کنند. مسلمان در طول تاریخ هرگز به اندازه دوران آن کودتاها تحت ظلم و ستم نبوده است، تا قبل از آن استبداد سیاسی، محدود بود و تنها افراد یا جماعت های معینی مورد خشم سلطان واقع می شدند ولی عوام، گزندی جز از دست دادن مال و منالشان یا پرداخت مالیات های سنگین نمی دیدند .. در کمال امنیت سر کار می رفتند و در شب نشینی های خود از گرسنگی ها و رنج هایشان سخن ها می راندند و چه بسا که پشت سر والی و فراتر از او سلطان، بد و بیراه ها می گفتند ..

اما حکومت نظامی ها در ظلم و خونریزی فراتر از حد تصور بودند .. امنیتی وجود نداشت. جاسوس ها و خبرچین های حاکم در میان مردم جا خوش کردند و بدا به روز کسانی که لب به انتقاد از یکی از کارهای فرعون ستمکار بگشایند .. زندان، شکنجه و آوارگی در انتظار اوست .. و یا اینکه در بازداشت و تحت شکنجه در یکی از روزها و شب ها به کام مرگ فرو می رود، خانواده اش جرأت ندارند جویای حالش شوند چه رسد به اینکه شکایت بکنند .. هر کس حرفی بزند به جای نامعلومی برده می شود و معلوم نیست برمی گردد یا نه.. شکنجه های آنها را حتی درندگان نیز انجام نمی دهند .. یک درنده شکار می کند تا گرسنه نماند ولی یک مأمور شکنجه که انسانیتش

۱۶- لورد آلتی، فرمانده ارتش انقلاب عربی می گوید: اگر کمک ارتش عربی نبود، قادر نبودیم که بر ترکیه غلبه کنیم.

را باخته است از دیدن مناظر شکنجه لذت می برد. ارتش همه این وحشی گری ها را مرتکب شد تا ملت را از ترس، ذلت و بردگی برهاند. یکی از این طاغوت ها که به بدترین شکل ملتش را خوار و زبون کرده بود ندا می داد: برادرم سرت را بلند کن! دوران استبداد سپری شد!

مردم سر شکسته شدند و سراسر وجودشان را ترس از آمدن شبی فرا گرفت که آنها را شبانه از خانه و کاشانه و از میان زن و فرزندانشان می ربود و به عمق تاریکی های بی پایان می انداخت و از این بدتر اینکه برای نخستین بار در تاریخ امت اسلام زنان نیز زندانی و شکنجه می شدند. فقر نیز در کنار این همه رعب و وحشت شیوع پیدا کرد و عده ای اندکی انبارهایشان را از مال حرام غصبی پر کردند. از این رو مردم گرسنه ای که تمام فکر و ذکرشان پیدا کردن لقمه نانی در آن شرایط وحشتناک و خفت بار بود ارزش های اخلاقی شان را از دست دادند.

چرا این همه ظلم و ستم روی می داد؟

اصلاً منفعت چه کسانی در سرکوب ملت مسلمان بود؟ چرا شرافت و بزرگی امت اسلام زیر پای نجس طاغوت ها له شد؟ تا صلیب و صهیونیسم جهانی و در نتیجه اسرائیل در امان باشد و روزه روز محکم تر و گسترده تر شود و ملل گرداگرد آن ضعیف و مظلوم باشند و نتوانند اعتراض بکنند و به جهاد مقدس اهتمام ورزند.

این دستاورد ملت هایی بود که علیه حکومت عثمانی به پا خاستند!!

بار دیگر می گویم ظلم حکومت عثمانی ها غیرقابل پذیرش و سکوت در برابر آن حرام بود .. اما امت اسلام برای معالجه آن بهای بسیار سنگین تری پرداخت و به ذلت، سستی و تباهی گرفتار شد. جالب آنکه در هر یک از مراحل بیابان معرکه گیران ویژه ای وجود داشت و هر بار که عده جدیدی روی کار می آمدند، گروه پیش از خود را لعن و نفرین می کردند و از نو شروع به دهل زدن با همان احساسات و زیر همان پرچم می کردند.

وقتی دموکراسی فرا رسید احزاب و گروه ها شکل گرفتند، به نزاع با هم دیگر مشغول شدند و مدعیان، تکبیرگویان و لهله کنان اعلام کردند که اینک زمان آزادی و ارتقاء امت فرا رسیده است. امت نیز به مطرح کردن خواسته هایش از طریق احزاب پرداخت .. و آنگاه که نظام دیکتاتوری اشتراکی پدید آمد داعیان نوین، دوران گذشته را که ملت ها در اثر کشمکش های حزبی وحدت و یکپارچگی اش را از دست داده و متفرق شده بودند نفرین می کردند و به مردم می گفتند زمان اتحاد، رهایی از فساد، بازیابی شخصیت گم شده امت و حرکت در مسیر رستگاری فرا رسیده است. مطرب ها اعم از نویسندگان و روزنامه نگاران، سخنرانان و هنرمندان، داستان نویسان و نمایش نامه نویس ها دست به کار شدند و این امت سرگردان در بیابان، مجدداً پشت سر ایشان به راه افتادند.

این تنها بیابان موجود در عرصه سیاست نبود .. مرام های میهن پرستی و ملی گرایی نیز در مقابل وحدت اسلامی قد علم کرده بودند ..

در تاریخ این ملت، اتحاد اسلامی صرفاً ادعا و شعار نبوده است .. بلکه در زندگی واقعی نمود پیدا کرده بود .. و پس از آن، دیگر در هر مسلکی که اتخاذ کرد رنگ و بویی از آن یکپارچگی مشاهده نشد. قبل از آن چندین بار در شرق و غرب جهان اسلام، دولت اسلامی به دلایل گوناگون از هم پاشیده است. اما هر بار چون امت، خود را ملت یکپارچه ای می دانست تفکیک شدن و جنگ های میان دولت های کوچک در آن اثر نمی گذاشت. دولت به معنای سلاطین و امرا یک چیز است و امت به مفهوم عقیده، شعائر، افکار، ارزش ها و برداشت ها چیز دیگری است و ربطی به کشمکش های حکام و سردمداران ندارد. تا اینکه امت به بیابان گرفتار شد. برای اولین بار در تاریخ، یکپارچگی اش را از دست داد .. زیرا ریسمان مشترکی که همه مردم به آن چنگ می زدند از هم گسیخت .. و جای خود را به افکار غربی سپرد .. لذا طبیعی است که متفرق شود و رنگ یکپارچگی را نبیند .. و طبیعی است که امت به چندین تکه تفکیک شود. ولی در آن برهوت، امت متوجه آن نبود .. گمان می کرد با سردادن شعار وطن پرستی و ناسیونالیستی به نمط آخرین تحولات سیاسی می اندیشید و باید از این جامه کهنه و فرسوده که قرنهایست برتن دارد بیرون آید .. در حقیقت آن ردای دیرین در حال فرسودگی بود اما نه به این خاطر که عمری از آن می گذشت زیرا آن لباس با هر نسل جدیدی که آن را می پوشید خود به خود محکم و تازه می شد، بلکه از این جهت که روحی که به آن طراوت می بخشید در داخل دلها خاموش شده بود. چاره کار آن بود که با احیای عقیده ی صحیح، حیات دوباره ای به قلب ها بخشید تا بلافاصله تاروپود آن جامه فرسوده تازه شوند؛ همانگونه که برگهای پژمرده درخت به محض جریان عصاره حیات بخش در آوندهایش سر برمی آورند؛ نه آنکه آن لباس را در آورند.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبَّهَا اِبْرَاهِيم: ۲۴ و ۲۵

«بنگر که خداوند چگونه مثل می زند: سخن خوب به درخت خوبی می ماند که تنه آن (در زمین) استوار و شاخه هایش در فضا (پراکنده) باشد * بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد (و دائماً به بارنشسته و سرسبز و خرم باشد).»

اما امت، به پارگی های لباس نظر داشتند بی آنکه به قدر و منزلت و توانایی شگفت انگیزش در نو شدن پی ببرند که پروردگار سبحان در کلمه ی توحید لا اله الا الله محمد رسول الله به ودیعت نهاده بود. امت، شتابان و در کمال ساده لوحی به لباس های زر دوزی شده ای دل بست که از غرب وارد کرده بود بدون آنکه استحکام تار و پودش را به بوته آزمایش بگذارد. ناسیونالیسم و میهن پرستی برخلاف تصور گسترش دهندگان آن در جهان اسلام یک دستاورد انسانی نبود بلکه واکنش هایی صرفاً اروپایی برای حل بحران های اروپایی محض بودند.

منشاء بلایی که غرب بدان گرفتار شد، سرکشی و گردن کشی کلیسا با آن دین منحرف شده اش بود. وقتی که طغیان کلیسا از حد گذشت یا بهتر بگوییم زمانی که اروپاییان با اثرپذیری از اسلام به این سرکشی ها پی بردند، کوشیدند هرچه زودتر از شر آن غول پلید که زندگی را بر آنها تنگ نموده بود خلاص شوند لذا اولین گامی که

برداشتند مستقل نمودن کلیسا از نفوذ پاپ بود. این اقدام آنها باعث شد ملی گرایی جانشین یکپارچگی نصرانیت شود. این امر سبب بروز جنگ های خونینی در میان اقوام و ملل اروپایی شد و اگر دخالت دو مقوله نبود که همگی آنرا قبول داشتند، اروپا از بین می رفت. بنابراین آنها متوجه خطر نهفته در نزاع و جنگ شدند و به فکر جمع شدن زیر پرچم مشترکی افتادند که پرچم های ملی گرایی و وطن پرستی را کنار زدند و آنان را متحد کردند.^{۱۷}

اما دو مقوله ای که به هر یک از ملت ها - برای برحای از تاریخ - جان تازه ای بخشید عبارت بودند از: نخست، انقلاب صنعتی و دوم ضعف جهان اسلام.

عامل اول باعث شد تا هر یک از اقوام برای پیشی گرفتن از دیگران با برتری اقتصادی در میدان تولید بکوشند. اما عامل دوم موقتاً آن اقوام را از جنگ علیه همدیگر بازداشت و آنها را متوجه جهان اسلام و غارت آن کرد. آنها می خواستند جهان اسلام را به تکه های کوچکی تقسیم کنند تا راحت تر بلعیده شود. از این رو در آن بیابان آن لباس زراندود را در پیش چشمان مسلمانان آراستند و جامه فرسوده با الیاف بی نظیر را از نظرشان انداختند. غرب صلیبی، هنگامیکه در اجرای این توطئه موفق شد، به خواسته خود رسید و توانست شکارش را به دام بیندازد و تکه تکه کند.

این تنها مسائل سیاسی نبود که امت را در برحه بیابان به تباهی کشاند ..

زدودن شریعت، فتنه فراگیری بود که تمامی زوایای زندگی امت را در بر گرفت و همه چیز آن را فاسد کرد .. از همان ابتدا عقائد، تصورات و برداشت های مردم را، از دین تغییر داد ..

دینی که خداوند دو عالم، فرو فرستاده است شامل: عقیده، شریعت و شعائر خاص خود می باشد .. و آیین دیانت، حکومت .. و برنامه زندگی است.^{۱۸}

اما مردم در بیابان جهل و نادانی این برداشت روشن را از دین باختند و به جای آن تصور نادرست کلیسایی غرب را جایگزین کردند که دین را تنها رابطه میان بنده و خدا می داند. و براساس آن جایگاهش تنها دل انسان است و دخلی به واقعیت های زندگی ندارد. و ایمان به این سخنان باری تعالی را به کلی از یاد بردند:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
نساء ۶۵

«آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.»

وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ مائده: ۴۴

۱۷ - آخرین تلاششان، "بازار مشترک اروپا" بود.

۱۸ - به عنوان پیشنهاد حتما کتاب "لا اله الا الله عقیده و شریعه و منهاج حیاة" را بخوانید.

«و هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بی گمان کافرند.»

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ شوری: ۲۱

«شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است.»

مردم این آیات را در کتاب خداوند عزوجل تلاوت می کردند، اما در آن بیابان طاقت فرسا بجز صداهای دور و بی مفهوم چیزی به قلب هایشان نمی رسید ..

درست است که حتی پیش از هجوم صلیبی ها به جهان اسلام و شکست مسلمانان در برابر آنها مفاهیم دین، لا اله الا الله و عبادت، تنها به باطن مسلمانان منحصر شده بود ولی هنوز موانعی از قبیل نماز و اجرای قوانین خدا وجود داشت که مسلمانان از آن نمی گذشتند. آنها از هر لحاظ به سستی و کاهلی دچار شده بودند ولی این اعتقاد در عمق جانهایشان رسوخ کرده بود که انسان نمی تواند مسلمان بماند و نماز نخواند یا به غیر از شریعت خداوند عزوجل حکم و قضاوت کند.

اما در بیابان این دو مانع را نیز برداشتند. نخست شریعت را از رأس حکومت برداشتند و سپس قید نماز را زدند! معرکه گیران به سرعت دست به کار شدند و آنچه را که مردم انجام دادند آراستند. اول می گفتند برداشتن قوانین خداوند عزوجل مسأله ای است مربوط به پیشرفت و مادامی که نماز می خوانید و روزه می گیرید اشکالی ندارد به قوانین بشر گردن نهدید. سپس به آراستن ترک نماز، روزه و عبادت پرداختند، و به مردم القاء کردند: چون لا اله الا الله می گویند ترک نماز و روزه .. آسیبی به شما وارد نمی کند!!

دو گروه مردم را به سمت بیابان سوق می دادند .. اولی طبل کوب ها و نی نواها - دعوتگران جنگ فکری - و دیگری علمای نا به کار؛ یعنی بردگان حاکم.

طبل کوب ها و نی نواها می گفتند: قرن هاست که قوانین خداوند را پیاده می کنید، شعائر خداوند را به جا می آورید، مساجد را آباد می کنید ولی به جز ضعف، عقب ماندگی و سستی چه چیزی عایدتان شده است؟ به اروپا بنگرید نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد و به قوانین خشک شما هم پایبند نیست! او کجاست؟! و شما کجائید؟ او در قله تمدن و شما در حوض جهل هستید!! بندهای مانع را بگسلید و به سوی فرهنگ، قدرت، پیشرفت و ترقی روانه شوید! از سوی دیگر علمای نابخرد به نشر اندیشه ارجاء پرداختند: اگر کسی حتی یکی از عمل های اسلام را به جا نیاورد ولی بگوید لا اله الا الله مومن است!! پروردگار، خداوند عزوجل قلب هاست! تا زمانی که قلبت با ایمان به او آباد باشد، هیچ گناهی آسیبی به ایمانت نمی رساند !.

این دو یکدیگر را تقویت کردند و امت را به بیابان انداختند !.

ولی نیکان همچنان به اسلام و کتاب خداوند عزوجل دل بسته بودند و در کنجی بر روزهای گذشته حسرت می خوردند و می گفتند ما چاره ای نداریم! زمانه عوض شده و نمی توانیم آنرا برگردانیم !.

و گماشتگان، چون همه جا را خالی از دشمنان سران خود می دیدند از فرط خوشحالی دست هایشان را بر هم می مالیدند ..

گروه دیگری از مردم سرگشته و حیران مانده بودند و با خود می اندیشیدند آیا معقول است این فرهنگی های متمدن و مترقی که ما به پایشان نمی رسیم مشمول این اوصاف قرآن شوند: «آنها خسارت مندند .. گمراهند .. کراهی هستند که نمی شنوند .. کورهایی هستند که نمی بینند!» آیا راه یافته و صاحب بصیرت کسی نیست که به جوهر معرفت و علم یقین دست یابد! هرگز! بایستی مقصود قرآن قوم دیگری باشند که در گذشته زندگی می کرده اند .. اما این وصف به هیچ وجه بر غرب کنونی منطبق نیست! آیا اگر ما هم از اروپا تقلید کنیم و همانند آنها رفتار نماییم مشمول اوصاف قرآن خواهیم شد؟ و اگر ما هم همانند آنها یاد بگیریم، پیشرفت کنیم، بندها را بگسلیم، زنان را آزاد بگذاریم و برای خود قانون تعیین کنیم .. آیا همانگونه که قرآن می گوید تحت حکم جاهلیت واقع شده ایم؟!

هرگز! هرگز!

قرآن در مورد قوم دیگری نازل شده و قوانین آن نیز در مورد ایشان صحیح است زیرا آنان از یک فکر پیشرفته برای منظم کردن زندگی خود برخوردار نبودند و قرآن نسبت به آنها ترقی محسوب می شد، اما - همانطور که اروپا می گوید - امروزه دین جایگاهش را در پیشرفت بشر که به علم متکی است از دست داده است .. لذا بر ماست که با اطمینان به مخالفت با احکامش پردازیم! .

شریعت به مثابه گره مادری بود که چون گشوده شد گره هر چیزی بازگشت. کل این دگرگونی خود جوش نبود .. بلکه بخش بزرگتر آن نقشه نیروهای صلیبی بود و از جانب صهیونیسم آمیخته با آن، حمایت می شد. و در آن بیابان هولناک چه زود مردم این تحولات را پذیرفتند و تمام عرصه های زندگی شان به سرعت تحت تأثیر آن قرار گرفت .. هیچ یک از آن عرصه ها از موج دگرگونی در امان نماند ..

زندگی اقتصادی تغییر کرد ..

ربا به صورت رسمی و آشکارا وارد حیات شد و به مردم گفتند: چگونه مفاهیم خشک دینی خود را در دوران پیشرفت و فعالیت، حاکم می کنید؟ آیا می خواهید همانند قرون وسطی به صورت ابتدایی زندگی کنید؟! اقتصاد جدید بدون ربا در هم می ریزد! و باید بانک هایی باشند که به کارفرمایان قرض بدهند .. بانک ها بدون ربا نمی توانند به کار خود ادامه دهند زیرا باید پول هایی را که به مردم قرض می دهند تضمین کنند .. و اگر شریعت شما حاکم باشد چون ربا را حرام می داند بانک ها را از قرض دادن باز می دارد و در نتیجه صنایع متوقف و اقتصاد به رکود دچار می شود، مردم عقب می مانند و دیگران از آنها پیشی می گیرند. ربا یک ضرورت است و ضرورت، حرام را مباح می گرداند لذا در باطن به شریعت پایبند بمانید و ظاهرتان را با واقعیت ها وفق دهید .. و گرنه در رکود و خاموشی خواهید ماند و از اروپا عقب خواهید افتاد! .

در بیابان، امت هر سخنی را نسنجیده قبول کرد .. وجود خود را به جریان آب سپرد.

امت، نه تنها از شعور کافی برای درک موهبتی که پروردگار به او ارزانی داشته بود تا پیشاهنگ و رهاننده بشریت از گرداب هلاکت، انحرافات و اشتباهات باشد، برخوردار نبود بلکه بصیرت لازم برای پی بردن به دروغ‌هایی که به او القا می شد را هم نداشت.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بقره: ۱۴۳
 «و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد.»

اما در مورد بانکها .. باید بگویم که بانکداری غربی یک اندیشه یهودی محض است که بنیانگذاران و اجراکنندگان آن نیز یهودی هستند. با وقوع انقلاب صنعتی در اروپا افراد برای اجرای پروژه های خود به پول نقد نیاز داشتند. در آن دوران کسی جز فئودالها و نزول خواران یهودی سرمایه کافی نداشت. فئودالها به دلایل گوناگون از حمایت انقلاب صنعتی سر باز زدند بنابراین رباخواران یهود با حرص و ولع تمام پا پیش گذاشتند زیرا فرصت طلایی نزول دادن در مقیاس وسیع برایشان فراهم آمده بود. آنها به دلایلی حاضر به شراکت با بنیان این پروژه ها نشدند. در اوان انقلاب صنعتی، مردم از بکارگیری کالاهای ساخت ماشین ابا داشتند. نامناسب بودن راههای حمل و نقل، عدم برنامه ریزی برای کار و محدود بودن تبلیغات برای کالاها؛ همه اینها باعث می شد تا اغلب آن طرحها با شکست مواجه شوند. اما نزول خواران یهودی در هر حال سود می بردند. نکته جالب اینجاست که همه این سرمایه ها متعلق به یهودیها نبود؛ اروپائیان عادت داشتند ثروت و پول خود را به امانت نزد ایشان بگذارند. بدین ترتیب تئوری بانکداری که براساس آن سپرده های سرمایه گذاران را تحویل می گیرند و در مقابل دریافت نزول و ربا آن را به مردم قرض می دهند متولد شد. در این اثنا بخشی از سود حاصل را به امانت دهندگان پس می دادند و مابقی را در مقابل هیچ برای خود نگه می داشتند که عبارت بود از پول حرامی که خداوند عزوجل آنرا حلال نمی شمارد:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ بقره: ۲۷۵ و ۲۷۶

«کسانی که ربا می خورند (از گورهای خود به هنگام دوباره زنده شدن، یا از مشی اجتماعی خود در دنیا) بر نمی خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد (و نتواند تعادل خود را حفظ کند)؛ این از آن رو است که ایشان می گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است. و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. پس هر که اندرز پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) دست کشید، آنچه پیشتر بوده (و سود و نزولی که قبلاً دریافت نموده است) از آن او است و سروکارش با خدا است؛ اما کسی که برگردد (و مجدداً مرتکب رباخواری شود) اینگونه کسانی اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند * خداوند

(برکت) ربا را (و اموالی را که ربا با آن بیامیزد) نابود می کند و (ثواب) صدقات را (و اموالی را که از آن بذل و بخشش شود) فزونی می بخشد، و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.»

و اما اینکه اقتصاد نوین بدون ربا امکان پذیر نیست، این هم یک نیرنگ یهودی است. آنها برای اینکه سیطره خود را بر جهان اقتصاد تداوم بخشند به رواج این اندیشه پرداختند. به این ترتیب یهود بر زندگی سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فکری و رسانه ای به قول خودشان عوام، تسلط پیدا کردند و به هدف دینی خودشان که همان استحمار (خر کردن) ایشان است رسیدند. خردمندان غرب که آفات ربا را عیان و آشکارا می دیدند، به اندیشیدن درباره راهکار جایگزینی پرداختند.

اما امت مسلمان - در بیغوله های بیابان - حتی در خانه خود هم می ترسید از غرب انتقاد کند. او فکر می کرد کسانی که با غرب مخالفت می کنند به خطا می روند. لذا بر خطا کار لازم است، موضع خود را تصحیح کند تا منافاتی با «واقعیت امر» یا «افکار عمومی» یا «قضایای جهان مدرن» یا ... نداشته باشد.

مفتی هایی به پا خاستند و ربای «ساده» ربای «صندوق پست» و ... را حلال کردند با این بهانه که ربایی که در شرع حرام است «ربای چند برابر» است! برخی ربای سندهایی را که دولت صادر می کرد به این دلیل که حکم شخص را نمی توان بر دولت منطبق کرد حلال دانستند!! بعضی دیگر در آن سرگشتگی، کنار گذاشتن شرع را برای پیشرفت اقتصادی که «مصلحت» ملت ها را در پی دارد خواستار شدند.

* * *

زندگی اجتماعی متحول شد .. پیوندهای خانوادگی از هم گسست ..

خانواده پرجمعیت چیزی بود که فرهنگی ها آن را عار می دانستند! زیرا فرهنگی ها درباره زندگی غرب خوانده بودند که خانواده های بزرگ که پدر بزرگ، نوه ها، پدران و فرزندان را در کنار هم دارند یکی از ویژگیهای بارز جامعه کشاورزی است که دائماً به جامعه عقب افتاده، وصف می شود. اما یک جامعه صنعتی که همواره آن را پیشرفته می دانند خانواده های بزرگ را ذوب کرده است. خانواده ها در آنجا در پدر، مادر و فرزندان خلاصه می شود. حتی فرزندان نیز پس از سن معینی از پدران جدا می شوند و حتی در صورتی که ازدواج هم نکرده باشند برای خود زندگی ویژه ای بنا می نهند .. البته این امر دیگری است! مهم همان استقلال اقتصادی است که جدایی از والدین را به همراه دارد.

چه پیشرفت جالبی!

اینک ما که شیفته این همه پیشرفت و فرهنگ هستیم بیاید شروع کنیم به بیرون کردن پدر بزرگ ها و نوه ها از کانون خانواده تا خانواده تنها به پدر، مادر و فرزندان خلاصه شود آن هم تا زمانی که ازدواج نکرده و تشکیل خانواده نداده اند و خانواده بزرگ و پرجمعیت را برای ساکنان روستا رها کنیم چون جامعه ای کشاورزی و عقب افتاده است و به این زودی ها امیدی به ترقی و پیشرفتش نیست!.

اگر از دیرباز اساس روابط خانواده را رهنمودهای دینی تشکیل می دادند اینک همه روابط صرفاً بر اساس اقتصاد توجیه می شدند و همه ی کسانی که دم از تازگی و نوگرایی می زدند با افتخار می گفتند: «این اقتصاد است که روابط مردم را تعیین می کند».^{۱۹} در صورت وجود تعارض این دیدگاه با دین، این دین است که بایستی کنار گذاشته شود. زیرا برای قومی دیگر و در جایی دیگر نازل شده است و در جهان پیشرفته ما جایی ندارد.

پیوندهای مردم با خانه از هم گسیخت ..

خانه مسلمان کانون کوچکی بود که خردسالان در آن به دنیا می آمدند و با بزرگسالان پیوند می خوردند. پیوند فرزندان با پدرانشان پیوند ارزش های اخلاقی و سنت ها، پیوند الفت و مودت، پیوند آرامش روانی و عاطفی؛ و همه اینها مفاهیمی هستند که از دین برگرفته شده اند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ روم: ۲۱

«و یکی از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت. مسلماً در این، نشانه ها و دلالتی است برای افرادی که می اندیشند.»

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

اسراء: ۲۳ و ۲۴

«او (که آنچه در آسمانها و زمین است متعلق بدو است، همان) کسی است که شب را برای شما پدید آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش پردازید). بیگمان در این کار نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند * و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود آور (و در برابرشان کاملاً فروتن باش، و برای آنان دست دعا به درگاه خدا بردار) و بگو: پروردگارا! (اینک که ضعیف و جز تو پناهی ندارند) بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی (به ضعف و کودکی من رحم کردند) و مرا تربیت و بزرگ نمودند.»

اما زمانه عوض شد ..

رفته رفته در بیرون از منزل جاذبه هایی به وجود آمدند که مردم را به بیرون جلب می کردند. قهوه خانه هایی به وجود آمدند که می شد تا نصف شب در آنجا ماند، تخته نرد و پاسور بازی کرد یا چای و قهوه نوشید و در مورد هر چیزی که پیش از آن در دید و بازدیدهای خانوادگی در خانه در مورد آن حرف می زدند، سخن گفت. و تازه این قهوه خانه ها جای پرهیزکاران بودند! و مردمان از خدا بی خبر جاهای فراوان دیگری داشتند تا در آنجا شب را

۱۹- باید این مقوله را یک مقوله تفسیر مادی از تاریخ در نظر گرفت، اما آنگونه که بعضی گمان می کنند تفسیر مادی از تاریخ، خاصاً یک فکر کمونیستی نیست، و تمامی آن، ناشی از تاثیر یهود در افکار اروپا در عصر جدید است.

به روز برسانند. مشروب فروشها و کاباره‌ها انتظارشان را می کشیدند .. جنگجویان صلیبی پس از زدودن قانون خدا، به سرعت برای مردم مجوز فروش شراب و ایجاد اماکن مخصوص می گساری صادر کردند؛ و بر روی آنها نوشته شده بود: «نوشیدنی های روح بخش تقدیم می گردد»^{۲۰} و رقص و هرگونه وسایل لهو و لعبی را فراهم نمودند. به تدریج روسپی خانه‌ها را ایجاد کردند و بر در آنها نگهبانانی گماردند تا از عمل شنیع تن فروشها مانند سایر شئونات جامعه محافظت کنند.

در جامعه جدیدی که امت آن را از بیابان پیدا کرده بود، شب بیداریهای بیرون از خانه، ارزشی محسوب می شود که روابط سنتی خانواده را از هم پاشید و نسلی به بار آورد که به ارزش های نسل های پیشین از قبیل احترام پدر، یگانگی احساسات و صمیمیت اعضا، پایبند نبود.

حال نوبت زن بود که از خانه بیرون بیاید !.

و داستان «آزادی زن» زمانی پیش کشیده شد که در بدترین وضع ممکن قرار داشت .. بی سواد بود، خواندن و نوشتن بلد نبود و یاد نمی گرفت. گرفتار گمان و خرافات بود. از آنچه در جامعه و جهان اطراف او، می گذشت چیزی نمی دانست .. سخنانش با زن همسایه در مورد ضریح‌ها، مشایخ، حسادت، کار، شیاطین و جن، بیماری فرزندان و روش درمان شیخ با حرز بود. و اینکه فلان زن از شوهرش طلاق گرفت تا به زور جادو با دیگری ازدواج کند، و فلانی را شیفته خود کرد و .. در آن زمان زن موجودی حقیر و پامال شده بود؛ اعم از دختری که هنوز در خانه پدرش زندگی می کرد یا زنی که در خانه‌ی همسرش و یا مطلقه‌ای که از فرزندانش محروم گشته بود. مرد بیشتر همانند یک حیوان با او رفتار می کرد و از نظر او زن، تنها در حمل، ولادت و شیردادن به بچه و اداره خانه با حیوان تفاوت داشت و نه بیشتر.

هیچ یک از اینها جزو تعالیم اسلام نیست .. بلکه دین مبین اسلام بین انسانها قائل به تساوی است و بر مردان واجب می کند تا با زنان به نیکی رفتار کنند.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ آل عمران: ۱۹۵
«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که انجام داده باشد - خواه زن باشد یا مرد - ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید»

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
نحل: ۹۷

۲۰- این واژه، ترجمه کلمه انگلیسی Spiritual است و واژه‌ایی است که دو معنی دارد. روح بخش و یا الکلی، اما سفسطه‌ایی است واضح در توصیف خمر، چرا که از ویژگی‌های خمر، نشاط بخشی و روان گردانی آن است.

«هرکس چه زن و چه مرد، کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.»

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا نساء: ۱۲۴

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود.»

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا نساء: ۱۹

«و با زنان خود به طور شایسته (در گفتار و کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.»

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ بقره: ۲۳۱

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به عده خود رسیدند یا به طرز صحیح و عادلانه‌ای آنان را نگاه دارید یا آنان را به طرز پسندیده و دادگرانه‌ای رها سازید و به خاطر زیان رسانیدن بدیشان و تعدی کردن بر ایشان، هیچ گاه ایشان را نگاه ندارید.»

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) می‌فرماید:

«خیر کم خیر کم لأهله، وأنا خیر کم لأهلی» ترمذی با سند صحیح

«بهترین شما، بهترینتان برای خانواده‌اش است و من بهترین شما برای خانواده‌ام هستم.»

و باز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) می‌فرماید:

«لا تنكح الثيب حتى تستأمر، ولا تنكح البكر حتى تستأذن، وإذنها صمتها» متفق علیه

«با بیوه‌زن زمانی ازدواج کنید که رضایت داشته باشد و زمانی با دختر باکره ازدواج کنید که اجازه بدهد و اجازه او سکوتش است.»

در زمان پیامبر (صلی الله علیه و سلم) زن، همتا و همانند مرد محسوب می‌شد همانطور که می‌فرمایند:

«إنما النساء شقائق الرجال» ۲۱

یعنی: «زنان همتای مردانند.»

بنابراین در ایمان، دعوت، جهاد و پی‌ریزی جامعه‌ای اسلامی، شریک مردها هستند. این شراکت تنها با به کارگیری عملی ارزش‌ها و سجایای اخلاقی از قبیل نیک رفتاری، پاک دامنی، پرهیز از حرام، رعایت حجاب، پایبند بودن

به امر خداوند عزوجل و رسولش (صلی الله علیه و سلم) که خلوت با بیگانه و نامحرم، اختلاط غیر ضرور، سفر رفتن خانم‌ها بدون محرم و نظر به سوی نامحرم را که تیری از جانب شیطان است حرام می‌شمارد، ممکن می‌شود. اما جامعه اسلامی در مورد طرز برخورد با زن، به جاهلیت بازگشته بود و با دیده تحقیر به او می‌نگریست .. زن موجودی بود که باردار می‌شد و زایمان می‌کرد و بس.

این امر نیز به عالمی ربانی، مجدد و مجاهد نیاز داشت تا جامعه را به سطح مطلوب حقوق زن در اسلام برساند و به سایر مشکلات پردازد. اما امت در بیابان داروی دیگری نوشید !!

این بار نیز به تقلید از غرب به «آزادی زن» پرداختند .. نمی‌خواهیم در اینجا به طور مفصل به ماجرای آزادسازی زن که در کتب دیگر بدان پرداخته‌ام،^{۲۲} پردازیم، تنها می‌خواهیم برای روشن شدن وضع ملت در بیابان کمی از آن سخن بگوییم. از جمله اهداف روی آوری صلیبی‌ها و صهیونی‌ها به سرزمین‌های اسلامی، بیرون کشیدن زن از محیط خانه و تحریک مرد به شب بیداری‌های خارج از خانه بود تا به هدفی فراتر و بزرگتر نائل شوند.

وقتی زن محیط خانه را ترک گفت به همراه او تمامی ارزش‌ها و مفاهیم وابسته به آن - حتی آنها که از اصل دین سرچشمه می‌گرفت و به هیچ عنوان تغییر و دگرگونی در آنها جایز نیست و تغییر در آنها به بروز فساد و تباهی در زمین می‌انجامد - نیز رخت بریستند.

همه چیز عوض شد ..

زن حجابش را که خداوند عزوجل و رسولش (صلی الله علیه و سلم) به رعایت آن دستور داده‌اند را به گوشه‌ای افکند و به تدریج اعضای بدنش را نمایان ساخت و به حالت نیمه‌عریان به ساحل دریا رسید .. همه اینها اموری هستند که خداوند عزوجل و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) آنها را حرام نموده‌اند. وقتی که عریان و برهنه از کانون گرم خانه بیرون آمد راه نفوذ بلوا و فتنه به قلبش و قلب مرد هموار گشت. و در برابر مرد لخت شد و زینتش را برایش آشکار کرد. او را تحریک کرد و به سوی خود کشاند و به تدریج، این کار برایش حکم یک هدف را پیدا کرد. و این درست زمانی بود که سالن‌های مد لباس زنانه، آرایش‌گاه‌ها، روزنامه‌ها و مجلات پدیدار شدند که در آن از طریق عکسها و مقالات به گونه‌های مختلف زنان را به نمایش می‌گذارند. سرتیترهایی از قبیل: «سینه‌بندی که سینه‌ها را برجسته نشان می‌دهد .. پیراهنی که زیبایی‌های پشت را نشان می‌دهد، چگونه توجه مردان را جلب کنیم؟! چگونه احساسات مرد را برانگیزیم؟! و چگونه .. و چگونه .. و چگونه ..»^{۲۳}

وقتی که فتنه و اغوا هدف باشد طبیعی است که این امر تنها در حالت تئوری و نظری باقی نمی‌ماند و حتماً حرام‌ها به واقعیت می‌پیوندند .. این واقعیت تلخ نیز به رغم آنکه به کلی با ارزش‌ها، سنن و ارکان جامعه ما در تضاد بود،

۲۲- انظر إن شئت کتاب "واقعا المعاصر" و کتاب "معركة التقاليد".

۲۳- تمامی اینها عناوین واقعی و حقیقی هستند که واقعاً در کتب و مجلات منتشر می‌شوند.

روی داد. با این حال دوباره معرکه گیران آداب و سنن جامعه را کوبیدند و خواستار آزادی بیشتر برای انجام گناهان شدند.

جامعه ما گناه را به دیده مباح نگریست و هر گونه نهی از آن را ناخوشایند می دید. بدین ترتیب جامعه عملاً متلاشی شد.

و مردم به جای آنکه بگویند چه طور جرأت می کنند حرام را مباح کنند، می گفتند چرا دین، آنچه را مباح است حرام می کند؟!

و عمده به انتشار عقاید فروید پرداختند و روزنامه ها و مجلاتی را به آن اختصاص دادند تا به مردم تحمیل کنند که نهی و تحریم ناشی از جامعه، اخلاق و یا دین، باعث به وجود آمدن عقده های روانی و اضطراب های عصبی می شود؛ لذا باید حتماً حرام ها را مباح کنند تا روان مردم آرامش یابد!!

پسران و دختران در تاریکی های بیابان قربانی این تفکر شدند و در حالی که می پنداشتند به بزرگترین موفقیت ها در تاریخ دست یافته اند!

از حال خانه و مسجد چه بگویم؟ ..

خانه ای که کدبانویش به بهانه کار یا برای فتنه و یا به خاطر هر دو در خیابان ها پرسه بزند چگونه می تواند مأمن آرامشی باشد که خداوند عزوجل از آن سخن گفته است:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا... روم: ۲۱

«و یکی از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید.»

و چگونه در آن، به دوران کودکی فرزندان که در آن شخصیتشان براساس ارزش ها و افکار و عقاید جامعه شکل می گیرد، توجه می شود؟

از هم پاشی کانون خانواده یکی از اهداف اصلی یهود برای تباه ساختن زندگی عوام بود تا از آنها سواری بگیرد. در اروپا همه شرایط برایشان فراهم بود و سرانجام توانستند زن را به دنبال لقمه نانی از خانه بیرون بکشند. سپس مسئله آزادی زن را پیش کشیدند تا او را از خانه فراری دهند .. خانواده و جامعه فرو پاشید .. اما جامعه اسلامی به رغم همه فسادهای متعدد، ظاهر روابط خانوادگی و خانه را در خود حفظ نمود. این یکی از آمال یهود برای افساد عوام روی کره زمین و یکی از نقشه های صلیبی به ویژه برای جامعه اسلامی بود تا بر همه چیره باشد و بقایای دشمنانش را هم از بین ببرد.

و به هدف خود رسیدند ..

دیگر «خانه» آن مأوای آرامش و آن مکان یادگیری فرزندان که آنان را براساس آداب و سنت و عقاید و ادراکات اسلامی پرورش می داد از میان رفت .. و دشمنان که مهم ترین رکن جامعه اسلامی را که امکان داشت روزی اسلام

از آنجا زنده شود، از بین برده بودند، از فرط خوشحالی دست‌ها را برهم می‌مالیدند زیرا از سوی زن و مرد و کودکان، احساس خطر نمی‌کردند. و مساجد که همواره در کل تاریخ اسلام مرکز فعالیت و نماد همه خوبی‌ها بوده است و در آن خداوند عزوجل یاد می‌شد و نماز اقامه می‌گشت، مردم آموزش می‌دیدند و براساس ارزش‌های اسلامی تربیت می‌شدند و از آنجا، جهاد سرچشمه می‌گرفت، متروکه شدند. خانه، اطفال را و مسجد، بزرگسالان را در آغوش می‌کشیدند و به مثابه دو مؤسسه بودند که برای برافراشتن بنای جامعه بر پایه‌های استوار، همکاری می‌کردند. خانه به معنای اسلامی‌اش از بین رفت و مساجد در خلوت فرو خفتند. لذا این دو آغوش گرم که مدرسه اسلام بودند، فروپاشیدند. همانطور که مساجد خالی می‌شدند سینماها و اماکن لهو و لعب و فساد پر می‌شدند. و اینجا به مردم می‌گفتند اشکالی ندارد تا زمانی که لا اله الا الله می‌گوئید، مسلمانید!

* * *

حد و مرز این بیابان هولناک فقط به همین محدود نمی‌شد. در عرصه فکر، بیابان تا آخرین حد ممکن وسعت داشت. فرهنگی‌ها اندیشه غرب را پذیرا شدند و آن را فراگرفتند. آنگاه آن را به عربی ترجمه کردند و امانت‌داران این دسته، آن را به نام صاحبان این طرز فکر چاپ کردند و بقیه به دروغ آن اندیشه‌ها را به نام خود، منتشر نمودند. در اندیشه غرب مسائلی مطرح است که می‌بایست کمی در آن تأمل کرد. مسائلی از قبیل: انسان و هدف از آفرینش او، رابطه فرد با جامعه، فرد با دولت، انسان با طبیعت .. و انسان با خدا.

بدترین و تباه‌ترین قسمت این اندیشه، بخش مربوط به خدا و انسان بود که رابطه او را با خدا صددرصد وارونه نشان می‌داد: عبودیت را از خداوند عزوجل سلب و به انسان اختصاص می‌داد. در اینجا نمی‌خواهیم به دلایلی پردازیم که اروپا را در این مسئله منحرف کرد، چون پیش از این در جاهای دیگر از آن سخن گفته‌ایم.^{۲۴} اما باید بدانیم که اندیشه‌ی اسلامی، در تمامی انحرافات از تفکر غرب پیروی کرده است. و هیچ چیزی را حتی تحریف رابطه انسان با خدا^{۲۵} را نیز فرو نگذاشته است. و این امر در عرصه‌های گوناگون روی داده است. یکی از این عرصه‌ها مسئله قانون‌گذاری است. آیا قانون‌گذاری، حق خداست یا انسان؟ واضح است که اسلام، حق وضع قانون را به خداوند عزوجل - بی‌هیچ شریکی - اختصاص می‌دهد:

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اعراف: ۵۴

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد.»

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يوسف: ۴۰

«فرمانروائی از آن خدا است و بس.»

وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ رعد: ۴۱

۲۴- در این زمینه می‌توانید به کتاب "رؤیة اسلامیة لأحوال العالم المعاصر" مراجعه کنید.

۲۵- از جمله کتاب‌های بسیار مفید در این زمینه، کتاب دکتر محمد البهی ساکن قاهره با عنوان "الفکر الإسلامی الحدیث، وصلته بالاستعمار الغربی" می‌باشد.

«خداوند فرمان می راند و فرمانش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد و او سریع الحساب است.»

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ مائده: ۵۰

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می کند؟»

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ شوری: ۱۰

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می گردد.»

از طرف دیگر، اروپا معتقد است که خداوند عزوجل کار تشریح را فروگذاشته و آن را به انسان موکول داشته است. امت هم به تقلید از اروپا، در بیابان، ندا برآورد که: «اسلام ربطی به حاکمیت و رهبری ندارد! و پیامبر > نیز حاکم و رهبر نبوده بلکه به قضاوت بین مردم پرداخته است! همچنین خلافت نیز نظام حاکمیت نبوده است!» همچنین گفتند: «شریعتی که قرن ها پیش برای اداره شئون زندگی بشر نازل شده، امروزه به هیچ وجه قابل تطبیق نیست زیرا زندگی امروز شباهتی به آن دوران ندارد.» باز گفتند: «اسلام یک نظام دیکتاتوریت است که بر استبداد استوار است و این مردم هستند که همواره زیر یوغ آن می روند.»

در اروپا به تدریج وقتی که موضوع حق خدا در تشریح، تحلیل و تحریم زیر سؤال برده شد، حق پروردگار در تعیین معیارها و ارزش ها هم زیر سؤال واقع شد. چه کسی ارزشهای حاکم بر زندگی بشر را تعیین می کند؟ انسان یا خدا؟ اما اسلام به وضوح این حق را از آن خدا می داند:

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اعراف: ۵۴

«آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد.»

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فاطر: ۳

«آیا جز الله، آفریننده ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ (نه! اصلاً)»

ولی اروپا از الوهیت خدا تمرد کرد و انسان را در این امر به جای او نشانند و گفت: «این انسان است که ارزش هایش را تعیین می کند زیرا او بر مصلحت ها و واقعیت های خود آگاهتر است.»

و نویسنده ای کتابی تحت عنوان «انسان به تنهایی استوار است» یعنی به دور از سفارش های پروردگار و فردی دیگر کتابی را به نام «انسان خود را می سازد» یعنی به دور از آموزه های خدا، منتشر کرد. در آن زمان، شرایطی بر اروپا حاکم بود که علت این تمرد را توضیح می دهد اما توجیه نمی کند زیرا مطلقاً هیچ چیز، کفر به خدا را توجیه نمی کند.

باز هم آن کویر و برهوت مانع از آن شد که امت به حقیقت پی برد. گمان کرد که یکی از نشانه های پیشرفت آن است که انسان خود، ارزش ها و معیارهایش را تعریف کند! آیا خدا به او عقل و قوه تفکر نبخشیده است تا آن را

به کار اندازد و برنامه زندگی را با آن و به کمک نتایج علم و تجربه ترسیم کند؟! این همان انسان قوی و متفکر است که زمین را تحت سیطره‌ی خود درآورده است و ما هم کورکورانه دنبالش می‌رویم تا او راه را پیدا کند! مردم به اشکالات این قضیه و میدان‌های مناسب برای کار عقل بشری که خداوند عزوجل به واسطه آن انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داده است، پی نبردند.

وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

اسراء: ۷۰

«ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

نخستین و بزرگترین میدان این عقل همانا راه‌یابی به وحدانیت خداوند عزوجل و سپس عبادت او به دور از هرگونه شریکی است. پرستش و عبادت کردن جزو ذات انسان است. ما کاری به موج مصنوعی الحاد که شیاطین زمین در قرن اخیر آنرا به وجود آورده‌اند نداریم. بلافاصله پس از فروپاشی کمونیسم حامی الحاد این مردم بودند - خواه گمراه، خواه راه‌یافته - شتابان به سوی مساجد، کشت‌ها و پرستش‌گاه‌هایشان می‌رفتند؛ گویی که هرگز ملحد نبوده‌اند!

انسان ذاتاً عبد است و باید کسی یا چیزی را عبادت کند .. خواه الله را عبادت کند و برایش شریکی قرار ندهد، خواه معبودهای دیگری را همراه او پرستد و خواه در صورت غیر حقیقی اش عبادت کند و خواه بنده هوا و هوس خود گردد ..

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ جاثیه: ۲۳

«هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است.»

وظیفه خطیری که بر دوش عقل است آن است که انسان در قضیه‌ای اساسی که همه سرنوشت انسان در دنیا و آخرت به آن گره خورده است به کندوکاو پردازد.

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ نَمْلٌ: ۶۰

«آیا معبودی با خدا است؟»

از این رو تنها در دنیا بایستی به سئوالات زیادی پاسخ گوید: این معبود کیست که باید پرستش شود؟ این شارع مقدس که حلال و حرام را تعریف می‌کند، کیست؟ کیست که برنامه زندگی را طرح می‌کند؟ کیست که مسائل زندگانی برتر از او سرچشمه می‌گیرد؟ چه برسد به سئوالات دیگری که به فطرت انسان خطور می‌کند و به پاسخ درست نیاز دارد در غیر این صورت سرگشته و حیران و بی چاره می‌ماند: از کجا؟ به کجا می‌روم؟ برای چه؟ و

چگونه؟ از کجا آمده ایم؟ پس از مرگ راهی کجا می شویم؟ به خاطر چه چیزی زندگی می کنیم؟ چگونه (طبق چه برنامه ای) زندگی می کنیم؟

اگر به این پرسش ها، پاسخ های درست داده نشوند انسان را همانند شاعر جاهلیت معاصر «ایلیا ابو ماضی» به بیراهه می کشانند.

«آدمم .. نمی دانم از کجا .. ولی آمدم!

در پیش رویم راهی دیدم .. آن را پیمودم!

خواه ناخواه به راه خود ادامه می دهم!

چگونه آمدم؟ .. چگونه راه را دیدم؟ .. نمی دانم!»

او که پاسخ شفافی برای سوالات فطری خود در این جاهلیت مدرن نمی یابد به گمراهی و اضطراب دچار آمده و با وجود آن همه علمی که دارد، به قعر تاریکی ها افتاده است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ روم: ۷

«تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی خبرند.»

وقتی عقل بشر از وظیفه ی نخست آن که برنامه ریزی زندگی و سرنوشت او در جهان آخرت بدان وابسته است - فارغ شد، وظایف خطیر فراوانی در پیش رو دارد که از شناخت تکوین ماده، ماهیت و خواص آن شروع می شود تا با بهره گیری از آن به آبادانی زمین به اقتضای برنامه خدایی پردازد این همان عرصه کارایی علوم، اعم از نظری و تجربی است - و شناخت وحی ربانی برای دریافت مقصود آن و آنگاه گرداندن زندگی براساس آن این همان علوم شرعی از فقه، اصول، علوم قرآن و علوم حدیث را شامل می شود و شناخت سنت های خداوند عزوجل که بر زندگی انسان حاکم است تا بر پایه آنها زندگی خود را شکل دهیم این همان علوم اجتماعی است و سپس آشنایی با تاریخ بشر که همانا پی بردن به شیوه برخورد انسان با آن سنت ها در طول زمان است - تا در حال حاضر و در آینده بدان توجه کنیم و این همان علم تاریخ است و در کل هر علمی که به زندگی دنیوی و اخروی انسان کمکی بکند در حوزه عقل قرار می گیرد. ملاحظه می کنیم که عقل در پرتو هدایت الهی بدون آنکه به بیراهه و گمراهی کشیده شود اینگونه به وسیله سعادت و روشن سازی انسان تبدیل می گردد.

اما باز هم طوفان های بیابان دید امت را مسدود کرد و نتوانست بفهمد که روشنفکری براساس برنامه غربی، تنها از اسباب محلی محض اروپا ناشی می شود که عواقب بسیار دردناکی در پی دارد. خردگرایی غرب پاسخی بود به تحجر کلیسا که در طول حداقل ده قرن پیاپی بر اروپا سایه افکنده بود. اروپائیان بعدها از آن دوران به «قرون سیاه وسطی» یاد کردند و حقا که ظلمانی بود. زیرا اروپا از مدتها پیش به دینی گردن نهاده بود که عقل آن را تأیید نمی کرد و کلیسا برای آنکه دستش رو نشود به مردم می گفت ایمان بیاورید و مجادله نکنید.

وقتی اروپایان با مسلمانان ارتباط برقرار کردند و ملاحظه نمودند که «می اندیشند» و حاصل فکر آنها را صدها بلکه هزاران کتاب تشکیل می داد، به تفکر و اندیشیدن تشویق شدند. اما کلیسا آنان را به بدعت‌گرایی و انحراف محکوم کرد. در نتیجه این امر، آنان علیه کلیسا به سرکشی پرداختند و دین را به کلی و تحت عنوان «خرافات ماوراء الطبیعه» به در کردند و عقل را برای ادراک همه چیزهایی که در حل آنها توانا یا ناتوان بود و حتی در حیطه‌هایی که بشر اجازه تعقل ندارد به کار انداختند!

اروپا پس از آنکه روش تجربی را از مسلمانان آموخت و خرافات کلیسا را به کناری افکند در میدان علم و دانش به پیشرفت نائل آمد. اما در آنچه که «علوم انسانی» می‌نامید به شدت گمراه شد منظور علمی است که از انسان گرفته می‌شود نه از دین تا جایی که به مادی و حیوان بودن انسان، لغو ارزش‌های اخلاقی، حاکمیت قانون جنگل قوی ضعیف را می‌خورد یا او را از سر راه برمی‌دارد رسید بی‌آنکه به حلال یا حرام بودن این کار و اینکه قوی جانب حق است یا ضعیف، بیندیشد. ما امروز ثمره این قانون را در سطح بین‌الملل به صورت ستم‌ها و وحشی‌گری‌ها می‌بینیم و در داخل اروپای پیشرفته اضطراب، دیوانگی، خودکشی، می‌گساری، اعتیاد و بزهکاری به اوج خود رسیده است.

ماوراء الطبیعه از نظر آنان یک گمراهی آشکار بود که با واقعیت زمین فاصله داشت، اما نه به این خاطر که به «غیب» مربوط می‌شد، غیب حقیقت دارد؛ بلکه به دلیل آنکه اندیشه لاهوتی کلیسا آن را همانند کل دین به فساد کشانده بود. ایمان به عالم شهادت از روی بصیرت باعث کامل شدن شناخت و تعادل انسان می‌شود اما روشنفکری‌ای که عالم شهادت را به جای جهان غیب، عقل را به جای دین، و کار برای دنیا را به جای کار برای آخرت بنشانند.. زیاد با ظلمت پیشین فرق ندارد. انحراف ظلمت نخست، آن بود که نصفی از انسان را که به جهان غیب، دین و کار برای آخرت مربوط می‌شد در جای نصف دیگر که به عالم شهادت، عقل و کار برای دنیا می‌شد، نشانده بود. اما در ظلمت بعدی که روشن‌سازی نامیده می‌شد نصف فراموش شده را به جای نیمه نخست می‌نشانند. همان گناهی را که بر آن خرده می‌گرفت تکرار کرد که در هر حال به نابودی وجود انسان می‌انجامید. در جهان اسلام به دلیل انحرافات که در عقیده و مقتضیات "لا اله الا الله" به وجود آمده بود، زندگی به رکود و انزوا کشیده شده بود. و لازم بود تا سرزندگی و فعالیت به امت باز گردانده شود تا از خواب برخیزد و تکاپو از سرگیرد. و به یک عالم ربانی مجدد و مجاهد نیاز داشت که اندیشه‌های ارجاء و تصوف، کوتاهی در واجبات و سستی و کاهلی را از دین بزدايد و حیات، صفا و نگرش مثبت را از راه وانهادن خرافات، سربار بودن، منفی بافی و معجزه‌گرایی، به ایمان به غیب بازگرداند. و از طریق زدودن کاهلی، سستی و فرو گذاشتن اسباب، نگرش به جهان مشهود را حیاتی نو ببخشد. بندهایی که پاهای امت را از رهسپار شدن باز داشته‌اند بگسلد و او را به انتشار یکتاپرستی در ارکان جهان، بنیاد نهادن حرکت علمی کم‌نظیر و جنبش متمدن در تاریخ سوق دهد.

اما امت - در بیابان - غرب آشفته را الگوی خود قرار داد بی آنکه به اختلال و به هم ریختگی آن پی برد و بدون آنکه دریابد این دین منحرف اروپا و کلیسای چیره بر آن بود که آن را به انحراف کشاند و اصلاً اروپا فاقد یک دین صحیح بود تا در صورت گمراهی از آن بهره جوید و به راه راست برگردد.

به همین مناسبت، بعدها، از حمله فرانسه به مصر به عنوان نهضتی یاد کردند که باعث ایجاد نور و جنبش در تاریکی هایی شد که جهان اسلام به آن گرفتار آمده بود! این واقعیت که هجوم فرانسه، مصر را به خود آورد و به حرکت واداشت شکی در آن نیست. ولی اینکه آن را آگاهی و نور بخشید نیاز به بازنگری جدی دارد! اگر انسانی در جاده ای خوابیده باشد و ماشینی به او بزند استخوانها و گردنش را بشکنند، در این حال چه باید گفت؟! یقیناً ماشین او را بیدار نموده و به جنبش واداشته است! ولی به هیچ وجه نمی توان گفت او را آگاه کرده، راهنمایی و ارشاد نموده است.

صلیبی ها در حمله به جهان اسلام بر روی دو نقطه تمرکز داشتند: استانبول و قاهره. استانبول مرکز خلافت و مرکز دو نیروی جنگی و سیاسی بود و قاهره به دلیل وجود «الازهر» کانون فرهنگی معنوی جهان اسلام بود و در آن به علوم دینی و زبان عربی عنایت تام می شد. صلیبی ها می خواستند نخست ارکان اسلام را در این دو کانون از ریشه ببرکنند. در آن صورت راحت تر می توانستند اسلام را در دیگر بقاع جهان اسلام از پای در آورند. از این رو حمله ناپلئون به مصر و اشغال آن سرآغاز تلاش برای از بین بردن اسلام در مرکز روحی و فرهنگی آن بود.^{۲۶}

یکی از رویکردهای صلیبی ها پس از اشغال مصر، تلاش برای اجرای قوانین ناپلئون به جای شریعت اسلام در قالب دستورات فرمانده و طی بخشنامه های پیاپی بود. "جبرتی" که کتاب تاریخ مفصلی در مورد این هجوم به نام «بغایا الحمله» نگاشته است؛ در این کتاب می نویسد: «زنان بی بندوباری که در خیابان ها لخت و برهنه و بدون حجاب پرسه می زدند به این خاطر بود تا زنان مسلمان را به «آزادی خواهی» تحریک کنند.»^{۲۷}

یکی دیگر از رویکردهایشان، خاک برداری از آثار باستانی عصر فراعنه و برجسته نمودن و اهمیت دادن به آنها بود. مردم فکر می کنند که تنها دلیل این کار آنها قضایای علمی محض بود! در حالیکه یکی از خاورشناسان در کتابی به نام «خاور نزدیک، جامعه و فرهنگ آن»^{۲۸} می نویسد: «ما به هر سرزمین اسلامی که پانهادیم به حفاری و خاکبرداری پرداختیم تا تمدن های پیش از اسلام آنجا را از دل خاک بیرون بیاوریم. واضح است که هدف ما

۲۶- در این زمان یا اندکی پیش از آن، فعالیت هایی متوجه خلافت عثمانی بود، و تلاش هایی برای یاری دادن و غرب گرای شدن، وجود داشت. در کتاب های تاریخ که شیوه حکومت سلطان مراد سوم در آن به رشته تحریر در آمده است، این موارد در جهت "نوسازی" خلافت عثمانی آورده شده است.

۲۷- به بخش دوم کتاب "عجائب الآثار" به نوشته جبرتی - تبعه قاهره - صفحات ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۳، ۳۰۲، ۴۳۶-۴۳۷ نگاه کنید.

۲۸- به ترجمه عربی کتاب "Near East: "Culture and Society"؛ با گردآوری و بازنگری T. Cuyler - ت: کوپلر از انتشارات "الألف کتاب" در قاهره، نگاه کنید.

برگرداندن مسلمانان به عقاید پیش از اسلام نبود بلکه ما می خواستیم او را در بین اسلام و آن تمدن ها به صورت معلق نگاه داریم.»

کمی بیشتر درباره عصر فرعون ها بدانیم ..

بدون شک در آن دوران پیشرفتهای چشمگیری در زمینه علم، هنر و تکنولوژی حاصل شده بود؛ اما در کل ارزش آن چقدر بود؟! و پروردگار، در کتابش چگونه از آن یاد می کند؟

یکی از جاهلیت های بت پرستی تاریخ که از مسیر خود خارج شده، فاقد هدایت ربانی، و شایان خشم خدا بود:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آلَتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ

فجر: ۱۳-۶

«آیا ندانسته ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است؟ * قوم اِرم که صاحب قامت های بلند ستون مانند، و (کاخ های) ستون دار بودند * کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخ های بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا نشده است * و (ندانسته ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می بریدند و می تراشیدند (و در دل کوهها خانه ها و کاخها می ساختند). * و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمان های محکم و استواری به شکل) میخ ها (ی وارونه همچون هِرم) بود. * اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند * و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند * لذا پروردگار تو تازیانه ی عذاب را بر سر ایشان فرو ریخت.»

این تمدن بر پرستش فرعون و بتها استوار بوده است. اما خداوند مهربان توبه ایشان را پذیرفت. زیرا در آغاز اهل مصر به نصرانیت روی آوردند ولی بعداً به کیش اسلام گرویدند. و در عمل هم دیدیم همان گونه که آن خاورشناس گفته بود مصریان سرگردان ماندند که به کدام تمدن دل ببندند و بدین وسیله انحراف آنها از اسلام آسان تر شد. اشغال مصر از جانب فرانسه شروعی بود برای ریشه کن کردن اسلام و سپس زبان عربی. اینک کدام اند آن بارانهای رحمت که به واسطه هجوم فرانسه بر سر مردم مصر بارید؟!

بیداری از خواب غفلت ..

هرچند امت از خواب و غفلت و ناآگاهی به خود آمد اما از ریشه ها، فرهنگ، دین، اخلاق، سنن و خود بودن خویش برید و تسلیم نبرد فکری غرب شد و چشم بسته به تقلید از او پرداخت. بیداری و خودآگاهی درست و اصولی بدون دخالت صلیبی ها احتمال وقوع نداشت. ! جنبش «شیخ محمد بن عبدالوهاب» نوید به خود آمدن را به امت و بازگشت او به راه راست را می داد.

اما آن خودرو، خفته سر راه را بیدار کرد .. بله .. ولی امت را به بیرون از جاده پرت نمود.

وقتی که این بیماری مهلک از غرب منحرف، به مردم سرگشته در بیابان سرایت نمود، ارزش های تعیین شده از جانب خداوند عزوجل وارونه شدند و جای خود را به ارزش ها و هنجارهای ساخت بشر دادند. تقوا در اسلام از جمله ارزش های والایی است که همه اصول و فضایل انسانی را در بر می گیرد.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ حجرات: ۱۳

«بی گمان گرامی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شما است.»

و با توجه به آن، انسان به غایت اندیشه، احساس و اخلاق می رسد اما بشری که خود را خدای خویش می داند، می گوید: «بزرگ ترین ارزش، قدرت است و عبارت است از کار برای آسودگی دنیوی بی آنکه به آخرت توجه شود. و بایستی تا جایی که امکان دارد از لذات زندگی دنیوی و به دور از هر قید و بندی برخوردار شد ..».

مردمان بسیاری با این سبک زندگی کردند و دیدند که پشت گوش انداختن «ارزش» خدایی و گردن نهادن به ارزش های انسانی، چه قدر نقص و خلل در زندگی به بار می آورد.

و اما امت در بیابان نتوانست نقص های موجود در این برنامه و اثرات خطرناک آن را بر حیات بشریت دریابد. جنگ های فکری، سیاسی، اقتصادی و نظامی که از طرف غرب بر وی تحمیل می شد روز به روز بر ضعف و سستی وی می افزود .. بنابراین توانایی و جدیت لازم برای پیشرفت مادی را در خود نمی دید. از این رو به فساد اخلاقی روی آورد و از پیوستن به غرب در میدان قوت و مکنت درماند. به موجود مسخ شده ای تبدیل شد که نمی توانست هیچ کاری بکند. تقوا و قدرت را به یکباره باخت.

معیارها متزلزل شدند و از آن پس به جای وحی ربانی از هوای بشری سرچشمه می گرفتند. گروهی به راه افتادند و گفتند: پاکدامنی ملاک برتری نیست! اختلاط و روابط بی حدومرز، ملاک پستی نیست! عریان شدن اندام های زن ملاک فساد اخلاقی نیست! و سخن گفتن از خداوند عزوجل، رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم)، قرآن و سنت پاک نبوی، بدون احترام و بزرگداشتی که مسلمانان به آن خو گرفته اند، ملاک کفر و سستی ایمان نیست! همه ملاک ها و معیارها نسبی هستند .. و اصلاً ملاک ثابتی وجود ندارد. بنابراین آنچه را که مردم، زمانی فضیلت می انگاشتند چه بسا امروز رذیلت باشد! و آنچه را که روزی خود را به انجام آن مکلف می دانستند دیگر تکلیف نیست! آنچه که روزی اشتباه و لغزش به شمار می رفت امروز صواب است!

و این بار در بیابان نظریه «تکامل» را که ثبات و سکون را در هر چیزی حتی در دین و ارزش های اخلاقی ملغی می کرد به امت تلقین کردند.

آیا هیچ در مورد «داروین» و اندیشه اش خوانده اید؟!

او معتقد است که همه موجودات تکامل یافته‌اند و تکامل قانون حیات است. و انسان از همان ابتدا بصورت انسانی کنونی اش نبوده است، بلکه از نسل میمون‌های پیشرفته‌ای است که همه بدنشان را مو پوشانده بود و چهار دست و پا راه می‌رفت .. در طی میلیون‌ها سال، موهایش ریختند و روی پاهایش ایستاد و از آنجا که سرش همانند سایر حیوانات در هوا آویزان نبود این فرصت برای مغزش فراهم شد که بزرگتر شود! در نتیجه هوش و ذکاوتش افزون‌تر گردید و توانایی یادگیری و سخن گفتن را کسب نمود!!

روزنامه‌هایی به انتشار اندیشه‌های داروین اختصاص داده شدند .. به تدریج تفکر آفرینش خودبه‌خود، که دخلی به مشیت خدایی ندارد و این طبیعت است که هر چیزی را خلق می‌کند و در آفرینش حد و مرزی نمی‌شناسد! و در عین حال هدف مشخصی از آفرینش وجود ندارد!! رواج پیدا کرد. مردم بیچاره در بیغوله‌های بادیه نمی‌توانست بفهمد که نظریه داروین در حقیقت از یک فرضیه علمی فراتر نیست، گرچه بر آن، نام نظریه را بگذارند. و حتی اگر نظریه می‌بود، به اثبات نرسیده بود - و هنوز هم ثابت نشده است - و هیچ وقت حقیقت علمی نبوده است. در حقیقت قضیه آفرینش خودبه‌خود، نه داروین و نه دیگر مدعیان آن، دلیلی برای آن ندارند. کلیسای ستیزه‌جو که زمانی دانشمندان را به خاطر اینکه می‌گفتند زمین کروی شکل است، در آتش می‌سوزاندند باعث شد تا داروین نظریه‌اش را و با بیان بهتر فرضیه‌اش را در این قالب الحادی که مشیت خدایی را در کار آفرینش نفی می‌کرد، ارائه کند؛ که در آن آفرینش و خلقت را به چیزی نامرئی و خرافی به نام طبیعت نسبت می‌دهد. البته این پوشش و قالب حتی با فرض درست بودن نظریه‌اش از ملزومات آن نبود و اگر دشمنی با کلیسا نبود، احتمال داشت داروین تکامل و خلقت را به الله منسوب کند. وی طی نامه‌ای به یکی از دوستانش که بعدها منتشر شد نوشت: «نمی‌دانم چرا مرا به الحاد متهم می‌کنند با آنکه من به وجود خدایی ایمان دارم!!»

و نمی‌دانست که این همان شیاطین زمین هستند که این نظریه یا فرضیه علمی را در سطح وسیعی رواج می‌دهند تا به هدف پنهان خود که آن را صراحتاً در پروتکل‌هایشان بیان کردند، برسند. آنها گفتند:

«ما ترتیب موفقیت داروین و نیچه را دادیم و تأثیر اندیشه‌های این دو بر عقاید عوام آشکار است».^{۲۹}

وقتی آفرینش کردگار نفی شود و آنگاه که انسان حیوانی تکامل یافته است و آنگاه که از خلقت او هدفی در کار نیست؛ دین و ارزش‌ها و اخلاق چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ که هر یک بر این پایه بنا نهاده شده‌اند که انسان موجودی جدا از جهان حیوانات است و بارزترین ویژگی‌هایی که او را از سایر جانواران جدا می‌سازد، عقل، اراده و آزادی (اختیار) است. او برعکس حیوان که همواره یک راه در پیش دارد، بر سر دو راه واقع شده است و توانایی تشخیص آن دو را از هم و قدرت برگزیدن یکی از آنها را دارد.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا شمس: ۱۰-۷

۲۹- پروتکل شماره "۲"- به ترجمه عربی "پروتکل‌ها" از محمد خلیفه تونسلی - چاپ انتشارات دار السعودیه - صفحه ۱۱۳ نگاه کنید.

«و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگامهای جسمی او را تنظیم نموده است) * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است * (قسم به همه اینها!) کسی رستگار و کامیاب می گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید * و کسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند، و بیالاید.»

ادراک انسان را به دایره حواس محدود کردند، و شناخت را تنها به حوزه محسوسات که ماحصل مشاهده تجربی است یا همان خردگرایی تجربی، محدود نمودند که جهان غیب را انکار می کند و حتی آنچه را از جهان شهادت، بیرون از دایره تجربیات واقع می شود، فرو می گذارد. کسانی برخاستند و جن و ملائکه را انعکاس روح پلیدی و روح نیکی انسان تفسیر نمودند و گفتند که در حقیقت چنین موجوداتی وجود ندارند .. و معجزه شکافتن دریا با عصای موسی را نتیجه ی جزر و مد دانستند و «الطیر الالبیل» نوعی بیماری میکروبی تفسیر کردند. برخی به انکار قیامت، زنده شدن و حساب و جزاء پرداختند .. گروهی وحی و رسالت را انکار کردند .. بعضی نیز می گفتند: «قرآن، انجیل و تورات می توانند از ابراهیم و اسماعیل بگویند اما این دلیل بر اثبات تاریخی آنها نیست!!»

و در بیابان از تاریخ و گذشتگان متنفر شدیم. بهترین نوع نگرش ما آن بود که می پنداشتیم آن حوادث مربوط به زمانی است که سپری شده است و هرگز تکرار نخواهند شد. و احياناً این رویدادها حاشیه ای هستند و در روند تاریخ تأثیر به سزایی ندارند. و گاه، آنها رخدادهای شرم آوری بودند که فرهنگی ها، آزادی خواهان و معاصران حق جو از سخن گفتن در مورد آنها عارشان می آمد. و در هر حال، حوادث ساده ای بودند که برخلاف آنچه در رویدادهای غرب و تاریخش می انگاشتند اثر سازنده و مفیدی نداشتند!!

بی شک در آن روزگاران غرب، برجسته، قوی، مقتدر، فعال و اثرگذار بود و امت اسلامی در ضعف، سستی و پوچی دست و پا می زد .. مغلوب و در حاشیه واقع شده بود .. باری سخن شاعر، مصداق حال او بود:

ویقضی الأمر حین تغیب تیمم * * * ولا یستأذنون وهم شهود!

در غیاب ایشان کار به پایان رسید .. لذا در حضور آنها، نیازی به اخذ اجازه نبود.

درست است! اما این چه ارتباطی با تاریخ پرشکوه گذشتگانمان دارد؟! آیا واقعیات مطمئن تاریخی تحت تأثیر شرایط بد کنونی عوض می شوند؟ آیا افتخارات یک ملت به علت نقص و کوتاهی یکی از نسل هایش، پاک می شود؟ برای توجیه واقعیت های دردناک، بالیدن به افتخارات پیشین راهکار مناسبی نیست و این روش فرق چندانی با مصرف مواد مخدر برای فرار از واقعیت هایی که انسان قادر به تغییر آنها نیست، ندارد.

اما اگر این کار را در جایگاه مناسب انجام دهیم نتایج مطلوبی به بار می آید. زیرا شکوه گذشتگان، حقایقی مشهود و خارج از عالم خیال اند. لذا اگر از آن برای تحریک همت ها و زنده نمودن عزت برباد رفته استفاده کنیم چاره مناسبی برای اصلاح و رویارویی با ناامیدی حاصل از شکسن نظامی و روانی اندیشیده ایم. اما سردمداران جنگ

فکری هر نوع تلاش در این راستا را در نطفه خفه می کنند. گویا بیم آن دارند که این کوشش ها به بار بنشیند و بار دیگر مسلمانان را به خویشتن خویش که مدتهاست از آن دور مانده اند برگرداند و با بهره گیری از رهنمودهای آن گذشته پرشکوه که چندین قرن به طول انجامید، راه جدیدی را از سرگیرند. عجیب آن است که این موضع آنها خودجوش نیست! در واقع نخستین گام را در این زمینه شرق شناسان برداشتند و آنها نیز بدون، فکر کردن به آن - و شاید هم از روی عقل و تفکر به دنبالشان به راه افتادند تا هر کس را که می کوشد شکوه و مجد از دست رفته امت را به او بازگرداند، از پا در آورند!

ایشان در عوض، مردم را به سوی شکوه اروپا سوق دادند! و می گفتند: به پیشرفتهای آنها نگاه کنید! پیشرفت و تمدن آنها را ببینید! شکوفائی فکری آنها را بنگرید! دموکراسی را ببینید! حقوق سیاسی را بنگرید! به ارزش و احترامی که انسان از آن برخوردار است نگاه کنید! ..

پیشرفت علمی، تکنولوژیکی، مادی و ارزش و احترام انسان در جوامع غربی همگی حقیقت داشت .. اما ارزش نهائی این تمدن به کلی فرق می کرد .. باز هم بیابان مانع از آن شد تا امت جوانب منفی تمدن غربی را ببیند! چشمی که خیره می شود تنها نور را می بیند ولی سیاهی های اطراف آن را رؤیت نمی کند! و شگرد این جنگجویان فکری هم این بود که پیوسته چشمان مردم را متوجه آن نورها می کردند؛ بی آنکه بگذارند تا قسمت های سیاه بین آنها را ببینند. بدون شک پدیده شوم استعمار بر جهان اسلام سایه افکنده بود و بلاهای فراوانی بر سر مسلمانان آورد. استعمار عملاً تکذیب همه ادعاهای غرب مبنی بر والا بودن ارزش هایش، انسان دوست بودن تمدنش و ایمان حقیقی اش به شعار هایش می باشد .. چیزی نمانده بود تا مسلمانان به ماهیت تمدن دروغین و استوار بر خودپرستی و گرفتار آمده در حوض پستی غرب پی ببرند و به مجد و شکوه دیرین خود بازگردند تا فتوحات اسلامی را با استعمار صلیبی (که چنانکه ذکر شد پوشش صلیبی خود را پنهان نمود) بسنجند و تفاوت میان ملت ربانی و برنامه و اخلاق ربانی را با برنامه های شیاطین هر چند که سفید پوست و از لباس های تمیز، سخنان زیبا و دانش برتر برخوردار باشند، درک کنند. اگر استعمار با آن همه ظلم، فساد و خون ریزی نتوانست امت سرگشته را به خود آورد و از بیابان برهاند و نتوانست بدی ها و نقاط سوء آن تمدن دروغین را به آنها بنمایاند، طبیعی است اگر مردم متوجه نشوند اخلاق و رفتار غرب از آن ایمان راستین به ارزش های والا که در ادبیاتشان از آن دم می زنند ناشی نمی شود بلکه صرفاً براساس منفعت طلبی است و چنانچه مصلحت باشد به سرعت از آن تنازل می کنند. بدیهی است که در تمدن آنها منفعت، مصلحت را تعیین می کند نه صلاح بشریت و انسان را!.

در بیابان، رهبران، متفکران و ادبای اروپا را از خود می دانستیم. نام هایشان را بر زبان می آوردیم، سخنانشان را تکرار می کردیم، شعار هایشان را سرمی دادیم و تاریخ شان را حفظ می کردیم؛ و این در حالی بود که نخبگان خود را به باد فراموشی سپرده بودیم و در مورد ایشان هیچ نمی دانستیم. حتی اصحاب (رضی الله عنهم) و رویدادهای بزرگی که در دوران مسلمانان سده های نخست اسلام به وقوع پیوسته بود که تاریخ آن را با حروف نورانی و درخشانی نگاشته است از یاد برده بودیم. سیر علمی تاریخی خود را از یاد بردیم و نمی دانستیم در واقع این

مسلمانان بودند که شیوه آزمایش تجربی را در علم ابداع کردند و آنها بودند که به کروییت زمین پی بردند و ابعاد آن را تخمین زدند و آنها دستگاه گردش خون را کشف کردند. نقشه های نخستین جهان کار آنان بود! جایگاه و منازل سیاره ها را تعیین نمودند، و... و به ما القا کردند که دانش از اروپا آغاز شد و حاصل نبوغ اروپایی هاست و اصلاً در غیر از اروپا نبوغی وجود ندارد!

ما اوج تمدن خود را از یاد بردیم و اینکه تمدن ما براساس همه جنبه های انسان یعنی جسم، عقل و روح، به صورت فراگیر و متوازن شکل گرفته بود. یک تمدن حقیقتاً انسانی که آغوش خود را برای تمامی بشریت صرف نظر از ملیت، رنگ، زبان و حتی عقیده باز کرده بود. در حالی که تمدن غرب به شکل بسیار زشتی مختص سفیدپوست-هاست و هرگز به مفهوم خدایی بازنمی گردد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ حجرات: ۱۳

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده ایم تا همدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما در نزد خدا متقی ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه کس و همه چیز) است.»

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) می فرمایند:

«کلکم لآدم، و آدم من تراب»

«همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد.» به روایت مسلم و ابوداود.

و در بیابان میراث جایگزین قرآن گردید ..

میراثی که از پدران و مادرانمان به ما رسیده بود و خودشان به آن پایبند بودند، اما ما از آن روی برتافتیم!

ما ملت و نسل دیگری هستیم! ما مخاطبان این فرهنگ نبوده و نمی خواهیم آن را پیاده کنیم. اظهار خوشنودی و گوش فرادادن به کسانی که آن را زمزمه می کردند، نهایت علاقه مندی و تعلق خاطر ما به این میراث بود. هرگز به خود اجازه ندادیم در آن تعمق، تفکر و تدبر کنیم. نه در زندگی روزمره، نه در زندگی فکری، نه در زندگی اجتماعی، نه در زندگی اقتصادی و نه در زندگی سیاسی از آن بهره نجستیم. هریک از اینها مصدر و منبع خود را داشت و در اختیار قومی بود که به قرآن ایمان نداشت و به عربی سخن نمی گفت!

جهان ادبیات هم در بیابان جان سالم به در نبرد ..

آیا ادبیات چیزی غیر از بیان خفایای روان و خطورات عقل و تجربیات انسان در زندگی است؟ بنابراین در صورتیکه همه اینها در کویر دستخوش تغییر و تحول واقع شده باشند واضح است که بیان آنها به صورت ادبی و هنری نیز منقلب می شود و به صورت ادب بیابان و هنر بیهودگی در می آید.

آغاز گمراهی با گذاشتن کامل ادبیات عرب در ترازوی غرب شروع شد و در کمال تأسف به این نتیجه رسیدیم که ما فاقد ادبیات هستیم! همه اشعار ما و یا بخش بزرگی از آن زیر یکی از انواع شعر یونانی قرار می گیرد که اصل و اساس فن بیان، هنر اندیشه و زندگی را تشکیل می دهد. آن نوع بخصوص «شعر غنائی» است که چوپانان به هنگام چرای گوسفندان آن را سر می دادند و در آن غم ها، شادی ها، خاطرات و تلاش های شخصی خود را منعکس می کردند. و شعر ما فاقد خشونت و ابتذال و... است. از نظر ادبای بیابان، بزرگترین عیب ادبیات ما آن است که در آن تراژدی، نمود پیدا نمی کند! تراژدی یونانی ادبیات دین و دنیاست! چکیده تجربه های انسان اندیشمند پی برده به عمق واقعیت هاست! عمق واقعیت های درون انسان، و عمق سنت هایی که بر زندگانی انسان در زمین حاکم است! بدین ترتیب در کمال ذلت ادب خود را کنار گذاشتیم!

تراژدی های یونان - با وجود عمق و دقت و زیبایی ادای هنری - به کشمکش میان انسان و خدایان مربوط می شود! انسان می کوشد ابراز وجود کند، خود را ثابت کند، اراده کند و انجام دهد، می خواهد افتخار، قهرمان یا خرق عادت بیافریند (در حقیقت می خواهد خدا باشد) اما خدایان به غیرت می آیند، موانعی بر سر راهش می گذارند و در پایان اگر بر عزم خود اصرار ورزد و تسلیم نیرنگ های خدایان نشود نابود می شود. در این هنگام تراژدی خلق می شود!

متوجه شدی؟!

و ادبیات ما فاقد تراژدی است .. زیرا ما ملتی سطحی نگر هستیم که یارای رسیدن به عمق را ندارد و در حاشیه زندگی و نه در متن آن به سر می برد. در دانشگاه ادبیات انگلیسی می خواندم. در آن زمان اصول یونانی به عنوان یکی از منابعی که ادبیات اروپا را در مدت زمانی نسبتاً طولانی تحت تأثیر قرار داده بود، تدریس می شد. بسیاری از ناقدها هم برای انتقاد ادبیات و بهبود آن را با ملاک های یونانی می سنجیدند. من از همان زمان به نظرات نقادان ادبیات عرب هم گوش می دادم، احساس شگفتی به من دست می داد .. چگونه مردم تا به این حد مسخ می شوند؟! من نمی خواهم به دفاع از ادبیات عرب و نقاط ضعف و قوت آن پردازم بلکه می خواهم بگویم به حدی خود را باخته ایم که جرأت نداریم با چشم خویش به خود بنگریم بلکه چشم های دیگران را امانت می گیریم تا با آن، خود را ورنه انداز کنیم!

من ادیب و ناقد نیستم .. اما در اثناء مطالعه ادبیات انگلیسی که با وجود تفاوت های ذوقی ملت ها و ادبا، الگویی برای ادبیات اروپا به شمار می رود، اندیشه درگیری میان بشر و خدا (یا همانطور که بت پرستی یونانی گمان می کند: خدایان) در ژرفای تمام گونه های ادبیات اروپا ریشه دوانده است. این امر در تمامی اسطوره های یونانی به ویژه اسطوره پرومیتئوس سارق آتش مقدس، مشهود است. براساس این افسانه الهه زئوس - خدای خدایان - انسان را از مثنی خاک آفرید و او را بر آتش مقدس حرارت داد (آتش نماد شناخت است) سپس او را تنها در تاریکی های زمین فرود آورد (تاریکی نماد جهل است). آنگاه موجودی افسانه ای موسوم به پرومیتئوس (شاید نماد شیطان باشد

و خدا بهتر می داند) دلش به حال وی می سوزد و آتش را برای او از خدا می دزدد (نشان آن است که انسان شروع به یادگیری می کند). در نتیجه هر دو یعنی پرومیتئوس دزد آتش مقدس و ایپیمیتئوس همان انسانی که از خاک آفریده شده، مورد خشم الهه واقع می شوند. لذا یک کرکس را مأمور می کند در طی روز کبد پرومیتئوس را بخورد و شب هنگام کبدی دیگر برایش می رویاند؛ صبح روز بعد آن پرنده سر می رسد و دوباره روز از نو، روزی از نو .. و اینگونه پرومیتئوس در یک عذاب ابدی است .. آن الهه که از پس گرفتن آتش مقدس از ایپیمیتئوس عاجز می ماند! (نماد آن است که اگر انسان به شناخت دست یافت نمی توان آن را از او پس گرفت)، زنی به نام پاندورا (نماد حوا) را به سوی او روانه می کند تا در تنهایی با او انس بگیرد. اما به عنوان هدیه صندوقی همراه وی می فرستد. وقتی آنرا باز می کند پر از بدی هاست! آنها را دور می اندازد. بدین ترتیب همه زمین را فرا می گیرند!! اسطوره یونانی، رابطه ی انسان با خدا را اینگونه به تصویر می کشد. از دید این ادبیات علم هدیه ی خداوند **لا** به انسان نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بقره: ۳۱

«سپس به آدم نامهای همه را آموخت.»

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ علق: ۵

«بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست.»

خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْيَبَانَ رحمن: ۳-۴

«انسان را بیافرید. به او بیان آموخت.»

بلکه آن را از او غصب کرده اند و او نیز بر اثر حسادت (معاذ الله) نه می خواهد انسان را بیاموزد و نه از علمش سود برد. لذا درصدد این انتقام فجیع برمی آید. این همان هسته و بذر تراژدی در زندگی انسان است براساس آنچه اسطوره یونانی بیان می کند.

این ادبیات ارزشمندی است که عرب و مسلمانان ندارند! وقتی اروپا از زیر سلطه کلیسا در آمد به اصول یونانی پناه برد تا مفاهیم لازم برای زندگی را از آن برگیرد بر همین اساس در ادبیات این دوران تأثیر اسطوره های یونانی را به وضوح می بینیم. اروپا در دوره رنسانس دست کم در ادبیات به بت پرستی یونان دچار شد و به جای خدای کلیسا یعنی در واقع پاپ و علمای نصرانی، طبیعت را به عنوان خدای جدید خود برگزید. بنابراین انسان اروپایی در باطن به نزاع با این الهه نو مشغول شد! و در کتابهایش از کشمکش انسان با طبیعت حرف زد و نوشت: «انسان طبیعت را شکست می دهد!» سپس اروپا انسان را بجای الله، معبود خویش ساخت. و نزاع با خدای جدید آغاز شد! چه جنگی در درون یکایک افراد و چه نبردی در عرصه اجتماع میان انسانها! منتها نه از نوع جنگی که خداوند عزوجل مجاز و مبارک فرموده است، نبرد خوبی علیه بدی هاست:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ بقره: ۲۵۱

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد.»

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ حج: ۴۰

«اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدهای که در آنها خدا بسیار یاد می شود، تخریب و ویران می گردد. و به طور مسلم خدا یاری می دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است.»

درافتادن انسان با خداوند عزوجل است!

لذا می بینیم که از دید روشنفکران این نقص ادبیات عرب باعث شده است که به یک ادبیات جهانی تبدیل شود! بعدها اروپا در آداب و سنن خود به خطا رفت و ما نیز تنها به خاطر اینکه فرصت اشتباه کردن با او را از دست ندهیم عمداً خطا کردیم! - پس از اظهارات فروید در مورد ضمیر ناخودآگاه و خرد پنهان - سوررئالیسم پدید آمد. گفتیم که ما هم ناچار باید سوررئالیست شویم. ننگ است چطور در این زمینه از آنها عقب بیافتیم؟! بعداً ادبیات بی منطق ظهور کرد و ما هم گفتیم ناچار باید ادبیات بی منطق داشته باشیم! یکی از ادیبان بزرگ ما یک اثر مبتذل بی منطق به وجود آورد و نام «یا طالع الشجره» بر آن نهاد. در مقدمه آن می گوید: «این اثر مبتذل را به شیوه بی منطق نگاشته ام تا نگویند ما ادبیات بی منطق نداریم!» شگفتا اروپا که ده قرن تمام زیر یوغ کلیسا اجازه استفاده از عقل را نداشت عقل را در تمامی زمینه هایی که قادر یا حتی ناتوان بود به کار گماشت .. بعداً پی برد که خرد نه تنها نتوانسته است همه مشکلات را بگشاید بلکه مشکلات جدیدی نیز به بار آورده است زیرا بیش از توانش از آن کار کشیده است! بنابراین برای فرار از عقلانیت افراطی به بی منطقی روی آورد. اما این چه ربطی به ما دارد؟! ما چرا باید بی منطق شویم؟!

وقتی که ادب نو ظهور کرد ما هم گفتیم باید ادبیات نو داشته باشیم! مگر ممکن است ادبیات ما بدور از نوگرایی باشد و عقب بمانیم؟! ماهیت اصلی نوگرایی در هر قالبی که باشد از بین بردن میراث ادبی و خلاص شدن از آن است! ادبای این سبک بر این باور بودند که میراث کهن ما همانند غل و زنجیر دست و پاهایشان را بسته و ایشان را از حرکت به سوی آزادی و می دارد لذا باید اول آن را از بین برد. البته رویکرد اروپا در این خصوص بسیار مناسب است زیرا میراث او را خرافات و طغیان کلیسا و تعطیل نیروهای انسان از انجام کار مفید برای آبادانی زمین تشکیل می دهد واضح است که چنین پیشینه ای می تواند مانع از حرکت به سوی آزادی و آزادگی شود. لذا معذور است اگر چنین میراثی را درهم بکوبد و از شرش خلاص شود.

ولی مسلمانی که میراث خدایی خود را از بین ببرد، چه چیز جز سرگشتگی بیابان در بیابان برایش می ماند؟

وسعت بیابانی که امت در آن وارد شده اینگونه است. تمامی گوشه‌های زندگی را در بر می‌گیرد و به عبارتی دیگر شامل انحراف از تمام مقتضیات لا اله الا الله می‌شود؛ زیرا مقتضیات لا اله الا الله همه جوانب حیات را در بر می‌گیرد.^{۳۰}

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳

«بگو نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است * خدا را هیچ شریکی نیست.»

نمی‌گویم که در بین مردم، نبودند کسانی که مقدار صدماتی که با ورود به بیابان بر پیکر امت وارد شد را نمی‌دانستند و نمی‌گویم که همه آنان را عروسک گردانها هدایت می‌کردند. هرگز! چنین چیزی هیچ وقت روی نداده و نخواهد داد ..

«لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق، لا يضرهم من خالفهم...» متفق علیه

«پیوسته گروهی از امت من در دفاع از حق پیروزند، مخالفانشان گزندى به ایشان نمی‌رسانند.»

بلکه عروسک گردانی به کمک خشونت انجام می‌شد و مخالفین را از مرکز فعالیت دور نگه می‌داشتند. زمام امور را در سیاست، اقتصاد، اجتماع، اندیشه، ادب و هنر و ... به دست کسانی می‌سپردند که همه آن زهر مهلک را نوشیده بودند. پس از مدتی به نظر می‌رسید که امت از دین خود، از فرهنگ و میراث خود و از تاریخ خود فاصله گرفته و راه اروپا را در پیش گرفته است .. و هرگز به خود نمی‌آید.

اما حقیقت امر آن بود که ملت به دوگانگی شخصیت دچار شده بود. باید حساب کسانی را که به کلی از دین، میراث و تاریخ خود بریدند و می‌بالیدند به اینکه - به زعم خود - همانند اندیشمندان اروپا، متفکرانی آزاد^{۳۱} هستند، جدا کنیم؛ و نیز کسانی را که از روی علم و آگاهی به دین، میراث و تاریخ خود وفادار ماندند و حتی اندکی از آن تنازل نکردند و چون مغلوب بودند خاموش ماندند و یا صدایشان در میان همهمه‌ی عروسک گردانها گم شد، نیز جدا بدانیم.

در کل، مردمی که بیابان آنان را در خود پیچیده بود دارای شخصیت‌های دوگانه‌ای بودند: آثاری از دین در احساسات، ادراکات و سلوک به چشم می‌خورد و اندیشه غالبی که افکار، عواطف و رفتارها را به شدت تغییر می‌داد. بنابراین همواره تصویری لرزان در برابر دیدگان انسان قرار می‌گرفت که نه به آن یقین داشتند و نه جرأت بیان آنرا پیدا می‌کردند. اروپا پیش از آن دوره مشابهی را پشت سر گذاشته بود ولی دین، اعتقادات و اخلاق آن متفاوت بود. زمانی که کیان کلیسا به لرزه درآمد و سیطره‌اش را بر روان مردم از دست داد آن نهضت که مرام و معتقدات خود را از میراث یونان، و یا میراث رومی - یونانی برمی‌گرفت با مردم در کل با شخصیت دوگانه‌ای

۳۰- در صورت تمایل به فصل "مقتضیات لا اله الا الله فی الرسالة المحمدية" از کتاب "لا اله الا الله عقیده و شریعة و منهاج حیاة" نگاه کنید.

۳۱- Free Thinkers در فرهنگ لغت‌های انگلیسی معنای آن "آزادی اندیشه" نیست بلکه به معنی "بی دینی" است.

زندگی می کردند: ته مانده های دین و آثار دین زدایی توأمأ وجود داشت. اما چنین حالتی نمی تواند ادامه یابد .. به تدریج یکی از این دو شخصیت بر دیگری چیره می شود و آن را محو می سازد، یا آن را بسیار کوچک می گرداند. در مورد اروپا هم این واقعیت به منصفه ظهور رسید. و همان طور که انتظار می رفت شخصیت دین گریز روز به روز قوی تر شد و بر شخصیت متدین به طور کامل غلبه یافت و یا آن را در سایه خود گم کرد. لذا آنها توقع داشتند که امت اسلام همان تجربه را تکرار کنند. برای مدتی با شخصیتی دوگانه به حیات خود ادامه دهد، سپس یکی از آن دو بر دیگری مسلط شود. و در واقع مردم تسلیم این تجربه شدند و راهی نسبتاً دراز پیمودند. آنگاه یکی از شخصیت ها رفته رفته کم رنگ تر و دیگری روز به روز برجسته تر می شد. ولی نتیجه برخلاف تصور بسیاری از دسیسه چین ها بود! واقعیت امر کاملاً با آنچه در اروپا روی داد مخالف بود! شخصیتی که برجسته تر و پررنگ تر می شد همانا شخصیت اسلام گرا بود!

فصل سوم

بیداری مبارک

بیداری برخلاف انتظار بسیاری از مردم، چه آنها که آرزوی فرارسیدن آنها داشتند و چه کسانی که امیدوار بودند هرگز روی ندهد! از راه رسید. در بیابان، امت بسیار سرگردان مانده و از مسیر اسلام به کلی دور افتاده بود. اما صلیبی ها و صهیونیست ها که از بیش از دویست سال پیش برای دور کردن امت از دینش نقشه می کشیدند با وجود رویدادهای اخیر گمان می کردند کاملاً پیروز شده اند و برای این گمان خود دلایلی داشتند .. هرآنچه که پیوندی با دین داشت به تدریج رنگ باخت حتی شعائر عبادی را جز روستایی ها و کهنسالان شهرنشین کسی به جای نمی آورد جوانان برای پیشرفت و آزادی به شهرنشینی روی آوردند — و همانطور که گفتیم — مسجد را ترک گفتند و رفته رفته همه ی هم و غم آنان را هنرپیشه ها، ترانه های پوچ و فیلم های سینمایی تشکیل می داد و اینها گذشته از روابط پاک یا ناپاکی بود که با آزاد شدن زن فراهم می شد.

ولی همه این انحرافات اخلاقی تنها بخش کوچکی از مصیبت بود همانا واقعیت تلخ تر، انحرافات عقیدتی بود. انحراف اخلاق و رفتار را در صورتی که فرد از عقیده ای صحیح برخوردار باشد می توان اصلاح کرد و با بیداری او، از گناهان باز می گردد ولی کسی که اعتقادات فاسد و تباه دارد، چگونه می تواند از خطاهایش دست بکشد در حالیکه آنها را صواب می پندارد و باز گشت به دین را خطا و لغزش می داند؟! فرهنگی ها که این سم قاتل را سرکشیده بودند و وضع وخیم تری داشتند. و از این بابت احساس خوشحالی و افتخار می کردند که در هر چیز مربوط به عقاید و رفتارهایشان آقا و سرور خود شده اند. آنها همانند سروران خود احساس می کردند که اسلام هرگز دوباره سر بر نمی آورد و ایشان پیشگامان و پیشکسوتان تحول بوده و در آستانه یکی از دوره های طلایی تاریخ قرار دارند. آنها با خود فکر می کردند رهبران جدید جامعه هستند و آن را به سوی نور و روشنایی سوق می دهند و از تاریکی ها می رهانند .. گمان این دو گروه براساس تجربه اروپا استوار بود.

این امتی است که زمانی متدین بود و دین همه زندگی، اندیشه ها و محل رجوع تمامی امور وی بود. سپس آن را رها و روانه گورستان تاریخ کرد گویا هرگز وجود نداشته است. و زندگی جدیدی را شروع کرد که به کلی با زندگی قبلی اش متفاوت بود و خلاصه اینکه قدم به قدم از اروپا تقلید کرد اما نتایج این دو تجربه یکسان نبود سوالی که پیش می آید این است: چرا؟ و چه چیزی مانع از آن شد؟

آنها از تقدیر غافل مانده بودند ..

نخست باید بگوییم که خداوند عزوجل برای امت اسلام چیزی غیر از سرنوشت اروپا خواسته بود. و چیزی که به واقعیت می پیوندد خواست خداوند عزوجل است نه خواست بندگان.

اما قدر خداوند عزوجل از طریق سنت ها و اسباب به وقوع می پیوندد ..

لذا چه چیزی شرایط را در اینجا با شرایط آنجا متفاوت کرد و باعث شد نتیجه ای غیر از نتیجه آنجا حاصل شود؟ در حقیقت امور فراوانی وجود دارد که صلیبی ها، صهیونیست و دست پروردگانشان یعنی فرهنگی ها از درک آن عاجز بودند و امت نیز تنها زمانی بدانها پی برد که طلایه هایش از بیابان خارج می شدند.

نخستین تفاوت که خود تفاوت بزرگی هم است به دو دین مربوط می شود. در این سوی، دین حق خداوند عزوجل است که هر چند مردم از آن منحرف شوند می توانند به کتاب و سنت رجوع کنند زیرا خداوند عزوجل این دو را حفظ کرده است و مرجع وجود دارد و از دست تغییر و تحریف در امان بوده است. و در سوی دیگر دینی قرار دارد که اروپا چه در قدیم و چه اخیراً از شناخت آن ناتوان بود. زیرا کتابش تحریف شده است و در آن عقیده توحیدی که خداوند عزوجل بر پیامبرش عیسی علیه السلام نازل کرده بود به عقیده عجیب و غریبی تبدیل شده بود که خدای واحد را سه تا می دانست و سه خدا را یکی. معجون متناقضی به وجود آمده بود که عقل آن را نمی پسندید.. عقیده را از شریعت جدا کرده بود.. بنابراین کسانی که به این آئین می گرویدند تنها اعتقاداتی را فرامی گرفتند بدون آنکه هیچ قانونی از آن استخراج کنند زیرا این دین فاقد شریعت و قدرت قانونگذاری بود.

تفاوت دوم به مردانی مربوط می شود که دین را آموختند و به مردم یاد دادند. اینجا (در دنیای اسلام) علماء، فقها و مردان متقی و صالح خداوند عزوجل واقع شده اند که با حکمت و از روی علم و فهم صحیح، مردم را به دین خداوند فرا می خوانند و خود شان سرمشق هستند. مردم از ایشان دین را می آموزند، بدیشان اقتدا می کنند و با آگاهی به این امر که آنها مردانی مربی و معلم بوده و نه واسطه بین بنده و پروردگار، آموزه های دین را به کار می بندند.. ولی در عالم نصرانیت «رجال دین» وجود دارد. کاهنانی واسطت بین بنده و خدا قرار دارند. تفسیر دین را احتکار می کنند در نتیجه عقل ها از درک حقیقت دین درمی مانند و چیزی غیر از آنچه که توسط آن کاهنان به آنها گفته می شود نمی دانند. آنها چیزی نمی گویند که شفابخش سینه ها باشد. با این گمان که به اسرار واقفند جایگاه دروغینی در باطن پیروانشان برای خود دست و پا می کنند در حالیکه چیزی بیش از دیگران از آن نمی دانند. زیرا چنین اسراری را نمی توان فهمید و نه می توان تصدیق کرد.!

تفاوت سوم که بسیار هم برجسته است از واقعیت های تاریخی ناشی می شود. مسلمانان از یک دوره تاریخی برخوردارند که در آن، دین به صورت کامل پیاده شده است و خود زیباترین نمونه ای است که کل تاریخ بشریت به خود دیده است. این همان عصر نبوت و خلافت راشد است. سپس یک دوره تاریخی که چندین قرن به طول انجامید در پس آن آمد. هر چند در این دوره انحرافات به وجود آمد و حقوقی پایمال شد ولی همه حقایق دین که برای ایجاد تمدن بی نظیری لازم بودند برجا ماندند. تمدنی که در همه میدان های سیاست، جنگ، دانش، فکر، اخلاق، اقتصاد و اجتماع سرآمد بود. چشمان دنیا خیره ماند و تاریخ آن را به خوبی به خاطر سپرد. در مقابل، اروپا به اعتراف خودشان از سیاهی های قرون تاریک و سطی می نالید. در این عصر، رجال دین بر همه چیز چیره بودند. از لحاظ روحی، مالی، سیاسی، فکری و علمی و... و در تمامی میدان ها به سرکشی افتادند. این امور کافی بود تا نتیجه را متفاوت گرداند.

دین حق، در کمال سادگی و آسانی، همه وجود انسان اعم از روح، عقل و جسمش را خطاب قرار می دهد. و تمامی جوانب حیات وی را دربرمی گیرد. ولی آن دین منحرف دروغین که گویا لاهوت قصد آسان نمودن آن

را دارند، جز دشواری و پیچیدگی بر آن نمی افزایند. از سوی دیگر تنها یکی از جنبه های زندگی را پوشش می دهد و بقیه جوانب را وا می گذارد. دانشمندان فقیه، معلم و مربی، با کاهنان مرتبط با رازهای پوشیده از مردم تفاوت دارند. تاریخ روشن و دراز با پیشینه ظلمانی ای که ده قرن به طول انجامید فرق می کند. پس عجیب نیست اگر مسلمانان بعد از یک دوره انحراف به دینشان بازگردند بلکه شگفت است اگر به آن برنگردند.

علی رغم تفاوت های آشکاری که میان مسلمانان و اروپا وجود داشت و باعث اختلاف نتیجه ها شد، باز هم این بیداری برای بسیاری از مردم ناگهانی و تکان دهنده بود! زیرا آنها تنها به عوامل نابودی دین که منتشر شده بودند و در اروپا امتحان خود را پس داده بود می نگریستند و گمان کردند که همانها برای از بین بردن هر دینی کافی است!

انتشار نظریات علمی دروغینی که با دین، اخلاق و سنتها سر جنگ دارند، به وجود آوردن جامعه ای که دین در واقعیت های زندگی کاربرد نداشته باشد و عنان شهوات در آن رها باشند تا نیروها و استعداد های انسان را به خود مشغول سازد و او را از خدا و آخرت باز دارد، ایجاد برنامه های آموزشی که در آن از خدا و پیامبر نامی برده نشود، گسترش برنامه های توجیهی رسانه ها که متاع دنیا را در پیش چشم مردم زیبا جلوه دهند و آنها را از آخرت دور نگه دارند .. اینها روی هم رفته از نظر دسیسه چین ها برای کشتن بذر دین در دل های مسلمانان، و ستاندن یکباره میراث و سنت هایشان از ایشان کافی بود!

ولی آنها متوجه یک حقیقت روشن نشدند. دانه های سمی ای که کاشتند تا ریشه های دین را بخورد، در خاک اسلام همانند خاک اروپایی ریشه ندارند زیرا تفاوت های فاحشی میان این دو وجود داشت.

* * *

هر چند این تفاوت ها به تنهایی برای به وجود آوردن نتیجه ای متفاوت از اروپا کافی بود ولی در بیابان اسباب و علل دیگری نیز دخیل بودند که مردم از آنها اطلاعی نداشتند .. و بعداً متوجه شدند! نظام های وارداتی و رهبران آنها به رغم تبلیغات دروغینشان و با وجود آن همه تلاشی که معرکه گیران کردند، نتوانستند یکی از مشکلات امت را حل کنند. در بعضی زمینه ها پیشرفت های ظاهری حاصل شد اما نمی توان شکست در سایر عرصه ها را انکار کرد. اگرچه سربازان دشمن از کشورهای اسلامی بیرون رفتند اما نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را حفظ و گاه افزون تر کردند.

مردم، ظواهری از علم را در مدارس و دانشگاه ها فرا گرفتند اما فاصله علمی و تکنولوژیکی آنها با غرب نه تنها کاهش نیافت بلکه در بعضی زمینه ها دو چندان شد. لشکرهای مدرن شکل گرفتند، اما اسلحه و مهماتشان در دست غرب بوده و نوع و مقدار آنها را تعیین می کند. بنابراین تا آن حد به آنها تجهیزات می دهد که قدرتی حقیقی به وجود نیاید. از این راه اموال مسلمانان را بالا می کشد و موقعیت خود را همچنان حفظ می کند.

خودنمایی، تجمل گرایی و رفاه باعث شد که خانه از کالاهای غرب انباشته شود که معنایی جز مصرف و هدر رفتن اموال مردم نداشت. از تولید که اقتصاد را قوی و مردم را از وارد کردن بی نیاز می کند مطلقاً خبری نبود. بنابراین اقتصاد را کدتر شد و نرخ بیکاری افزایش یافت.

اخلاق نه فقط در زمینه جنسی که به ذهن خطور می کند به تباهی کشیده شد بلکه ارزش ها و معیارها متحول شدند. ارزش های مادی بر درون و شعور مردم غالب شدند. نفاق، نوکیسگی و رشوه دادن خصوصاً در امر قضاوت به ارزش تبدیل شدند. خیانت فراوان و امانتداری، نایاب شد! و سرانجام ارتش ها از راه رسیدند تا بقایای نیکی را در جانها بسوزانند و تخم بدی را همانند شیاطین در زمین بکارند.

و مهم تر از آن اینکه، فلسطین از دست رفت.

برخی از مردم می پندارند بیداری تنها پاسخ و واکنشی برای شکست در همه زمینه ها بود. نظام های وارداتی و رهبران دروغین دست آموز غرب که به اشاعه فساد در جهان اسلام مأمور شده بودند، با شکست مواجه شدند. کسی انکار نمی کند که این شکست یکی از عوامل بیداری بود. اما مردم فراموش کرده اند که ریشه های حقیقی بیداری به پیش از ورود نظام ها و شکست رهبران شان بازمی گردد. جنبشی که « شیخ محمد بن عبدالوهاب » برای تصحیح عقیده بنا نهاد به رغم همه تلاش هایی که برای سرکوب آن کردند، عامل اصلی به خود آمدن جهان اسلام بود. تا مدت ها به نظر می رسید که دعوت را محاصره و همه راه ها را بر آن بسته اند و نمی تواند ادامه یابد .. اما این دعوت و فراخواندن متعلق به شخص شیخ محمد بن عبدالوهاب محصور در جزیره العرب نبود تا آن را مسدود و کتمان کنند. بلکه دعوتی است که خداوند عزوجل در مورد آن می فرماید:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبَّهَا ابراهیم: ۲۴-۲۵

«بنگر که خدا چگونه مثل می زند: سخن خوب به درخت خوبی می ماند که تنه آن استوار و شاخه هایش در فضا باشد * بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه ی خود را بدهد.»

بلکه این دعوت، دعوتی است که به وسیله آنچه خداوند عزوجل از حق، قدرت، و بیان در آن به ودیعه نهاده است؛ ادامه می یابد، در دل مؤمن جا می گیرد، شعله ور می شود و آفاق را روشن می سازد. اگر با آن بجنگند تا مدتی آرام می گیرد ولی به امر خداوند عزوجل باز می گردد و به بار می نشیند.

این بیداری فرخنده، از راه رسید و هدفش بیرون کشیدن مردم از بیابانی بود که در آن گم شده بودند و برای بازگرداندن آنان به راهی که در برحه خود باختگی آن را گم کرده بودند.

فرا رسید تا گرد و غباری را که پیش از شکست و خود باختگی بر سر راه دعوت انباشته شده بود بروید.

فرا رسید تا دین را با رجوع به منابع پاکش یعنی کتاب خداوند متعال و سنت رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و سیره سلف صالح همانند نخستین بار که نازل شده بود، صاف و پاک گرداند.

فرا رسید تا نسل جدیدی را بر اساس مقتضیات **لا اله الا الله** تربیت کند.

وظیفه‌ای دشوار و راه دور و درازی که فراز و نشیب‌های فراوان دارد .. فراز و نشیب‌هایی که فرا روی بیداری قرار داشت برخلاف تصور شمار وسیعی از مردم، تنها جنگ خارجی نبود. این جنگ خارجی هر چند خانمان سوز بود و همه جهان برای جنگ با اسلام جمع شده بودند. همه صلیبیت جهانی، کل شرق جهانی گذشته از گماشتگان صلیبی صهیونی داخلی که با آهن و آتش .. زندان و شکنجه .. تشویش رسانه‌ای .. و با هر وسیله و نیرنگی که به ذهن خطور می‌کرد، با این دعوت جنگیدند. اما موانع دیگری وجود داشت که اگر از آن جنگ بزرگ‌تر نباشند، از آن کوچک‌تر نبودند. مثلاً گرد و غباری که پیش از جنگ صلیبی صهیونی راه دعوت را فرا گرفته بود انحراف در عقیده، انحراف در تصورات و انحراف در رفتار، اسلام را در خانه خود غریبه ساخته بود. همانطور که رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) خبر داده بودند:

«بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ»^{۳۲}

«اسلام، در غربت ظهور کرد و دوباره غریب می‌شود همانگونه که آغاز شد.»

یا گرد و غبار جنگ فکری که در مرحله‌ی بیابان مردم را گمراه کرد و همه‌ی جهت‌ها را در برگرفت. یا تلخی واقعیت امر، در نظر بسیاری از مردم که آنان را به این گمان انداخته بود که وضع موجود قابل تغییر نیست. و این مهم که بیداری نسبت به وظیفه خود، ادراک کامل نداشت و قادر نبود وظایف خود را مشخص و اولویت بندی بکند.

علاوه بر اینها، پراکندگی، تفرقه و دشمنی جماعت‌هایی که بار دعوت را به دوش می‌کشیدند و نبود رهبر بزرگی که آنها را رهبری و متحد کند.

اما به رغم همه این موانع با تلاش و زحمات فراوان، بیداری برافراشته شد.

جوانان بیدار شده، به پیچیدگی واقعیت و سختی راه حل پی بردند. آنچه بر سر جهان اسلام آمد از رکود، ضعف، عقب‌ماندگی و افسردگی آنگونه که بعضی فکر می‌کنند و بسیاری هم آنان را تصدیق می‌کنند نتیجه پابندی به دین نبود بلکه به علت دوری مردم از حقیقت دین است. و راه حل هم آن نبود که همانند اروپا دین را کنار بگذاریم بلکه بازگشت به دین است!

بیداری اسلامی هم حداقل، شمای کلی این قضیه را درک کرده بود و رفته‌رفته دسته بزرگی از مردم را به سوی خود کشاند. آنها دیگر همانند سابق حرف‌های سردمداران جنگ فکری و سکولارها و مدعیان روشن فکر غربی

یا غرب زده را باور نمی کردند. از آنها روی بر می تافتند و به ندای اسلام گوش فرا می دادند. و آقایان از این بابت شکایت داشتند که چرا کتاب های اسلامی پر فروش ترین ها هستند و چرا جلسات دینی و خطبه ها بیشترین تجمع ها را در هر جایی به خود جلب می کنند.

جوانان بیدار شده به خوبی پی بردند که «لا اله الا الله» ای که انسان را وارد بهشت می کند و واقعیت منحرف را تغییر داده و پیروزی نوید داده شده را با خود می آورد، صرفاً کلمه ای نیست که بر زبان می آید! بلکه کلمه و یقینی است که قلب را پر می کند و تن را به عمل وا می دارد.

جوانان به خود آمده، پی بردند که تربیت روح لازم است ولی نه از طریق جذبه های روحی عجیب که شعور دینی را بی آنکه عمل و جهادی برای از بین بردن بدی ها و به پاداشتن نیکی ها منتهی شود، خاموش می کند.

و همچنین زنان مسلمان در جای جای جهان اسلام فهمیدند که حجاب جزئی از دین است و علی رغم موج تبلیغات منفی که پیشاهنگان جنگ فکری، و زنان و مردان بی هویت گیر کرده در لجن زار غرب به راه انداخته بودند، بدان گردن نهادند.

جوانان خود یافته، دریافتند که فرهنگ آلوده ای که رسانه ها منتشر می کنند توشه ای صالح برای تربیت نسل های مسلمان نیست و ناچار باید فرهنگ اسلامی اصیلی وجود داشته باشد که برنامه هایش را از مفاهیم اسلامی و نه جاهلیت معاصر برداشت کند.

و آنچه که به طور عام علوم انسانی نامیده می شود به ویژه علوم تربیتی، روان شناسی و اجتماعی، علمی نیستند که بر اساس قضایای ثابت شده ای بسط و گسترش داده شده باشند بلکه نقطه نظرهایی هستند در مورد انسان و زندگی انسان، که قبل از هر چیزی موضع بنیان آن را در مورد الوهیت، نگرش آنها به رابطه میان هستی، زندگی، انسان و خالق هستی منعکس می کند. از این رو علمی از این قبیل که از غرب برمی خیزند به روحیه سرکشی از خدا، که در آنجا بر مردم غالب است، آلوده اند و بر قضایای مسلمی بنا نهاده نشده اند. لذا همه این علوم بایستی بازنگری، اصلاح و جایگزین شوند.

جوانان خود یافته دریافتند که اقتصاد ربوی هر چقدر حقه بازها دلیل و برهان ارائه کنند - بی هیچ شبهه ای - حرام و ننگی برپیشانی مسلمانان است و باید برای یافتن یک بدیل اسلامی برای آن بکوشند.

و جوانان خود یافته پیش از این دریافتند که حکومت و قضاوت براساس آنچه خداوند عزوجل نازل کرده است جزو اصل عقیده است و ما اگر به قوانینی که چیزهایی را حلال و یا حرام می کنند تن در دهیم، نمی توانیم مسلمان باشیم. این اندیشه ها به رغم جنگ، آوارگی و شکنجه و با وجود فشار شدید رسانه ها در بین مردم رواج یافت.

اینجا جای تفصیل آنچه را که بیداری انجام داد یا نداد نیست .. بلکه ما از ظاهر آن سخن می گوئیم. بیداری برای امت به مثابه بازگشت قلب به ضربان طبیعی بود. بنابراین عجیب نیست اگر ضربان قلب عادی و طبیعی باشد بلکه اگر در آن اخلال به وجود آید جای شگفت دارد.

اسلام دین فطرت است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ روم: ۳۰

«روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی دانند.»

دلیل بیماری و گمراهی امت در گذشته هر چه بود، بیداری فرا رسید تا آن را به راه خود بازگرداند. خداوند مقدر کرد بود، امت از خواب بیدار شود تا از بیابان خارج شود و در زمانی که خورشید تمدن غرب رو به زوال است بار دیگر وظیفه خطیرش را به دوش بکشد. ما در یک برحه تاریخی بسیار مهم قرار داریم.

ما با وجود همه سختی ها و فراز و نشیب هایی که در کمین نشسته اند و علی رغم اینکه می دانیم راه درازی در پیش است و هنوز در اول راه قرار داریم .. از قدم این بیداری مبارک خوشحالیم! به یاری خداوند این بیداری بر تمام مشقت ها و پیچ و خم ها فایق خواهد آمد. اگر بیداری یک واقعیت ملموس و مزده بخش انجام نیکی نبود و صهیونیزم و صلیبیت جهانی کما اینکه در جنگ بوسنی و هزگوئین گرد هم آمدند برای رویارویی با آن جمع نمی شدند .. دشمنان، حقیقت این دین را می شناسند:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ بقره: ۱۴۶

«آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده ایم، او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می شناسند، بدان گونه که پسران خود را می شناسند.»

و می دانند که اگر این بیداری در جانها بیدار شود می تواند با دشمنانش هر چقدر که قوی باشند بجنگد و آنگاه به قدرت حق، فطرت و یقینی که خداوند عزوجل در آن نهاده است، در زمین به قدرت دست می یابد. و این چیزی است که از بابت آن خوشحالیم و انتظارش را در فردای موعود می کشیم.

فصل چهارم

فردای موعود

راه رسیدن به فردای موعود از گل و شکوفه پوشیده نشده است بلکه پر از رنج و مشقت است و در آن، خون بسیاری از انسان های پاک ریخته خواهد شد. همه دنیا با تمام توان می کوشد اسلام را از صحنه روزگار پاک کند. از زمان بعثت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) این اولین باری نیست که دشمنان در صدد نابودی اسلام باشند. در قرآن از چهارده قرن و اندی پیش آمده است ..

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صف: ۸

«می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند ولی خدا نور خود را کامل می گرداند هر چند که کافران دوست نداشته باشند.»

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ توبه: ۳۲

«آنان می خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند.»

و ضمیر «هم» در این دو آیه به همان دشمنان برمی گردد که امروزه می خواهند نور خدا را خاموش کنند: یهود، نصارا، مشرکین و نوکرانشان (منافقان):

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ بقره: ۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی»

لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا بقره: ۲۱۷

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

مجادله: ۱۴

«آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی به گونه ای آگاهانه سوگند دروغ یاد می کنند!»

چه بسا تفاوت این بار با دفعات قبل، در این باشد که در گذشته تنها بعضی از دشمنان به برخی نقاط جهان اسلام حمله می کردند .. اما این بار حمله از جانب همه دشمنان و به تمامی جهان اسلام و در یک زمان است. البته این تفاوت هم به این دلیل است که جهان اسلام در هیچ عصر و زمانی از امروز ضعیف تر نبوده است. با نگاه به ضعف جهان اسلام و تسلیم شدنش در برابر خواسته های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فکری و ناتوانی از پاسخ دادن به ضرباتی پیاپی که از چپ و راست به او وارد می شود، این حمله شدید عجیب به نظر می رسد. اما اگر از دلایل آن باخبر شویم این تعجب برطرف می شود.

این حمله شدید که همه‌ی دشمنان اسلام از آن حمایت می‌کنند حتی آنهایی که کینه و عداوت سختی با هم دارند از قبیل صرب و کرواسی در آن به هم می‌پیوندند، دست کم دو دلیل دارد ..

نخست آنکه دشمنان اسلام در دو قرن اخیر برضد آن به ایجاد توطئه پرداختند، نقشه‌ها کشیدند و آنها را به دقت اجرا کردند گمان می‌کردند نقشه‌هایشان، تیر خلاص را بر پیکر اسلام می‌زند و برای همیشه از شر این دشمن که در طول تاریخ، روزگار را بر آنان تلخ کرده بود، خلاص می‌شوند. برچیدن دولت عثمانی و تجزیه بازماندگان به اصطلاح آن «مرد بیمار» به دول کوچک، ناچیز و ضعیفی که با هم دشمنی داشتند بزرگ‌ترین پیروزی آنها بر اسلام در طول تاریخ به شمار می‌رفت. بنابراین از فرط خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند و نشستند تا میوه‌های این پیروزی را بچینند ..

ولی ناگهان بیداری بروز کرد ..

اما آنها احتمال این را می‌دادند و برای آن از قبل نقشه کشیده بودند. در سال ۱۹۰۷ لرد کمبل، گزارش خود را ارائه کرد. او یکی از لردهای بریتانیا بود. دولت بریتانیا او را به تحقیق در مورد نشانه‌های بیداری که رفته‌رفته دول استعماری را در منطقه عرب زبان جهان اسلام نگران می‌کرد مأمور کرد. لذا به بررسی و مطالعه در این مورد پرداخت و در پایان به دولت‌های استعماری و به‌ویژه بریتانیا و فرانسه، دو قدرت بزرگ در بخش عرب زبان جهان اسلام گزارشی با این مضمون تقدیم کرد: «از خلیج تا اقیانوس، ملت واحدی با زبان واحد، دین واحد، سرزمین متصل و تاریخ مشترک، زندگی می‌کنند. این ملت هم‌اکنون در چنگ ما ست اما دارد ناآرام می‌شود. اگر فردا این هیولا بیدار شود چه کاری از ما ساخته است؟» وی به سؤال خود اینگونه پاسخ می‌دهد: «ما باید با ایجاد دولت جدیدی که دوست ما و دشمن ساکنان منطقه باشد و هر بار که این هیولا به پاخاست همانند خاری در پایش فرو رود، پیوند این ملت را پاره کنیم.»

این راهکار، دولت اسرائیل بود .. یک توطئه‌ی آشکار صلیبی صهیونی بر علیه اسلام ..

برای مواجهه با بیداری احتمالی که کمبل از آن به «هیولایی که دارد ناآرام می‌شود» تعبیر کرده بود «آقایان» به آن اکتفا نکردند.

برای محکم‌کاری «رهبران» و «پیشوایانی» از پوست و خون خود ملت تربیت کردند تا در صورتی که کنترل اوضاع از دستشان خارج شد، زمام امور را برای بی‌اثر ساختن جنبش‌ها به دست آنها بسپارند. رهبرانی سیاسی و پیشوایانی ملی که مردم آنها را از خود بدانند. اما نه تنها منافع «آقایان» را تهدید نکنند بلکه سلطه آنها را بیش از پیش بگسترانند.

مردم غافل به رهبران قهرمانشان می‌بالیدند درحالی‌که آنان سرزمین‌هایشان را به ورطه نابودی می‌کشاندند!

و از طرف دیگر سینما، کاباره، رادیو (در آن زمان هنوز تلویزیون اختراع نشده بود) روزنامه و نظام‌های آموزشی و ... آزادی زن به فساد را گسترش می‌دادند!

بیداری با وجود همه این ها به وقوع پیوست.

اینک فکر می کنید کسانی که نقشه می کشیدند و گمان می کردند نقشه هایشان اسلام را برای همیشه از پا درمی آورد، چه حال و روزی پیدا کردند؟

ولی سبب دوم - برای قیام بیداری - که پیشتر به آن اشاره کردیم عدم شناخت درست این دین از سوی آنان بود. آنها نمی دانستند که اگر این بیداری در دل ها نقش ببندد به هیچ وجه نمی توان جلوی آن را گرفت.

حسرت بر شکست نقشه هایی که از دو قرن پیش برای آن، نقشه کشیده و ترس از نابودی منافی که بیداری اسلامی آن را تهدید می کند باعث شد در سطح بسیار گسترده ای علیه جنبش های اسلامی فعالیت کنند. اگر آن منافع، مشروع و معقول می بود نمی بایست از اسلام بترسد زیرا اسلام به رفتار عادلانه با اهل کتاب امر می کند. خداوند عزوجل خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) می فرماید:

قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ شوری: ۱۵

«و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن شما است.»

اما مقصود از آن منافع که گاهی آن را اعلام و گاهی پنهان می کنند، این است که اسلام در کره زمین جایی نداشته باشد.. ولی مشیت خداوند عزوجل طور دیگری است:

يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ توبه: ۳۲

«ولی خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را به کمال رساند هر چند که کافران دوست نداشته باشند.»

اینک که راز آن حمله شدید و اصرار نابودی حرکت های اسلامی را فهمیدیم، آینده دور یا نزدیک را چگونه می بینیم؟

ما آینده درخشانی را می بینیم. و این صرفاً یک آرزو نیست بلکه از روی اعتماد به وعده خداوند عزوجل و از روی سنت های وی که امور زمین و انسان را از روی آنها اداره می کند به این نتیجه رسیده ایم. غرب صهیو صلیبی و نوکرانشان ناخواسته علیه منافع خود اقدام می کنند! آنها با تلاش های گسترده علیه جنبش های اسلامی، ناخواسته نسلی را پرورش می دهند که توانایی مقابله با آن را ندارند. آنها تحت تدبیر خداوند عزوجل، ناخود آگاه آن نسل را تربیت می کنند. هر گاه مردم، مرگ و زندگی برایشان همسان باشد و یا حتی مرگ برایشان آسانتر باشد، آنگاه انفجار به وقوع می پیوندد.

در طول تاریخ هرگاه طاغوت‌ها همه تلاش شان را به خرج داده باشند تا گروهی را که در حال رشد و بالندگی است با شکنجه و زور از بین ببرند، انفجار روی داده است.

امروزه تلاشی که برای امحای مسلمانان در همه جای دنیای اسلام اعم از بوسنی و هرزگوین، کشمیر، فلسطین، برمه، تاجیکستان و یا در داخل شکنجه‌گاهها صورت می‌گیرد نتیجه‌ای جز به وجود آمدن نسلی بردبارتر، محکم‌تر، سرسخت‌تر، قوی‌تر و آگاه‌تر به حقیقت نزاعی که میان دین خدا و دشمنان خدا در جریان است، نخواهد داشت. و این نتیجه مسلماً علیه منافع غرب خواهد بود! آنها اگر عاقل بودند برای از بین بردن اسلام به خشونت متوسل نمی‌شدند:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ انعام: ۱۱۲

«اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند.»

اسلام بدون شک فرا می‌رسد. همانگونه که در کتاب «درس‌هایی از محنت بوسنی و هرزگوین» گفتیم اسلام به یکی از این دو روش زنده خواهد شد: یا از طریق یک جریان آرام که با متانت و شکیبایی اهداف خود را دنبال می‌کند؛ و یا از طریق یک جریان خشمگین غرآن، که برای هموار کردن راه به خشونت پناه می‌برد.

ما - همانگونه که در کتاب گفته‌ایم - جریان آرام را که با متانت و بردباری به تلاش خود ادامه می‌دهد، هزار بار ترجیح می‌دهیم هر چند کارش چند نسل طول بکشد.

و اما در برابر حماقت‌های غرب و حماقت‌های اسرائیل چه چاره‌ای باید بیاندیشیم؟

اگر حال دشمنان اینچنین است، حال بیداری چگونه باید باشد؟

اگر حرکت بیداری را آن‌طور که باید بررسی کنیم همان‌طور که اشاره کردیم پی می‌بریم که، تلاش و سعی فراوانی بر پا شده است که نشانه‌های آن را بوضوح می‌بینیم، ولی از بسیاری لحاظ به سستی گام برداشته و در بعضی زمینه‌ها چندان کوشش مطلوبی نداشته است. ذکر همه این موارد^{۳۳} در اینجا ممکن نیست پس به اشاره‌ای زودگذر اکتفا می‌کنیم تا مطالب گفته شده بهتر جا بیفتد.

با وجود آنکه بیداری از دسترسی به بیشتر رسانه‌ها محروم بود، با سعی وافر در زمینه «تبلیغات» به بار نشست.

هو شیاری‌ای که امروزه توده‌های مسلمان از آن برخوردارند، پس از فضل خدا، به این بیداری مبارک و تلاش پویایی مدیون است که به مدت بیش از نیم قرن در شناساندن اسلام به مردم به خرج داده است.

این جهد و کوشش حتماً باید یادآوری شود ..

۲۳- در این خصوص می‌توانید به بحثی با عنوان "کیف ندعو الناس" اگر خداوند متعال مرا توفیق دهد که نوشتن آنرا تمام کنم، مراجعه کنید.

اگر وضع مسلمانان را در قرن گذشته با وضع کنونی آنها مقایسه کنیم به میزان سعی و تلاش دعوت پی می‌بریم. در قرن گذشته اسلام به قدری غریب و مهجور افتاده بود که آدمی گمان می‌کرد آنچه را مسلمانان به عنوان دین می‌شناسند گویی دین دیگری است اما امروزه بیداری و هوشیاری همه میدان‌ها را فرا گرفته است.

برجسته‌ترین اثر دعوت و بیداری زدودن آثار اندیشه ارجائی و تصوف بود که شعائر و عبادات و اعمال صالح را از عقیده جدا می‌داند. زیرا بزرگ‌ترین آسیب‌ها را این عوامل به امت اسلام رساندند.

یکی دیگر از برجسته‌ترین کارهای دعوت تمرکز بر معنای **لا اله الا الله** بود. و اینکه صرفاً بر زبان راندن آن، فرد را وارد دایره اسلام نمی‌کند و این که ایمان تنها اقرار به زبان بدون انجام عمل نیست بلکه همان‌طور که سلف گفته‌اند - قول و عمل توأم است و **لا اله الا الله** در واقعیت‌های محسوس و ملموس زندگی نیز باید رنگ بیاید. در واقع محصور کردن ایمان در گفتن **لا اله الا الله** چند علت داشت. اولین علت گسترش اندیشه ارجائی بود. دومین علت تمایل به فرو گذاشتن تکالیف و عبادات و سومین علت آن بود که دستگاه‌های جنگ صهیو صلیبی، به گمراه کردن مردم می‌پرداختند تا آنها را از حقیقت **لا اله الا الله** غافل کنند و در نتیجه، آنها را از هرگونه تلاشی برای ترجمه آن به واقعیت‌های زنده و پویا باز دارند. آنطور که حقیقت نازل شده آن نیز همین را می‌گوید.

به همین ترتیب یکی از آثار بیداری رفع خودباختگی و یا دست کم کاهش آثار آن در اذهان مردم بود. این خودباختگی مهم‌ترین عامل بردگی مسلمانان برای غرب استعمارگر بود به نحوی که حتی به خود اجازه نمی‌دادند به مقاومت با استعمار فکر کنند.

یکی از شاخصه‌های دعوت آن بود که درها را به روی تمام چیزهایی که از جانب غرب می‌آمد نمی‌بست. و به گوشه‌نشینی و ترک زندگی دنیوی فرا نمی‌خواند. بلکه به پاک‌سازی و غربالگری معتقد بود. بنابراین آنچه را که از گرفتنش چاره‌ای نیست می‌بایست گرفت و آنچه را که از ترک کردنش چاره‌ای نباشد می‌بایست ترک گفت. و هر چه را می‌بایست گرفت باید به قالب، رنگ و بوی اسلام در آید نه آنکه اسلام را به رنگ و بوی برنامه‌های غرب در آورند.

بیداری در مسئله زن کارهای مهمی انجام داد. این بابتی بود که غرب در راستای جنگ فکری بیشترین کارها را بر روی آن انجام داده بود تا جامعه را به کلی از اسلام خارج سازد.

مادر، کسی است که در همان اوان کودکی بذر عقیده، فضایل و ارزش‌های اخلاقی را می‌کارد. اگر مادر فاسد شود فرزند حجاب را فرو می‌افکند، در عبادات سستی می‌کند، بدنبال عشق و لوازم آرایشی، از خدا و آخرت غافل می‌شود، برای فتنه از خانه خارج می‌شود و وقتی که مادر شد چیزی از عقیده، فضیلت و اخلاق نمی‌داند که به فرزندش بیاموزد و عرب می‌گوید: «کسی که چیزی ندارد نمی‌تواند آن را به دیگران نیز اعطا کند.»

جنگ صهیونیستی، به حدی روی این موضوع سرمایه گذاری کرده بود که برای زن مسلمان پایند محجبه، بسیار سخت بود در جامعه برهنه‌ی آلوده به انواع فساد زندگی کند. به همین خاطر امروزه سردمداران این جنگ فکری با مشاهده نماد حجاب حسرت و اندوه می‌خورند. امروزه نه تنها حجاب به دانشگاه‌ها راه یافته است بلکه برخی از هنرپیشه‌ها نیز آن را رعایت می‌کنند. لذا انتظار می‌رود به سوی خدا باز گردند.

همه این‌ها پس از فضل و منت خدا به کوشش دعوت در بیشتر از نیم قرن باز می‌گردد. اما دعوت در بعضی از امور با این تصور که در آنها به پختگی رسیده است شتاب زده عمل کرد. در جنگ با حکومت و در رسیدن به قدرت عجله به خرج داد.

جایز نیست در دوره ضعف، درگیری میان حکومت و دعوت از جانب دعوت آغاز شود بلکه پیوسته باید از طرف حکومت شروع شود. زمانی که حکومت به دعوت حمله می‌برد و او کاری جز تبیین حقیقت **لا اله الا الله** برای مردم انجام نمی‌دهد، مردم به عیان موضع آن حکومت را نسبت به اسلام و دعوت **لا اله الا الله** می‌بینند.

بنابراین حکومت‌ها سعی می‌کنند در فرصت مناسب حرکت‌های اسلامی را به جنگ نابرابری بکشاند. در این صورت می‌تواند واقعیت را برای افکار عمومی وارونه جلوه دهند. به این صورت که او با اسلام سر جنگ ندارد بلکه با افراطی‌ها می‌جنگد. در نتیجه افکار عمومی که عنصر مهمی برای هر جنبش محسوب می‌شود و هیچ حرکتی از آن بی‌نیاز نیست، فریب می‌خورد.

در مورد تعجیل در رسیدن به حکومت، بایستی گفت حرکت‌های اسلامی فریب احساسات مردم را می‌خورند. احساسات آگاهانه یک چیز است و تبدیل کردن مردم به سربازان **لا اله الا الله** چیز دیگری است که نیازمند تربیت است و با خطبه‌های احساسی، کتاب‌ها و سخنرانی به دست نمی‌آید.

با وجود آنکه تربیت، شاهرگ دعوت به حساب می‌آید اما همین بخش جایی است که بیداری در آن کوتاهی کرده است. تربیت چه در مرحله دعوت و چه در مرحله قدرت، بعد از فضل خدا ثابت ماندن دل‌ها را بر حق و پایداری در راه را تضمین می‌کند.

احساساتی شدن در مورد اسلام زیباست و بدون شک دعوت می‌تواند به وسیله آن سیمای جامعه را به‌ویژه جوانان را تغییر دهد و آنها را از آن حالت بیهودگی، هرزگی، غرب زدگی و آلودگی به عقاید و رفتارهای نادرست بیرون بیاورد و به فضای التزام، رویگردانی از لُهو و توجه به خدا و کار در راستای دعوت داخل سازد. با آنکه اکثر دعوتگران فکر می‌کنند این نقطه پایان است اما این تازه شروع کار است.

میان احساسات جوشان برای اسلام و تحقیق خواسته‌های اسلام در درون و بیرون انسان‌ها، تا از روی بصیرت و آگاهی سرباز آن شوند، فاصله‌ای طولانی است که تربیت، زمانبر، آرام، هدفدار و روشن آن را پر می‌کند.

ممکن است تک تک افراد امتی در زمان کوتاهی به صورت مطلوب تربیت یابند اما امکان ندارد به یکباره، همه آن افراد تربیت شوند و هر چقدر هم تلاش شود این اتفاق در هیچ یک از جوامع بشری و حتی جامعه‌ای که بزرگ‌ترین مربی تاریخ بشریت، محمد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) به وجود آورد، روی نخواهد داد. در آن جامعه منافقین وجود داشتند. کسانی که مردم را از جهاد باز می‌داشتند و کسانی که با اعلان جهاد به زندگی دنیوی می‌چسبیدند و گروهی سست ایمان و گروهی با آرزوهای شیرین که در پی مال و جاه بودند نیز وجود داشتند. وصف ایشان در قرآن آمده است:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ *
اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ منافقون: ۲۰۱

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! خداوند می‌داند که تو فرستاده خدا می‌باشی ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند * آنان سوگندهای خود را سپری می‌گردانند، و از راه خدا باز می‌دارند. آنها چه کار بدی انجام می‌دهند»
وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِطَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا * وَلَكِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا نساء: ۷۲ و ۷۳

«در میان شما گروهی هستند که سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ باز می‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می‌گویند: به راستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان شرکت نداشتیم * و اگر رحمت خدا در برتان گرفت در ست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش! ما هم با آنان می‌بودیم و بسی بهره می‌بردیم.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ توبه: ۳۸

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا نساء: ۷۷

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال به‌در کنید. اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند پروردگارا چرا

جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی بگو کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است. و کمترین ستمی به شما نشود.»

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وُكُوفَهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا نساء: ۸۳

«و هنگامی که کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است به آنان می رسد، آن را پخش و پراکنده می کنند. اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی گرفت جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می کردید.»

آری .. ولی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در طول سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه پایه های محکمی بر قدرت، صلابت و ایمان بنا نهاد که باعث شد همه یاران وی در راستای هدف خداوند عزوجل از به وجود آوردن این امت، حرکت کنند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آل عمران: ۱۱۰

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید امر به معروف و نهی از منکر می نمائید و به خدا ایمان دارید.»

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بقره: ۱۴۳

«و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد.»

بنیاد نهادن پایه های محکم و استوار باید نخستین و بزرگترین دغدغه ی حرکت های اسلامی باشد قبل از آنکه در هر جهتی حرکت کند. و این شالوده پس از آنکه با ویژگی های مطلوب به وجود آمد، امت را برای خروج از بیابان رهبری می کند.

حالا که در مرحله دعوت هستیم جهان اینگونه برای از بین بردن اسلام جمع می شود و به شدت تلاش می کند .. چشم انداز فردا چگونه خواهد بود؟

انتظار می رود از طریق این همه جور و ستم که بر جهان اسلام روا داشته می شود - دعوت به بار بنشیند! و این سنتی است که خداوند عزوجل در طول تاریخ از طریق حماقت های طاغوت ها اجرا می کند:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيَمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ

آل عمران: ۱۴۲-۱۳۹

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشی * اگر به شما جراحی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحی همانند آن رسیده است، و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می گردانیم تا ثابت قدمان بر ایمان را جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبتان گرداند. و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد * و تا این که خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد * آیا پنداشته اید که شما به بهشت در خواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند.»

حرکت های اسلامی به مرور زمان سرانجام پی خواهند برد که دشمنان اسلام با جماعتی خاص و به دلیل خصوصیتی که دارد نمی جنگد بلکه آنها با اسلام در هر صورتی که باشد می جنگند. لذا انتظار می رود - به فضل خداوند متعال این امر باعث به هم نزدیک شدن جماعت های دور شود و وقتی که خود را در سنگر واحدی ببینند که دشمنان گرداگردشان را فرا گرفته اند، به تدریج اختلافاتشان را کنار می گذارند.

و حرکت های اسلامی به مرور زمان سرانجام پی خواهند برد که شناخت مقتضیات لا اله الا الله یک چیز است و تحقق آنها در باطن و سپس در واقعیت های جامعه یک چیز دیگر. در نتیجه شناختن مقتضیات لا اله الا الله با همه ضرورت و اهمیتی که دارد به تنهایی کافی نیست! بلکه مهم تحقیق این مقتضیات در باطن و ظاهر است و این وظیفه ی خطیر سیری ناپذیری است. و بدون این تربیت دست کم در پایه حرکت به شعارهای دور از واقعیت تبدیل می شود و استحقاق تمکین را از جانب خداوند عزوجل نخواهد داشت و نمی تواند امکان تغییر را به مردم بقبولاند.

و حرکت های اسلامی به مرور زمان سرانجام پی خواهند برد که باید از شعور سیاسی برخوردار باشند تا هر کس را که ادعا می کند توبه کرده و پشیمان، و به یکی از فرماندهان اسلام تبدیل شده است! و هر سرسپرده و دسیسه چینی را که ادعا می کند مخالف آمریکا یا اسرائیل است باور نکنند. برای جلوگیری از افتادن در دام هایی که دشمنان برایشان پهن می کنند و موضع گیری مناسب در هر رویدادی از شعور سیاسی برخوردار باشند. اگر حرکت از لحاظ فکری، اخلاقی و خط مشی پخته شود، محکم تر از آن خواهد شد که نیرنگ دشمنان در آن اثر کند زیرا شرطی را که خداوند عزوجل قرار داده به جا آورده است:

إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ آل عمران: ۱۲۰

«اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می شوند و اگر به شما بدی برسد، شادمان می شوند. و اگر بردباری کنید و پرهیزید، حيله گری آنان به شما هیچ زیانی نمی رساند شکی نیست خداوند بدانچه انجام می دهند احاطه دارد.»

ولی دشمنان منزلت دیگری دارند ..

امروزه در سراسر زمین طواغیت، زورگویانی هستند که با هر آنچه که در دست دارند علیه اسلام توطئه می‌چینند. از قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی و فناوری علیه اسلام استفاده می‌کنند. وقایع تاریخی که تحقیق سنت‌های ربانی در صحنه‌ی روزگارند به ما آموخته‌اند که همه این قدرت‌ها بدون "ارزش"‌ها ناپایدارند! و باطل همه این امکانات را بر حسب سنت ربانی - مدت زمانی در اختیار می‌گیرد ولی در پایان سقوط می‌کند ..

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ انعام: ۴۴ و ۴۵

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند * نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.»

در یک طرف زمین، باطل «کمونیسم» سقوط کرده است؛ و سقوط آن در طرف دیگر زمین «سرمایه داری» حتمی است. و تنها جایگزینی که ارزش‌ها را حمل می‌کند اسلام است. بزرگترین ارزش اسلام ایمان به خداوند متعال براساس بصیرت و تنظیم کردن زندگی براساس قوانین خدایی و پیاده کردن برنامه مبارک خدایی در واقعیت زندگی است.

اما بشریت برای تحقق این مهم باید کوشش فراوانی به خرج دهد. بدون جهاد و کوشش هیچ چیزی به واقعیت نمی‌پیوندد.

در فردای موعود، دو گروه از بشریت در این راستا می‌کوشند، از یک طرف این بیداری‌ای که جهان اسلام را فراگرفته است، بنا به سنت خداوند متعال و تحت فشار و کشتار روز به روز پخته‌تر می‌شود و به خود می‌بالد. و گروه دیگر که امروز زیاد روی آن حساب نمی‌کنند، در وقت از پیش تعیین شده‌ای براساس قدر خداوند، سر می‌رسد. این گروه همان مسلمانان خود غرنند که پیوسته بر شمارشان افزوده می‌شود، آنها از فرهنگی‌های فعال غرب در عرصه دعوت هستند. به ویژه زنان مسلمانی که عملاً همه افتراهای غرب را در مورد ظلم اسلام به زن بر باد می‌دهند و در عمل اعلام می‌کنند که بزرگ‌ترین احترام را اسلام در حق زن قائل شده است. و در وقت از پیش تعیین شده‌ای جنگ جدایی افکنی که امروزه طنین آن بیشتر و بیشتر می‌شود صورت خواهد گرفت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا اسراء: ۷
«و هنگامی که وعده‌ی دوم فرا می‌رسد تا شما را بد حال سازند و داخل مسجد گردند، همانگونه که در دفعه‌ی اول بدان داخل شدند و بر هر که و هر چه دست یابند بکشند و درهم کوبند.»

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا اسراء: ۱۰۴

«هنگامی که زمان زندگی اخروی فرا رسید، همه شما را با همدیگر حاضر می‌گردانیم.»

و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) می فرماید:

«لا تقوم الساعة حتى يقاتل المسلمون اليهود، فيقتلهم المسلمون، حتى يختبئ اليهودي من وراء الحجر والشجر،

فيقول الحجر أو الشجر يا مسلم، يا عبد الله! هذا يهودي خلفي، فتعال فاقتله»^{۳۴}

«قیامت بر پا نمی شود تا زمانی که مسلمانان با یهود نجنگند، مسلمانان آنها را می کشند تا وقتی که یهودی ها در

پشت درخت ها و سنگ ها پنهان می شوند. سنگ یا درخت مسلمان را ندا می دهد ای بنده خدا یک یهودی پشت

من مخفی شده است، بیا او را بکش.»

در چنین روزی تاریخ برمی گردد و مردم فوج فوج وارد دین خدا می شوند همان طور که نخستین بار وارد شدند

و خدا بار دیگر اسلام را در زمین نیرومند می گرداند ..

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يوسف: ۲۱

«خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»